

سے دساکہ کلستان

110

[illegible]

اما اعظم ابو حنیفہ و کوفی رضی اللہ عنہ فرمودہ است کہ
 خداوند تعالیٰ هر که را است که دیگر کن این دعا بگوید و بخت هر
 سال بر میوزاندی اللهم ارزقنی نعم النبیین و
 المرسلین و الامام ملائیک القمیز بر قتل یا ارم



7157

تفاوت شور در که رمضان مبارک که کوه
طوبه کلی رمضان مبارک که کوه
بشی کوه اول در رمضان مبارک که کوه
بشی رمضان که کوه اول

2485

کتاب شرح کلستان لایق مع لغت فارسی

مجموعه اوامر
بوز سکر
برای وادعی علی رضا معوض
وقفیدر



کتابخانه



Süleyman	3. Süleymanesi
Kim	İgmir
Y	
ES	564/1-3

بسم الله الرحمن الرحيم

يا من تعالی عن ثناء الملائكة جباراً قویک لا اقصی ثناء و عجزک
انما کما اثبتت علی نفسک اللهم کنت ارفع شکر موابج ثنائک
والشکر نعم من جملة الآثک **بسم** ایلم هر نعمت شکر من لک
نعت شکر که او اس که او **ارامی** هر قل بدعت بر دل اول
هر ساعت عمر یک یوزیل اول **بسم** بر نعمتک ثنائی و غیر
یز سنج بیکی رسائل اول **بسم** اول زبور ثنائک لایق خد
حق و پیرایه حال مطلق در بند مشاطه قدرتی اید ارشی
کار زن و کمال قدرات ابراج کن نیکو درود و دعوی علی قدر
ستایش قلایه احوال چنان بود که در **ارامی** از دست و زبان مایه اید
تا شکر خدای را باید که خوشی کند و شنائی ازین بی ثنائی
اول برده که پیشی رو فایده انبیا کرد و کس یعنی اعتراف عذر



و انما عجز این هر و پس ما فانی در و بایه نه بحال قدر نمی بود
و نه طاقت عجز عجز ثنائک اول **ارامی** عجز شکر حق معایض است
و عجز شکر در و دما فطاست کشته و آن نه جوی در خود است
عاجز زان عجز که باشد و است **صلی الله و سلم** و علی آله و
التابعین فی بشار الهادیه والمرشدین لآرباب العوایه
اما بعد بر صبی که ابواب سعادت مفتوح و ابواب قسوت
مطروح ایری و جاع صبور قیافه شتو و طبع مملو و متعالی
فارس سلطان روح اول شری و سناط انبساط مبسوط و نشاط
ارباب طم بر طوط و شتی ایری و دلی بوبیل کویان و دلی
بهر ایا ایری **بسم** که دل ترا و او را غم حایه نیست
صفا حایه چه باشد سودای قیر جان نیست **ناله** اتی تا قدر
بر برق خلعت و خشنان و شتی خاطر و در سحاب ماطر و افشان
اول **بسم** فایده بر آواز طرب ساز و بر سر آواز غم بر آواز

که ای صبیح صباح حضور وای غریب سرای سرور وای سقین صوم کعبه
 وای کشتیف خوابات آب و گل **شوق** وای و سخن فسانه پرواز
 وای سر غریب ملک پرواز وای صبح سخن و دوزخ وین افان وین
 فسخه وین معنی یوزنیک کو تو ز قناب آه حکمت و معرفت کتاب
 یوق به و فیض حق ایسا که ما در در اگر چه کومر پاک **شوق** که قدر لعل
 ف طبع لسان و لای طلیس این که یوزیل خاموش و ملته برکتان
 وینک ییل فارغ او تر مقدمه بر کرد و لر بر **شوق** بیکر **شوق** بحال که و لر
 بیچون فعله کلام اول مر و **شوق** چون دل بوسه بد خردی کو شانه
 ص **شوق** سلامه کروب جو شانه وین بلده که بوفطاب مستطابک
 اعلای و بواشارت پربشارتیک قبول با اصرار و لاجب **الاستی**
 و **الاستی** که کلام الملوک ملوک الکلام در اما چه بصلف مزینه
 و دورک نگین و در سپهرک روانه و اقبال فلینوک ماله و

جانه دولتک غایت و عشرت کار از نیک زبانه نظر قلدر و حالت
 یوزنه طوبی معذرت الکنه تشبیه ادب اول صبا با کرمه مانه
 و اول خطاب عزت صبا و یوزنه عذر جواب ایلدر **شوق**
 الحوائج سر آفرینشی وای جان طایفه منشی ای حکم ترا تالان
 وکامر توانیا و لایز **شوق** مر بیا نیک و مطلق و مر کلامی تر غلقه
 هر فرما نیک عین حق و هر مر ائله ایامه ملکی در صبا یک کی شنک
 اعلی و خطاب یک کی نظر که آشنی در و هر صور پرز بود که چهری
 آینه کور رسی ماه اول جلال بر انوار که عکس غلبه تشنه و هر
 عذر که جرح غریبه بولر سی تمام اول یوز خاکی نفی سخا تشنه
 نه نیم بیور شود **شوق** باد کبیر اگر سر است هم زده است که در
شوق پس بولر بضا عت وافر و در لطف خاطر و سر مایه بلاغت و
 تعبیه لطافت و مجال فکر و خیالی بکر که کدر تا و سر معنی
 حال و غنی و لال اید فکر کسوت عبارت آراسته و طیفه استفا

دیوب لباس الناس انکین حکم طوئوب کیریز یوئالین شد و بهان
 سوز دین روقلدی اگر چه کیم ترکی عبارت غرافته دور
 لیکن الامور معذور و در و علم پارس لغاتی شرحه ترک ملازم و عبارت
 بلکه لازمی واجب در لاجرم قدر المقدور بالعجز والعصور فی رافو
 موافق من مهله الامار بل موقوفه مقامات البیل والنهار
 فرج اولدی و مناسبه مناسب قوانین دن انتشار اوله فارسی
 دوا این دن و در و قلندی مان از باب عرفان متون و لغات
 احسان من متصرف اولدی که بونین کسرکی و ذره دافوکی لغات
 بن عفا بن علی الاصحی عفا عنهم بلطفه العلی و هو مستعار
 و بود و بارین کاتب دوران السن کی خادم و زبان کشت و کی بر کوا
 و خلق همان او کس کی آینه کبی ترجمان ملاحظه ابدی

من بیچم و بل بیچتر از بیچ وار
 2

ای دوست و دین راه مرا بیچ شمار من بیچم و بل بیچتر از بیچ وار
 و در حجب و قصور و نقصان و تشویر که کوره لر سوز قلم راجع و آینه

انجمنه

انجمنه عاید بلوب و این اغراض لجنس نقطه و لغت نامه فارسی
 اصلاحی احسانند اغراض و لغت نامه و الله الموفق الی سبیل
 الرشاد و موردی بالعبال و موصی و نعم الکرمل شوق
 شوق کیم ویرد کمال بد شرحه فرصت طوفان و از ان ایدر از ان بخت
 خوش نوشتن کیم اولی آبال کیم آلی کورس ایدر آفرین بیل
 و عافیه مرا بمل نظاره و درین اوطایه لطیف با حضور شوق
 بلبل که بوفارسی و بل بر لاف و لطافت اوزرنه وضع اولغی لغات
 و بر آوی و فی ویرک در ارباب لغات و همین بویله بیان ایلدی که بیل
 کورس باغ المثنی که کند و تا بوسند فارسی و یلیق سوبیل و بر
 اول و مکتوب ک فارسی یاز لرا اول زمان انوکا تا بوسند منسوب
 اول و بیخونه ویرک ویدیل شرق الدین یزدی ز لعل یار خواص

فیه شرق بتازی و قری و قلب و تصحیف بوسه چینه کور
 پس بده لرافت اوزرنه اولدی حیثیتش و در که بر نیچ عرفی بوفا کلم

بوسه جفتی که بر طریق بود که ضد شرق
 غریب و غریب تصحیف عربی و لور عربی تازی
 و عکس تازی تصحیف ایلد تازی و لور تازی
 و بیچ لعل و لعل قلبه بیل و بیل فارسی
 کلمه و کلمه صورتی است و در کلمه کلمه
 محل تصحیف ایلد و در محل فارسی کلمه که صورت
 تازی و تازی بیل و بیل قلبه بیل و لور قلبه بود
 معلوم اولدی که ماروک لعلند و در کلمه بوسه تا الله و انکم

اولاً حرف **ش** یو قدر کجی حرف **ع** یو قدر واوله لغت که بود
 حایله تلفظ اولی و یا حرف **د** و یا غیره و این منقول در و یا
 حرفیات عوام قبیلند و لغت که فارسی شایع و مشترک گفت
 او غلام و در اولی اصل با ایدی عوام تلفظ و حرف **ن** اند و یا
 حایله استعمال اندر نیمه کیم اندر طوسی و هند شاه چوانی و کلمه
 قناره ارمور و شمس حرک زخم الله اصل لغت هیز در
 دیو تجمی ایلدیار زیر ایزر بلوک و لغت قانع دیر کیم کرکه
 طوطی و غنم اوز و قنقش لایق از کشته بر سیل استعاره
 و او جی **ص** یوق در زرافه صاده صفت استعلا و الجبال
 اولی سید غلظتدن خالی و کولدر و اولی بوقیلا صالیه
 یا غیره استند منقول در یا حرفیات عوام و کلمه در شلا
 یوز و یکله ماه معناسه اصل میله ایدر صلی علیه السلام (درین حد)
 بدله صاده تلفظ و کتابت اولی و اولی و در دخی **خ** یوتدر

بدله صاده و صاده و طاف و نا حرفه مطبوعه
 و مستعد و در لغت بر نگر تلفظ و ویله
 اولی چنان و در لغت طاف یا بشور و بر
 حالت نوا غلظتدن خالی و کولدر و صاده
 هم حرف صغیر و در لغت بیشتر از کندن و کول
 طرفتدن ظاهر اولی و زیر بر کول اوز و در لغت
 اولی منقل که صوت حاصل اولی

حایله تلفظ و در اولی اصل با ایدی عوام
 تلفظ و حرف **ن** اند و یا حایله استعمال
 اندر نیمه کیم اندر طوسی و هند شاه
 چوانی و کلمه قناره ارمور و شمس حرک
 زخم الله اصل لغت هیز در دیو تجمی
 ایلدیار زیر ایزر بلوک و لغت قانع دیر
 کیم کرکه طوطی و غنم اوز و قنقش لایق
 از کشته بر سیل استعاره و او جی **ص** یوق
 در زرافه صاده صفت استعلا و الجبال
 اولی سید غلظتدن خالی و کولدر و اولی
 بوقیلا صالیه یا غیره استند منقول در
 یا حرفیات عوام و کلمه در شلا یوز و
 یکله ماه معناسه اصل میله ایدر صلی
 علیه السلام (درین حد) بدله صاده تلفظ
 و کتابت اولی و اولی و در دخی **خ** یوتدر

و بشی **ط** یو قدر عینت لری حرف صاده و کولدر اولی و در
 حق فرسی ایلدی غیر دکن نقل اولی و لغت حرف ط واقع
 اولی تا او قزلر و کیم کیم کتابت بنه ط صورتی یا زولر
 و بشی **ط** یو قدر ویرنجی **ح** یو قدر و کیم بعضی الفاظ
 عینیل بود و یل شایع و لسی در و ساکنی **ق** یو قدر و کیم
 ارباب لغتدن بعضی قافیه خیال لغات نقل استار در آن مختصر
 اولی یا غیره استند و منقول در و یا قیل خلط مسرور در
 خصوصاً کیم اکثری اعلام رجال و غیره قبیلند و در نیمه بعضی
 اکابر بوقیله خصوصاً نظم اندوب بویر شال در **ن**
 منت حرفت آنکه اندر فارسی نایری تا بناموزن بنامی اندرین منی
 بشنوا کون این حرف و یا و کیرا **ن** و **د** و **ر** و **ط** و **ح** و **ق**
 اولی ارباب لغات کتابتدن باب فالی یا زامانک و فالی
 اولی سید غلظتدن و کولدر بلکه فرسی ایلدی استعمالدن و فایله

شلا قنار و قد و قات قبا کیم لغتدن منقول
 فارسی لغت و یا زولر
 مصرع
 نیا و صاده و صاده و طاف و نا حرفه مطبوعه

والله ذال بحی و فرق اندکای اولی و الله لفظ مفرد و
 صحیح و ساکن و نه صلی کل و آل و ربانی قال بحی و تفریح
 ایتش در مولانا شرف الدین اخوانی انوار بین الزلال و الزلال
 و هو ان یاریت معظم کذا ما قبله ساکن بلا و ی نذال و
 سیاه بلح رشید الدین و طواط در زبان فارسی نذر بیان دلاور
 یاد گیر از من که این نذر و اقامت میر است پیش از نور لفظ مفرد و صحیح
 ساکن است و الف و ا و آنرا و بانی جمله قال بحی است اگر بحی
 بود ذکر اولی و حرف سلف و تفسیر قال اولی و سید و فارسی
 و لا ترک او و تفسیر اما لغات عربیة اعجاز زبان عمده اللاح
 و بلاغت قرآنی و فصاحت ترکیبیه و فنیان مرصیه و جمله
 ملاقات و لطافت و بر سرید که بحی بر ویل اندک خارج از متعارف
 اولی و دخی بلکل که بحی حرف و ا و و که حرف و یل و یوندر
 او و نقطه السلامت نور انوار حرفی و بر اولی و اولی با در

و پروین بحی و ب و حرف بای عربیله و او را سنن لفظ اولی و
 و السن اوج نقطه قورر ایکنجی جیم و ر چیز و جاه بحی و یوندر
 جیم عربیله شی و او را سنن لفظ اولی و نور السن اوج نقطه علامت
 قورر و او جیمجی ژا و ژ و کز و مشد بحی و ب و حرف را و عربیله
 جیم و ی او را سنن لفظ اولی و نور اوزر زن اوج نقطه علامت
 قورر و در و ی قادر نور و نکس بحی ب و حرف و او عربیله و او
 او را سنن لفظ اولی و نور اوزر زن اوج نقطه علامت قورر
 یکنجی خان و کز و و کوی بحی ب و حرف کاف عربیله قاف او را سنن
 تکلف اولی و نور و او سنن اوج نقطه علامت قورر و و و و و
ف و گ در منت خدیرا **فت** شکر و بیاس در دشت
 نفع دیر که انی اعطا اید و او و عو و طلب ایتیه من صیغه سندن
 مشتق و که قطع معناسنه در زیر اولی و نفعی اعطا اید و او و
 قصد ایتیب و حرد اولی کنو که حاجتی قطع تر او اید و نفعی

سیکینا بحی و غیره

کاور
 مگر آن شهاب ثاقب مدد کند خدایا و گاه اولور که قلم
 مولانا جاهی جفا خواهم فرمود کفنی خدایا ماه من اینا مغرما
 حافظ ... دل میرود ز دست صاحب ولان خدایا و درگاه پادشاهان خدایا
 و گاه اولور که بدو چه زیادت استغالی اولور شویکه ذکر او نهاس
 و فی اصل معنای ضرر کلمه انور که هرگاه شاک توبه توبه بند
 زمانه طی نکرده و نبرای جانی را پس منت خدایا و یک شکر و پاس
 یا خود او و عوض سوزنوت و یریک حق تعالی مخصوص در
 و جملہ نعمت الله و تعالی دن اولر غنه اعتراف در و بواقتر
 عین شکر و تشاور کاروان و آو و علیه السلام و علی بنیت قاسم
 الہی کیف الشکرک والشاکرینہ افری شکر یستدری شکر
 آخر فادھی الله تعالی اذا عرفت ان ما یک من نعمتی تقدیر
 شکر توفیق و تکریم بعضا کابر بوبیتی بوبیر شکر در شکر
 انعامت الکریم ... باشد انعام و کرد نشان ما عذ و جملہ

این کلام در تفسیر
 و تکریم بعضا کابر
 بوبیتی بوبیر شکر

در تفسیر
 و تکریم بعضا کابر
 بوبیتی بوبیر شکر

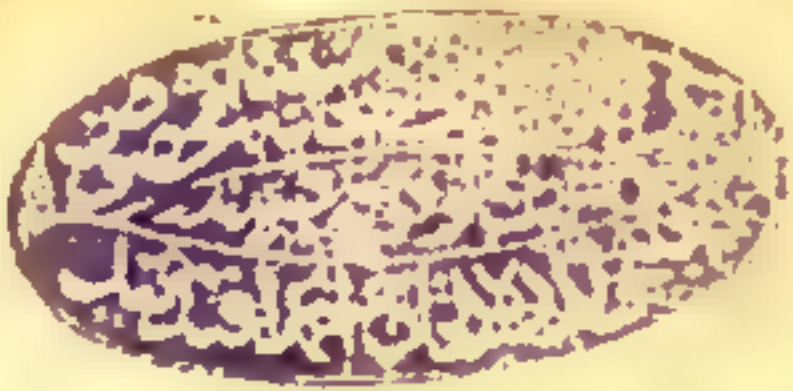
اعلی خدایا که عزیز اولور و فی جلیل اولور غطت و بلال
 الفاظ مترادف قبیلند در که طاعتش که کاف عریل و مایه
 علامت و کسره و کحل پوراده اوات در ماقبلنی مابعدنی ارتداد
 کلندر و گاه اولور که اسم استغالی اولور ذوی العقول اولور
 ذاتند و لالت ایدر کیم معنای هر که جویر پویتر و که جیت
 نیافت و یر لوش شین ساکن که فارسی که کله نوک آفرین
 اولور کی معنای کلور اولور خیر غایب در اسکر آفرین اولور
 مضاف الیه معنای سرش و جیت کج اندک باشی و کوز
 و یک اولور و فعلک آفرین ملکی اولور معنویت معنای
 و یرش کورد آتی و یرش کوردم آن بلینش کوره آتی در
 و او ان آفرین لاحق اولور و فی توفیق و نذر اگرش کج کیش لطیف
 بر سر و بکویت اگرش نصیب باشد چو بزرگ متشکر کیم قدریم
 بوشیک ماقبلنی بعضا طایفه مفتوح و بعضا کسور او قیدار و گاه

اولی که مصاحبه وزن چون ساکن درج اولی است که تن غنی
 باید بایر نخست پس انگاه خطای بایر شجرت و وفور
 و نام علامت در صحن بود که افکاهی تا خطای افکاهی کی در اگر
 حرف بر الف صورتی اولی از ای وجه بایر در ساکن تلفظ
 بایر و الف در صحن بایر متوجه زیاده ای که بایر دلهایش و
 کی و اگر و صورتی اولی از ای وجه بایر در ساکن تلفظ
 و مفتوح تلفظ ای که و مابعدین بایر مفتوح زیاده ای که گشت
 و کیویش کی و اگر یا صورتی اولی از ای وجه بایر در صورتی و در شش
 و در شش کی آفرین نام علامت اولی که اولی از ای
 بر من بیکم زیاده ای در رین اش که گاه اولی از ای
 و در شش شش کی سوز ساکن تلفظ ای در صورتی وزن
 و شش ویر و بوی که الف و در ای که بایر در شش و در
 ویر و نایب علامت اسم مصدر در که امر بود که آفرین اولی از ای

اینها هم
 در شش ویر و بوی که
 الف و در ای که بایر
 در شش و در

مفاد و اش و پیش و بر و پیش که و بوشنک باقی مکرر
 تلفظ اولی که در پس ماعتش و یک یعنی اولی از ای
 موجب تر نسبت تلفظ موجب و بهیم مکرر در موجب و یک
 و یک در تربت یعنی در است الفک فیکل اوات رابطه در
 بر اسم متصل اولی از ای و در شش کی ساکن بر اولی از ای
 جاست بایر و سرست باشد و گاه اولی از ای و در شش کی
 تحریک بایر در عماره معذورت ارباب و در شش کی
 زان کنان تو و زان می فرزند فصیح بود که کیل سکون و کن
 او را شش تلفظ اولی از ای نام علامت اولی از ای اولی از ای
 بود که الف و شش و یک که بایر در شش کی و در شش کی
 که برکت شش است و میوه نام از پس موجب تربت یعنی تربت
 سبدر مولانا بلال الدین تر که گاه و سبدر و تربت و در
 ترب جان شش و در ای و بیک که در شش ب نیک و کید که

اینها هم
 در شش ویر و بوی که
 الف و در ای که بایر
 در شش و در



با و مزوده منتظر اوله برقع معنایه کلور اولا الصاق ایون کلور
 حاشیه که شد که یار جانش نظر کرد ایضاً و در نیست و کفره طبعیه
 ثانیا مصاحبت ایون کلور با معنایه حافظه جسته و نیست که میرو
 که نیست سر انجام هر کار که هست یعنی وارد ییغله خیمه که انچه روشن
 دل اول که یوتلق در هر کار که آفری که وارد در تان خیمه ایون کلور
 لطیفه بزمی که داد جان کردی تو دل خلد را بخور یعنی حد افشونه
 جان و غنای ویردی سن سوز که کلر جتنی بر آریه الله رابعاً طریقت
 کلور حافظه کسی به دور زکست طریقی نیست از عافیت بر که
 نوز و شند مشهوری بستانه شما یعنی که زکست دور نه صد الله
 عافیتن یا فود کور تو محبت عافیتن یعنی بر طهر رافت اولدی زرا
 فتح ما و سکون را یل کنایه معنایه در که جمع اطراف کلور و فی
 کوز و یکد زخیم معنایه پس بیکر او که مستور بقی متبایا از زک
 مستور و کفر فاسا زیاده کلور که ذکر اوله دفعی امر معنایه خلل

کلر سج کمال غنیزک بطلب یافت نشان از بایشون فرما و
 ره سویی لعل نبر و نبر کوه کنایه یعنی طلب به نشان بوی
 شیرین طوطی غنیزن فرما و لعل طرفه یول بولدر لفظ و قری
 انگ سز کنایه و کپ اندونون و طعیت اولایا و طوطی قاز
 که که غیرت و یک اولایا و تقدیر چه اندونون جم ایون اولایا و
 صوف زاید و در ج کوه کنایه وید و فی معنایه خلل کلر و قی
 مکسور اوله اوقات تو مثل و در که افعال و شتقان اوایل و لعل
 اولور پیرانش و پیرانز و پیرانش و برانش کی و قی که نوز
 اوله الله استحال اوله بله و یک اولایا با فلاله یعنی فلاله
 و **بشار** نعمت تعالیه سن اولایا ثنایه و خرمته ویر **اندر**
 بوراده فی معنایه دره و زکی اندر فلاله فلاله و یک اولایا
 ایچ و و اوک معنایه استحال اولور بعضی پیرانز و ز
 درون و اندر اندرون و غنیزن ترخیم و تخمین اولغی و

از نام و غنیزن و غنیزن و غنیزن
 و در استحال استحال و در استحال
 و در استحال استحال و در استحال

بنوک اشالی و نظایری ترکیب را بر او اشته در مثال
حسود را چکنم کور خود بر رخ و راست **حانه** و زرخ است
یعنی حسود **حانه** ایلم که اول کند و سنده رخ ایچن **در دیگر**
بدریاد و منافعی شمارست یعنی در یاده منافع حساب سوز
دیگر چون زو مانای بسختی تن بچرخ اندر من در عجز نه تقدیر
یعنی تنک عجز ایچن تو به دیگر **در نظر** که گزینشش بر روی زینهر
نمزد **حانه** بر روی زمین شاه مانو دیگر یعنی انوک
و ارغند **یر یوزن** شاه قلدر **یا** خود حرف شین که ضعیف
در طاعت راجع **در** یعنی شکر که اول طاعت ایچن **دیگر** اول
زیرا شکر خدا طاعت ایچن اول نه نعمتی زیاده اید بچی در یوتنه
بر شکر کم طاعت **عاری** اول نعمت و احسان زیاده **سبب**
دیگر در بیک نکت و خزلان از دیاد نهعت در یوتنه **حرف**
با معنای اول و **والله المرشد الی سبیل الصواب والیه المرجع و**

[illegible]

11/10/1914

مزید نفعت مزید یک فتحه مصدر می در زبان معنی است
 مزید نفعت است تقدیر بنا در و قاع و مظهر و مظهر که قضا
 اول ده جمع تمام اول و قدن صبح یعنی بعد از الفیه روین
 طریقه بر کلام و یا زیاده ذکر اولیسه که کسه و ابطار
 اولسون که کسه غیر اولسون بلکه وصل و قوع و مزید
 و یا نه حرفی فقیه افق و حذف ایدر لر گاه اولور که
 فقره نایه ده اثبات ایدر ب فقره اول ده ذکر ایدر لر گاه
 یا حدیثا بلکه شعرا و جمع حرف نایه شول نیدر که
 جمیع ایات او افرینا انوک نکرار و اجب یا شستن اول
 شول شرط که مستقل کلام اولیه بلکه کلام جز یا و ثبات
 اول و بعضی کلام اخیری و بعضی لر جز حرف روی نایه
 ویر لر و روین شول کلام و شول کلام ویر لر که بر سبیل
 استقلال جمیع ایات انوک افرینا یعنی نکرار کلام و بونکی شول

این کلام در بعضی نسخ
 مزید نفعت است تقدیر بنا
 در و قاع و مظهر و مظهر
 که قضا اول ده جمع تمام
 اول و قدن صبح یعنی بعد
 از الفیه روین طریقه بر
 کلام و یا زیاده ذکر
 اولیسه که کسه و ابطار
 اولسون که کسه غیر
 اولسون بلکه وصل و قوع
 و مزید و یا نه حرفی
 فقیه افق و حذف ایدر
 لر گاه اولور که فقره
 نایه ده اثبات ایدر ب
 فقره اول ده ذکر ایدر
 لر گاه یا حدیثا بلکه
 شعرا و جمع حرف نایه
 شول نیدر که جمیع ایات
 او افرینا انوک نکرار و
 اجب یا شستن اول شول
 شرط که مستقل کلام
 اولیه بلکه کلام جز یا
 و ثبات اول و بعضی
 کلام اخیری و بعضی
 لر جز حرف روی نایه
 ویر لر و روین شول
 کلام و شول کلام ویر
 لر که بر سبیل استقلال
 جمیع ایات انوک افرینا
 یعنی نکرار کلام و بونکی
 شول

مزید نفعت ویر لر خاقه و شعرا و جمع در اگر چه کیم متاخرین
 روین الله و فی شعر سولیدیل و روی که نایه نکل و ف
 اصلیه سنون افق کونه یا انوک مناسب اول و حرف ویر
 اگر او که بر حرف متصل اولسه و مثل ویر لر و وصل
 اولان حرف مزید او قمر و مزید پیوند اولان بر حرف ویر
 منعده و نه نایه اصطلاح ایدر لر مثلا بویستن آه که
 بخش نیدر شستن از جمله نیکوان نیدر شستن حرف و
 لفظ ویر لر و کونوک و الی لر و رین لر وصل و نال و
 و یا لر مزید و میار لر شستن لر نایه در و فقره دانش
 میار لر که در فقره دیو لغت انوک کلام نیدر ویر لر که کیم
 کلامی بحسب الترتیب منتظم و بحسب المقادیر متناوب و در
 و بی کی اوزون و بی قضا اولان سید ن فقره دیواریا
 اصطلاح ایدر لر و صحیح لغت کو کر حین آواز نه ویر لر

این کلام در بعضی نسخ
 مزید نفعت است تقدیر بنا
 در و قاع و مظهر و مظهر
 که قضا اول ده جمع تمام
 اول و قدن صبح یعنی بعد
 از الفیه روین طریقه بر
 کلام و یا زیاده ذکر
 اولیسه که کسه و ابطار
 اولسون که کسه غیر
 اولسون بلکه وصل و قوع
 و مزید و یا نه حرفی
 فقیه افق و حذف ایدر
 لر گاه اولور که فقره
 نایه ده اثبات ایدر ب
 فقره اول ده ذکر ایدر
 لر گاه یا حدیثا بلکه
 شعرا و جمع حرف نایه
 شول نیدر که جمیع ایات
 او افرینا انوک نکرار و
 اجب یا شستن اول شول
 شرط که مستقل کلام
 اولیه بلکه کلام جز یا
 و ثبات اول و بعضی
 کلام اخیری و بعضی
 لر جز حرف روی نایه
 ویر لر و روین شول
 کلام و شول کلام ویر
 لر که بر سبیل استقلال
 جمیع ایات انوک افرینا
 یعنی نکرار کلام و بونکی
 شول

اصطلاح

و فاشیه و کلو رکی معنای **حافظ** که خلوتی مارا شای از برادر
 چو صبح در آفتاب جان تیریز آرزو **و** کلاه اولور ترخیم پیل نوین خضایه
 ین بوی معنای استعمال ایدر **حافظ** چو با صیت نشین و بان
 سیا و ارقمانه بال **پار** **حافظ** چو بادیم سر کوی یار خواجیم **کلاه**
 خوش مشکبای خواجیم **کرده** **آقا** چو اماند بر و اشیای نیمه و یندی اولور
 کین معنای **کاتب** **پیر** **سنان** **حافظ** که ین از چو نیست **زیر** **لای** **رد**
 چو **مقدور** **فروست** **بشمار** **دو** **نق** **و** **کتیل** **بوران** **و** **ف** **در** **حالی** **معنا**
 از ره **دیک** **فرز** **بر** **جان** **اوز** **دیک** **اولور** **و** **بمعنای** **اسم**
و **ف** **استعمال** **اولور** **نم** **کیم** **حافظ** **شیراز** **و** **بشیر** **سای** **بر** **کنم** **نما**
بر **کنم** **این** **و** **لق** **از** **رق** **نای** **راه** **ما** **ز** **بر** **تدیر** **نادر** **و** **اسم** **ف** **کلو** **کوش**
 معنای **سینه** **مرا** **ف** **اولور** **بوز** **در** **کلیو** **بوسیم** **بر** **سین** **بر**
و **یر** **و** **عیش** **معنای** **کلو** **و** **شیخ** **سور** **ابر** **ا** **آب** **زند** **ک** **بار** **دیک**
از **شای** **بید** **ز** **خورد** **و** **نصیب** **معنای** **کلو** **و** **نفس** **غری** **زیر** **خان**

بیهوشی که در بیهوشی
 بستره که در بستره
 بستره که در بستره

این کلام
 این کلام
 این کلام

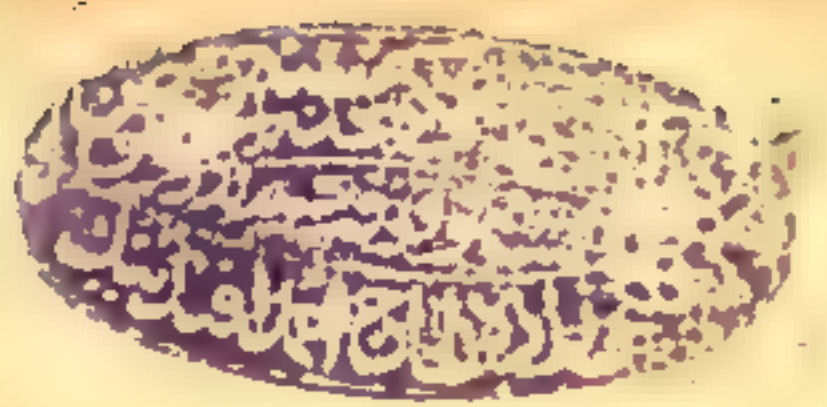
آنکه **س** **خورد** **بر** **کوه** **و** **ز** **رق** **ایشان** **بچه** **بار** **و** **موز**
نقطنه **صیغه** **نم** **و** **بر** **ترکیب** **لرزه** **صفت** **و** **ف** **استعمال** **اولور**
و **بر** **کلی** **و** **کاه** **اولور** **که** **افعال** **و** **معا** **و** **اولین** **کان** **تجلی** **لعل**
کلو **آبر** **آدم** **نقطنه** **فعل** **مضارع** **در** **کلو** **دیک** **بر** **معنا**
شویله **اولور** **که** **و** **ف** **چونکه** **اول** **نفس** **یوماری** **کله** **میر** **زات**
مقر **ضم** **میل** **و** **کسر** **ایل** **اسم** **فاعل** **و** **ر** **سوی** **نید** **چی** **معنای**
زات **معروف** **در** **و** **ینه** **رابطه** **داشت** **مقدور** **در** **معنی** **زات** **سویله**
در **و** **تنها** **اشعاع** **کیده** **و** **یوقار** **و** **صیغه** **نفس** **دیک** **اطلاق** **الکل**
علی **البر** **و** **تعلیل** **نموده** **در** **و** **الاستی** **و** **در** **که** **نفس** **موا** **و** **اضر** **و** **فا** **و** **مگر**
و **غندن** **جبارت** **در** **صبر** **کیم** **رکامه** **افراد** **حیات** **واظ** **و** **نور**
زات **فارجه** **نسبت** **و** **شوی** **مناسب** **کوز** **لری** **که** **کانه** **سوا** **و** **فا** **و** **نور**
کوب **صیغ** **و** **خول** **قلبه** **طلاق** **نور** **حیات** **معین** **اولور** **و** **وا** **فعل**
صکر **بر** **پاره** **کنند** **چاک** **و** **ن** **کسب** **و** **ارت** **اید** **ب** **تخلی** **اول** **ضیق**

این کلام
 این کلام
 این کلام

این کلام
 این کلام
 این کلام

خوف حیوانی در اضطراب حاصل قلند و فی فروجه خفت
 حاصل اولی که موجب مسرت در پس در بر نفس دور
 نعت موجود است **پیش** فتح با و عجله بعد معنای آرد
 و صوک و یکدر و گاه اولور که تفریح بله قصد اولور
 در فتح و الی یوراده و اذات ظرفیه و در معنای اندر
 در فلان فلان و یک اولور و تا بومعناست کلور و خود
 تحسینی لفظ ایچدن کلور **لینه** شد بخوار پیاره ای چاره کرد
 رنجه کشیم کرم در ناکه و در بدین لفظ در صیغه امر کلور
 و یک اولور و وصف ترکیبی اولور برده و ترکیبی و نفسی
 ده کی **یت** وحدت ایچدن **دو** و ایلی معنای عدد و تعدد
 افصح اولور که و او تلفظ اولیه گاه اولور ضرورت نظم ایچو
 تلفظ اولور **اسری** کنن عتیقین نقطه میم کرد و شکر
 فریم و ونیم کرد و گاه اولور که و او دن صاکی بر یا صاکی الحاق

این کلمه در ترکیب کلمات
 بسیار به کار می آید



اولور دوت و موت قافیه سن استعمال اولور کمال
 طاق و روا تم یکی طاق بوده خود بر طاق نبوده
 یکا هر کلر نوک آفرین و او ساکن اولیه طاق یا کلینا بایز در
 جد و جد خود و خود ویرلر و بونوک اشالی و فی مره وار
 اما آفرین بای صدریه لاحق اوطاق و اوالیه ثابت اولور
 خواسته نمای چکن زلفت توی و وی چون یقین شکر کننم توی
 موجود اسم معمول در معروف پس معنای ترکیب بود اولور
 بدیل اولور دن صاکی مر بر نفس ایلی نعت موصوفه در و بر
 مر نعت شکر و واجب و عطفی ایچدن **بر** بر علی معنای
 نعت ده کی **یت** وحدت ایچدن **شکر** ده کی **یت** اولور که
 بای تنکیر اولاه وحدت ایچدن و فی اولیه بایز در و **آجب** اسم
 لازم در و یک اولور یعنی مر بر نعت شکر اعلی و اجبر **کرد**
 لغت یلور که دیگر تنها معنای اصطلاح شعرا و بریده ویرلر

کر که یکی هر یک اول است و اولی است و اولی است
 از دست و زبان که بر آید **از** حرف ریش و عین معنای از
 تلازم و یکی اول و گاه اول که الفین جزو اید و زبان
 استخوان اید و رمان معنای او و زربله **بیش** سعدی اگر روزی
 بر فرود ز نادان تنگ روزی تر بودی **دست** اه و یک
زبان فتح را یله و فتح له و بانگ یرینه قابل لغت در برادری
 در یک اول و لسان معنای او و بالکته و ویر زبانه کی
 و مرند که و اولی است و ثانی و یکی و غیره انار و اولی
 اول و نور که کاف و نون که کس و یله و نادره است که معنای
 ذکر یک **بدر** نور و غیبی لفظ **بدر** و بعضی را بیدار
 نهادن و فی خالی و کولر یعنی بکار آید و در لفظ کولر و
 مؤثر و شکر بخوشه و لالت قصه اولی یعنی شکرسان
 غیر سایر جوارحه و اولی است و اشاره تخلصی که از **زبان**

و در یک که اولی است و ثانی و یکی و غیره انار و اولی

شکر

شکرش بر آید که تحلیل اید و زبانه متعبد و شفقت اولی
 جایز در آید و در هر حال قرأت اتصاله لفظ اول و نور ضرورت
 وزن **اچون** **خدا** فتح عیند حق و یکی اول و **ش** ین غیر خایب
 حق تعالی نه راجع در **بر آید** قاپویه کلا و یک در حقیق مراد
 یعنی اول حق شکر و عقیدت صیغه ظاهر اول اولی است
 بطریق الالکاد و اخلوال و او شکر و قیلید و عباد و **الکولر**
اعلوا امر حاضر جمع مذکر و در حال ایوک و یکی **آل** الکریا
 خلیع شای اولان یرزده اهل بیت معنای کولر و مطلقا
 انباء و انباء معنای و فی کولر و **بدر** فی آل سیران معنای
 یعنی حرارت آفتاب در افق سیاه صوکی اراقرن کورن
 نسیم و بر لر و ذلی آتم قابله و جامه را بچ لرنه و بر لر و
 مکه به بر یک آید و **لکن** بوراده بونار مراد و کولر
و او علیه السلام انبیای بنی اسرائیل و در سلمان بنی نوک

الی و غیره که اولی است و ثانی و یکی و غیره انار و اولی

و در یک که اولی است و ثانی و یکی و غیره انار و اولی

او بر دبر حرفی سنا که اقتیاج اول نور اوله وقت دبی صریح
 با تلفظ اینها قیام در افق بود که نقیصی تنگ که تلفظ این
 شوی که در حرف با تلفظ اوله و نه التي تلفظ اوله لطیفی
 ای شاه سحره و در طبعی تالک و له پچاره با نذر اوقات
 یعنی اوله عقل و ریخ سوز سوز می تویرن چکلی در **سبب**
 ادیم زبانی سوز حال اوست درین خوان نیما چه دشمنی بود
 و باران رفعتی صاحبش در رسیدن **باران** یغور در **سبب**
 در رسیدن صیف سوز اسم معول در تیش و یک در یعنی
 خدا ناک حساب سوز رفتی یغور تویر ارشدر برده
 ناموس بنه کان بکناه فاشی نوز **برده** معوف **ناموس** علی
 براده رانده و قاتر معنانه در حرفی میا در که فانه ویر
 می نویسی کلور و ناموس الایه ویر فرشته دوق معنانه
کناه ان معوده که و خرف معصیت معنانه یازن و یک

در رسیدن صیف سوز

فاحتش اسم فاعل در چو کین ایشی و یک در **نزد**
 بریده لغظن فعل مضارع و ریر قیر و یک در فرق
 این معنانه تشدید سوز آتشیده و فی استولی
 غالباً تحریف عوام قبیلند و در **پس** معنانه شوی که
 اولور که قول لک وقاری برده سنی برامه کما هر تر
 و وظیفه و روزی بخطای **نشر** و **وظیفه** معوف
روزی رزق در و دیر یکه جایز و که یای عز اوله
 ایچون وظیفه دیوی و یک اوله **خطا** معوف **نشان** نونک
 سکون و کما تک نقیصیل بار مزایشدر کما تک کسیر و فی
 او قد یار یعنی بر اهل انکار خطاییل و یک اوله کن سباق
 کلامه ملایم و کولدر **نشر** مانوک نقیصیل بریدن صیف
 فعل مضارع و در بدخ و فی قیاس اولور که راخیر مشد و
 آتشیده استغالی شایع در **پس** معنای ترکیب بود که

روزی که یای

این کتاب در کتابخانه
موزه و کتابخانه
جمهوری اسلامی ایران
ثبت شده است
شماره ثبت: ۱۳۸۴/۱۰۰/۱۰۰
تاریخ ثبت: ۱۳۸۴/۱۰/۱۰

کیون درخت مر تیر بین بولند **خلعت** معروف خلعت بر
خلعت تیر بین در **نور** و **نور** نیر اعظم یعنی کنش نقطه اشتراک
رسمی یعنی برزخ ملک او نه کج و کوله و دیگر ملک شمع اوله
کونا جبر ایله ایشی یا نسبت ایچوندر **قباق** یا بل یا سوزنی
لغندر اما وقت اضافتی یا نوک اثباتی لازم در قفطان دیگر
و قباق سبزه اضافتی بیانیه در **سبز** یا شد **ورق** را نوک
نتم سبزه ایچ بیله **بر** نوراده علی معنا کند **کر** کرده کردن صفت
اسم مفعول را یلفتی دیگر در بر کرده دیگر او زینه ایلفتی
اولر کیز و رولشی معنا سنون تعبیه در یعنی دخی اخله نوروز
خلع چون باشد سیراق قفطان کید و رولشی بونقیریه در
جله سی فراش بار صبا جمله سینه محط و قدر نه کیم و عصاره
جمله سی بو عطف سؤید و سؤگدر و الحاصل معنی شود و میگردد
اوله خرا قبلند ندر این باره مبارک نشتر زمر دین دور و دین و دین

این کتاب در کتابخانه
موزه و کتابخانه
جمهوری اسلامی ایران
ثبت شده است
شماره ثبت: ۱۳۸۴/۱۰۰/۱۰۰
تاریخ ثبت: ۱۳۸۴/۱۰/۱۰



ابر بار لایه نبات نباتی لدر زمین بسلیه و یو بویو رشت
و اخله نوروز خلعتی ایچون یا مثل سیراق قفطان کید و رولشی
تا و سواتا و رولشی یا شیا جمله سینه و ابریه اما او کج و رولشی
سینی نبات نباتی جمله سینه عطف ایچون و بیه قریبیه عطف و یا شیا
و کرده و نهاده و نطقی کند و ندر معنا سینه الحق و بعضی نطق
و ناچیریه و کند و ندر واقع اولر عطفی نطق ناسی جمله ایچون
بوکا قریبیه کتور ملک نسیان ملک سبنا تم **دک** طای ملاحظه ایچون
تحتیقاته و نکلتا ته ارتکاب انگ و رکما لایعنی علی القیاس
الحق و الحقائق شایع را بقدر وسع کل کلاه شکونه بر سر نهاده
المنال طغیر حق و را و غلقتار و یک در **شای** بر راده بر اقا
و یوشین دخی ویر **سوس** و قن تبعیت و یکدر **کل** تم کافیه
معروف و مشهور بر چک و در و هر چک دخی اطلاق اولر و کل به لویه
کل شغنا لوشغنا لویکی و از حق مر خوب اولان نسیه کلر و کل

تعبیر ایدر مثل از حق سیر که انرا تعجب اولیه کلا گشت دیر
 و بر فتنه بر که قوم و اراسته کل زمین و برتر و بعضی نکرده
 موس قدوح کل و شورش و بعضی ^{اولی} شورش قدوح موس کلا و شورش
قدوح هم قانر صدر در کلک و یک در **کلا** بود که در **شکوه** فوج
سرباش در **نار** و نهاده لفظه اسم مغوی در توفش دیگر
 مستقبلا شرف الف صرف او نور نهر و نهند و بر لر یعنی براق او
 خافقار کل موس خند اتر و چک کلا ای باشد توفش در و بول
 و فی حلقه ماسه که ملاحظه اول و وعصاره و نای بندش شد
قایم شرف **عصاره** هم عیند و کفیف صا و له صیقیر و یک در **نار**
 قایش **مخسانه** در فی لفظه مراد و یک افه کفیف او فخر را
 اکثر یا نای دو و کن و ز تاش اسما و نور و نیتان جا
 اگاشا در نیت کیم لغت صسایه و قاسمی در و کل نای
 نقرخ اولش در و هم بعضی شراکل شعر زن و فی فوج اول نور

نیت

بیت در ناک که نور سید بر لچاکم یا شود و ناک نور سید
 و مشوک مولود که بشنوازی چون حکایت میکند که وقع اولش
 مطلقا تاش در که حقیقت انسان ده کنایت در نیت کیم مولانا
 انوک شرف کاهن و نه ناکم او اید نوب و کاه قلع طوبی **سبت**
 بیانه ایلمند و بعضی منشاستن قادیان ایاغ فراقده حکایت و قادیان
 آلام شتیاقده شکایت کوس توب بوقطوع و علی طریق التفتی
 بویور و فی بومعنا مؤکد و شرف فام و لم را ترجمان بنو
 از فی چون حکایت میکند باز با نیت و شرف اشکبار از حدیث
 میکند و در فی نای بوقاز در که صلی صلتوم و بر لر بور لوده
 اولد که نای ده مراد صلتوم اولد **زیر اشهر** کوی با ل و بر لر غریبا
 مستعمل لغت در عربی شینوک فخر سید و فخر سید جانز فارسی
 فخر شینل شایع اولش در پس کیم بال قاشوک صیقیر و کیم
 بیا بوقاز که عصاره سی در یعنی ناک روسی انواع از بار و شمار

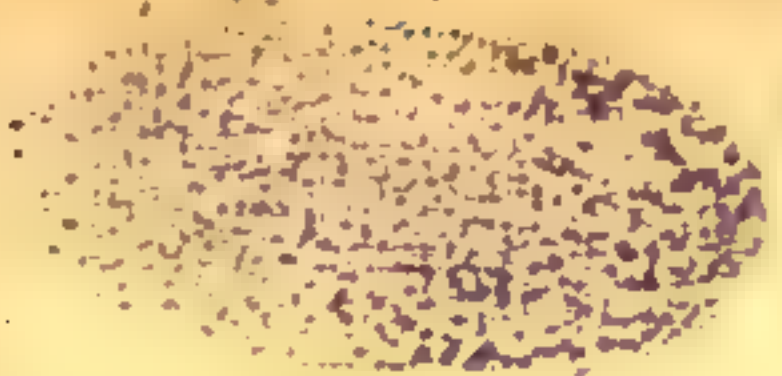
واصناف اوراق و انماثلها که در مطامع و ملاحم و افکار و
 تارن طوی و برب و ایاة لرینه بو کسوب و فی مقامه کلون نشی
 عصر ایدوب اوله یروکونی استوانه ایل شو بیک افشده زینب انوک
 خانه لری مملی قلور باون الله تعالی و تقدیر الله زانه این
 علمه بیع باد سبدل اولور **نور** یارای بران و غیره و غیره
 نهایت و صر نشده و متر صد لکی که زینب و ایا که تالان نشی
 مراد اولور سبازا شهر شکر معالنه اولور و بعضی نشی تالی
 نالی و نشی **ناله** بر نوح ایچی طو و صا و قاش و در ویدر که کلم
 تم ایچنک ایچو کتیل لرد و قرق از لب جو و عدوی تو بر آید
 زین لبیب کالنه و زو توان آمر نالی کاتبی نالی شرح زمانه ایچا در
 سوی شرح زموید انباش انکبار و **فایق** عالی **در** نشده سینه نشده
 اتم سوره در اولشی دیک در زیر اندون اشتان مقامه غاصور
 معالنه کلور نه کیم بودن کینوننت معالنه در و کاه اولور که بر

این کتاب در دست
 این کتاب در دست
 این کتاب در دست

برینوک

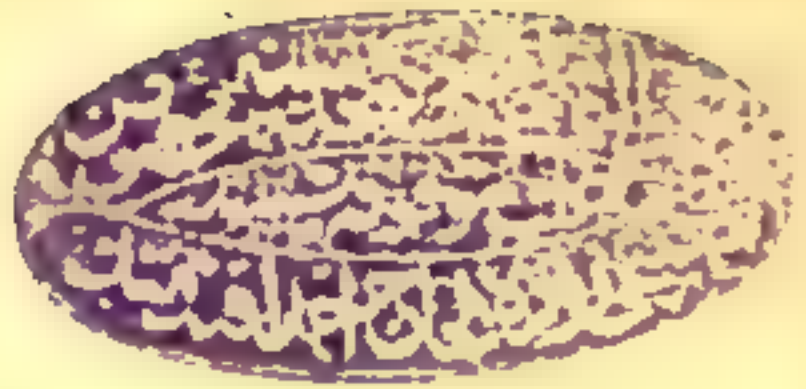
برینوک معالنه اشتان اولور نه کیم عوین کان و صا در
 برینوک معالنه کلور و شده رفت معالنه دن کلور **نور**
 ضویر بر در طبع کشت نشود و بوقت مرک از دست و اول
 و فی لغت در شود و بر لرنده معالنه **نور** غری در دین
 قننه بر ناختن زینب یک زره و زینب نیارست که بشود باقی و
 او و کریم و دار غوغ از ده کان و اب و صا در **نور**
 معالنه بر و در که دنی نایک عصاره سی اول ضا و که قدر تیل عالی
 شهر اولشدر و تخ و ناختن نشی نخل با سق کشته **نور** تخ نایل
 و سکون نایل معور قدر کاه اولور و نظر غلظت ترکیب اولور تخ مرغ در
 برده معالنه **نور** معور و در **نور** بیت **نور** بکدر نخل و ما غی در
 و چکر لوده استغفار رحمت قدر لرو کلن را و غلا غلظت ترغ لره
 ووزب باشونه و بوبین لرینه طقد نخلی زینت بسیارینه دنی ویر
 اما نور لوه مراد معالنه اول در و مصدر دنی کلور انک و غلا
 انک

این کتاب در دست
 این کتاب در دست
 این کتاب در دست



انکرمعنا **باسق** اوزن در باسقا اوزون فرما اوزون دیر لر
 فی باسقا کلاور **کشت** نفع کافی چیده بوراده اولی دیک در
 کشتن صیفه نوره اسم مخوفه در دوغل دیک در شلا کیر کن دیک
 سورت معنا نه و بر فالون بر مال دیک انقلاب معنا نه و بون
 در که اولی معنا نه استحال ایدر لر میرورت معنا نه که بر فالون
 بر فالو استحال انکرون جبار قدر کینونت معنا نه استحال اولی
 و کشت که سیران معنا نه کلاور بون در که کل کشت و کشت کل اولی
 جاق باقیه موس کشت کلستان درو، بیک چون عمری بر کشت شاک
 یس معنا بول در فرما نوک چکره کی اولی ضا نکه بسایه اوزون
 فرما اخی اولی **فقط** ابرو بارود و غیره ذکر در **در**
 قیبه دیک شویله لفظون کتیف اولی شریک اولی دیک در
 معنا نه و شمر معنا نه که بر سکر اوه الی بخشه برون دیر لر
 یاد و رقر و بایر غنصا بید و فی فرس ایلر نوک افن **کوت**

دیر لر



دیر لر **خوشید** کوشید در و اوری و دیو کز خور و اوری
 شرو ستر قافیه سن استعل اولی نور کشتن معنا نه دیک کوز
 معشوقه ناکه شکره و غیره **خوشت** بانس اراکیم که بین بایه در خور
 و شید و فی بلو کز کشت در فردی به کشت از ان سو که تابش شید
 بر آید یک پرده بین سپید و لفظ خود ایل شید ترکیب ترکیب
 ایکنی بر ام ایدب کشت الملاق ایدر لر خور شید دیر لر با کز
 خور و یا کل شیدا ملا فیل مرکب الملاق اکثر و شایع **در فلک**
 فاک و لا مک فتورید کوک مدیور آسمان معنا نه فی الملاق
 یلیم یعنی موت وای و کون و کوک جمله ایش در تاتونان کد الی
 بغلت خور **تآن** انک در و انی **ی** وحدت انی
 کف بورا مایه معنا نه در بر یک راه ویر لر و فی کوک کشت
 کلاور **آری** آوردن لفظون **در ی** خطا بچونر کتون
 دیک ولور آری بر و فی که یا نفس کلاور اولی اولی و **معنا**

دیر لر

مفتاشوں کے قوسوں اور تروں قرار دینے کی روش

اولسم کرکڑ و میمون و سوات در رحمت علیخان و صفوت آدمیان

تکون و تکرار

دیگر یعنی هر نبوت از طرف علامت وار و یا نور نبوت بر
 مبارک الخ نوک تنویر من کنا بته اولاکه علامت صدق
 در نه یکم و دیگر در کلام کون فی آيات مبینه لکان منظر
 یلیک بالظیر قال بعض العلماء فی قوله تعالی کاد زیتا یف
 و کلام غنیه ناز بوبر مثل در که حق تعالی رسولی حقند
 یعنی او نوک منظر نبوت و الدرد و اگر چه تلاوت قرآن دال
 او حسن و دخی و سیم حسن الوجه معانیه کلور و بومر
 معانیت شعریه رعایت اید و ب ورت لفظی تجنیس معارف او
 شلو بیکتور و ک یقن عن زمن یمن لکی بیت جم دیوار
 امت را که باشد چون تو پیشبانه جم جمی نوک کمره سید
 و نادر جمی نه دیک در ذوی المعتقدک غیر من استعمال اولور
 مانلفظ اولفزه اما که اولور که ضرورت و زن و نه کمره بی
 ایدر لریا حاصل اولور **پشتیبان** پشت ارقه در بان اولور

نسبت در

نسبت در جم معانیه شته بان و سکیان ویدر و ده ایست
 و یک اولور پس پشتیبان و یک ارقه طوچ و یک اولور مراد
 انون ظهیر و سئود یک در و بتا ترکس پشتوان و یونبار
 دیوار خطیر لفظ و دایه او متن استعمال ایدر لریا حاصل اولور
 یعنی نه غایت و دیوار که سنوک کبی ظهیر اولور جم باک از سوچ و لفظ
 که باشد نوک پشتیبان **بان** باد و سیدله ایملک در میان لایحه
موج معروف در در کک اضطرار بن حاصل اولور ان غنیه ویر
 و در کز در در یا معانیه و دخی تیز بوزکی آت و قاق و دینه
 و سواد شمس و ایکی طالع او زمانه و او جز بقیل و سبزی
 شش رکنه و دوه تک قول غنیه یرمعه و قدر قاعه ویدر
آق بوزاه اولور و دیگر در جم معانیه اشارت بوزاه قیامه
 و استعمال افصح در و گاه اولور که خوب بارک خوب لای طایفه
 اطلاق اولور شیرین لک حیک اولور حافظ شیرازی شاعر

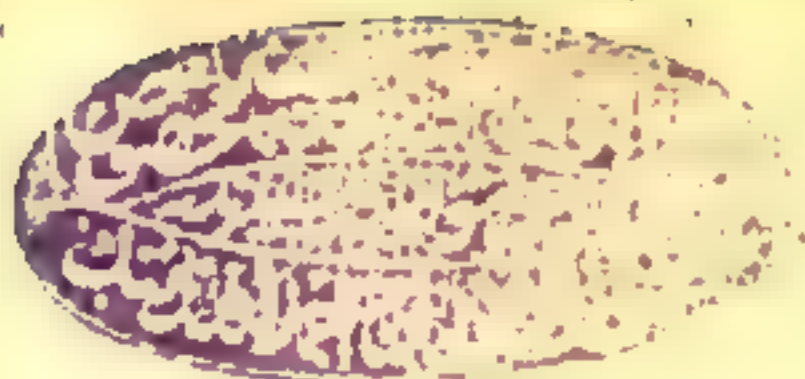
آن نیست که موی و میانی دارد بنوع طلعت آن باشد که تو داد
نوع طلعت اسلام تر سیدر قصر می شهر طوفانی و کسی و فانی
 معروفند تطویل احتیاج بوق **کشتی بان** کج و دیک در طالع معانی
 زیر لفظ کشتی فتح کاف و سید کی دیک در سفینه معانی بهان لفظ
 اولش در معنی شوی اولور که نه قرض و کز موهن اولور که اولور
 علیه السلام کج اول **بلع** العلی بکماله **بلع** فعل ماضی در ماضی الجمل
 مستکن و در راجع در حضرت محمد صلی الله علیه و سلم بلفظ و بلفظ
 ویر یعنی ایرتزی اوکا فعل مضارع یا بنده مصدری بلاغی
 و بلفظ **کلور** **علیک** ضم غینل و قصره علیا نوک حج و رجا
 رفعت و دیگر و علیا ضم غینل اعلی نوک مؤنثی در کله نقطه
 علیا و قصر و مزاجیز در السماء العلیا و السماء و ان العلی
 ویر لرا علیا فتح غینل و قصره و مزله مکان مشرق و عال
 علی غینل و قصره و ف و در از ره و دیگر بر معانی و اما

مورد

صورت الغن یاز لور فعل ماضی در خلا یخلق خلقا بان
 خلا و الارض ویر لکبتر معانی یعنی کبر اهل اولور و علی خلق
 ویر لکبتر معانی یعنی قدر ایدر خلق و فی علی فی التشریف
 کبر لا علی خلا و علیا و هم علی علی ویر لرو و فی خلا
 غینل صورت الغن اسم کلور نو تقدیرم مد و قصره یز و خلا
 ویر لرفعت معانی یعنی شوی اولور که منتزعی فعتله
 اول رسول **کلیل** **کشف** التوحید کماله **کشف** فعل ماضی ویر
 یفعل یا بنده آجدر و دیگر **دبی** فعل حاله و قصره بدرا و فیه
 نوک حجی در کجی قرطی لری و دیک در و زیاده قرطی و دیک
 و بایار و سکی کج کلرینه ویر لریغ کوز جهات قرطی لری ایدر
 بایله **خست** **فیع** **فکاله** **خست** فعل ماضی مفرد و
 غایب و لفظ **بلع** اگر چه ظاهر و مفرد و معنی و جمع اولور
 کل بی مؤنث اعتبار یز بکاسته و لان فعل و فی صیغه مؤنث

کلا راجع الی
 الجور متعلق
 بلفظ نقطه حج

و بایار و سکی کج کلرینه ویر لریغ کوز جهات قرطی لری ایدر
 بایله خست فیع فکاله خست فعل ماضی مفرد و غایب و لفظ بلع اگر چه ظاهر و مفرد و معنی و جمع اولور
 کل بی مؤنث اعتبار یز بکاسته و لان فعل و فی صیغه مؤنث



کتور دی فصالت کہ فایہ فصلتک ہی در خوی اردیکر

یعنی کوئیکر اولی و اولی رسولک محمد خویاری **صلوات علیہ و آلہ**

صلواتا بعد از این می نذر غایب و در صلوات کتورک و یک در صلوات

صلوات لغتد بر نبي مكنيا به كلور اولافانه و بر امر قوله تعالى

شأنی من الفتاوی و المناکر ایکم دعا یہ دیر نہ ہو لہذا و قلم علیہم

إِنَّ مَثَلَ نَارِكُمْ كَالَّذِي أُوقِيَ نَارًا مِّنْ تَحْتِهِ فَمَا لَمْ تَلْجَأُوا إِلَيْهَا أَعْمَىٰ أَوْ سَعَىٰ

مَلَأْتُمْ قُلُوبَهُمْ شَيْءًا وَرَوْحًا مِنْ رُوحِي وَعَمَّرْتُمْ بِأَعْيُنِي عَالَمًا

اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَسْأَلُكَ تَاْمِيْنًا لِّاَهْلِ بَيْتِكَ **سَيِّدِ** اسْتَفْهَرَهُ وَوَدَّ رَقَبَتَهُ

اولئك الذين صلوا ايمانهم من زلة ورفق الله انفسهم كل

در روز دوشنبه و کشتن معانی قولی که ایام و معانی و

وَقُلُوا لَهُمْ سُبْحَانَ رَبِّهِمْ وَبِهِمْ فَاسْتَعِذُوا بِاللَّهِ قَسَمْتُ

الصلوة بين يدي من بعد صلاة الفجر

وَمِنْهُنَّ مَنْ هَمَزَ فِي الْكَلِمَةِ الْأُولَى

والله اعلم
بما
كان
في
القلوب
الغيبه

وہ کہیں کہیں ہو جائے گا

وہی ہے جو اس کے لئے ہے

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

Handwritten notes in Urdu script, likely bleed-through from the reverse side of the page. The text is partially obscured and difficult to decipher fully, but appears to contain dates and names.

حضرت رسول اللہ ﷺ اولاً علی اللہ علیہ وسلم ورضی اللہ عنہم العین

وَيَا كُلُّ مُؤْمِنٍ تَقِيْ نَتَقِيْ هَؤُلَاءِ مُنْتَفِضِينَ سَائِرِ مُؤْمِنِيْ

وفي شامل اولاً يعنى صلوات كتورک اول رسولک اوزرینه

آل اوزرینه زیر ایدور شد که از اصلیت و ای فمور که یکی

مردمان کنه کار یزد ایشان روزگار یکی بر دیگر واحد است

ماں تاملو واسو زلفت در آما الفی اولدر کہ یایی اولدی

۱. قند، افسردگی، درم زبانه و عود هر یک، جوشه فولاد

میت و تیک • گاه اولور که امانه و گره ایله او قنور کندلار

الکافی دفعی علم و راکم کی استوار عادت وہ کاف ثانیہ علیٰ شرط

۱۰۰. **سنگار و صفا کار و یونان** **اشالی** و **فنی** **سرنه** و **ار**

بقسمت مذکور زیر التماس کار کاف و معطله یا اسم و رایش و دیگر

از این که اشتغال فغاندن صیغه داوراکی و یکی در ماه

و منہرہ کیمبر استوار اولیٰ: فتی کیم تبتیم کتہ لغات: فیر اولیٰ

[illegible][illegible]

بیا یاد نماید بر این گفتار اولیای و قدرت الیه
عوض اولیای شخص اطلاق اولیای ثانی و ثانی
ثانیست گفتار اولیای بر صورت وصفه الخلاق
جایز و کلام فصحا بر کاسته شده

أصله أصل دور الصغير ذو
الأنباء الأصغر عليه قصيرا
فأما الذي قيل أوله دور
بمعناه فهو شأنه الأول
والله اعلم بالصواب

در این کتاب که در بیان معانی و احوال و غیره است
 و در بیان معانی و احوال و غیره است
 و در بیان معانی و احوال و غیره است

دیگر **ی** غیر متکلم و ص در **آ** تاکید ایچ **ند** قد تحقیق ایچ
استجی استجیا با بنده فعل ماضی در صیا او تثنی در **ی**
 و مشت و وحشت و ملاطفت و مدح و ذم و ن افسانه به حالت
 حاضر اولور که لونه تغییر لازم کلور اکثر یا کن طاری اولور ای
 صیا ویر **ت** منوع علامت نفس متکلم و ص در **استحیث**
 فعل ماضی در بن او تدم و یک در یغ بن کنه جلال تکر
 ایدر کن صفت جلال و لطف یق در **من** دن و یک در از معانیه
بیر قون در بن معانیه **ی** غیر متکلم و ص در کاسبق معنا
 شویله و یک در که یا فرشته ایم بن تو مدن او تمنع یغ بن قولی نوی
 ایلمز مشتق عشق بن او عشق کن ترک اتم نه کیم مشتقی اولان
 مناکر مستغنی سی اولن نیم خصوصیتی ترک ایدر قدر غرض
ت تفریع ایچ ندر **غرض** بر لغت و یک در یغ بن اول قولی بر لغت
 و دعوتی را اجابت کردم که **دع** یغ که لفظ غرض کاف عربی صیغه

در این کتاب که در بیان معانی و احوال و غیره است
 و در بیان معانی و احوال و غیره است
 و در بیان معانی و احوال و غیره است

ماضی نفس متکلم و ص در ایلمز و یک در مستقبلا تن را
 یرنه نون کتور لر کند و کشتن و یر لر بلکل کیم ییم ساکن که کل
 آفونه لافق اولور غیر متکلم و ر اسم را آفونه غیر و در
 معنانه جانم بن جانم و **آ** بنم کو کلمه یک اولور و کلام اولور
 و فی اولور بود کلمه مست که بی بوی کل مر اقدیر بن در فعل را
 غیر فوع در فاعلیت معنانه دانستم بلدی و **آ** بنم یورم و یک اولور
 و کاه اولور که مفعولیت معنانه لافق اولور و خواب سمان
 یریر لب میزیم و ص که کامت بر معنانه است که آرا بنه می
 مر قن بومیم مز و اولور غیر متکلم و ص اولور قن کیم میکل اقبلا
 یا اولور غیر متکلم مع الغیر اولور دانستم کیم که بلدی و یک اولور
 یغ دعوتی قبول استیم و حاجتش را بر آوردم و فی حاجتی ص
 اتم که از بسیاری دعا و زار بن می شرم دارم **بسیار** چون
ی مصدریه در **دعا** و تله او قومی در خبر ده لافق معادل ویر

واصطلاح است این حق تعالی تک خلق و استغناء و
 خود را نیکی و بی بهره گشته انبیا و اولاد و اولاد و اولاد
بیت **قَالَ لَكُمْ فِي كِتَابِ الْاِيمَانِ سَائِرٌ** و ليس له **لَا جَلَالٌ سَائِرٌ**
جَبَّادٌ قول حق در معرفت اقرار اید در موقوف فی در **عَبْدًا**
 فعل و فاعله در جمله **تَرَكْتُ** خطاب اید در **حَقِّ سَبَأٍ وَتَكَلُّبِ**
 کال جبار و تک یعنی اول و حق اول و اولی که بنویسند تو جمله ملازم برای
 اقرار اید در که بزرگترین قول فعل قول این امری و **وَأَمَّا**
 صغیران علیه و جالبش بجز منسوب که ما و قنا که حق معرفت **صَغِيرَانِ**
 و اصلش حق و در وصف اید در و یک در کما سبق مثل **خَيْرٌ** بزرگ
 زیور معالنه **جاء** معشوق کال صفتش ظهور و در بر جانش
 رغبته و طلبین زیاد و مایه یک چون بر او ده ذات حق صفات
 بر خلاف یک قلوبی جلب آنگونی قلمی و در **خَيْرٌ** خیرتر
مَنْسُوبٌ معروف موقوف فی در **عَقْدًا** فعل و فاعله در معرفت

در این کلام
 در این کلام
 در این کلام

ک خطاب چون در **حق معرفت** ایا کال معرفت یعنی اول و حق
 کمال زیور تک و صف اید در **لَرِي قِيَرَةً** متعلق لرو که بزرگ
 سکا لاین بلکله نه کیم بویر مشا در **مَنْ عَزَّ** الله **كُلُّ لَيْسَانَةٍ**
 و **كُلُّ النَّاسِ فِي ذَاتِ اللَّهِ حَقًّا** اما او که بعضی کال بر دین موقوف
 کن و **عَقْدًا** حق معرفت دیو حق حق و علا نوک صفاتی در **عَقْدًا**
 و الوعیه و و حدایت و سایر صفات جلال و جمال بر اقصا نوک
 معرفت علم البینی و عین البینی و حق البینی حصوله اشارت در
 لو کشف الغطا و **أَمْ أَزُودُ** یعنی بودن عبارت در و **أَلَا صَرَّ**
 اید الخویش امام علی بن ابی طالب دن معرفت حق حق و علا صفات
 استغفار او بندر بویر و **أَنْ تَعْلَمَ** أَنْ **فِي تَصَوُّرِ قَلْبِكَ** فَاكُلْ
عَمَّا وَجَلَّ بِخَلْقِهِ قال محمد بن واسع رحمه الله **مَنْ عَزَّ** و **عَلَّا**
كَلَامَهُ و **وَأَدَمُ قِيَرَةً** و قال ابو بکر واسطی **مَنْ عَزَّ** الله **أَنْ تَعْلَمَ** بَلْ
قُوْسٌ و **أَنْ تَعْلَمَ** و باید در که ما و قنا که حق معرفت معان فاعله الله

در این کلام
 در این کلام
 در این کلام

در این کلام
 در این کلام
 در این کلام

اشارت اولا یعنی سنج کلا این مو فیل بین نه سیم بوموت
 و فی سنو کمر دیگر اولا بوی مشرد که عرفت زنی بزنی و لولا فضل
 زنی ما عرفت زنی کما قال الله تعالی و ما ریت اذ ریت و کما قال الله
 زنی الایه **بیست** مع واتی بزات او نرسد عقل کج و صفا تا از نرسد
تفسیر اگر سولیتها بطریق منی قدرت من افق حقیقت
 کینه اولدر بوی زنی کاه چینی الی بیور بینا الله
 یور و اولر لاسی کسب اوله الله سنو کمر کولدر بوی مالا
 بولس بکوفه بیکار سیم بوشه کمر خوش پروا سیم
 شاکده یو به قلی متاک کلام کولدر کیم اره کالک
 صف کیم یوم انوک بکولدر چیز کومرک الون فوش اول
تلم کیمی وصف اوز من پر سیم **دل از به فاشه** کویر باز کر
 که کافه عجل بورداده اگر سیم لفظند قیق اولدر اوله
 شرط در ترکی ده مستعمل در و فی اویر معانه کولدر بوی بوی

دیر و و فی اوتیه فاعل کولدر اسکر آتونه اولشور انوک فاعله و لایق
 مثلا کوزه کر و کشتی کر دیرر بزواتی و شجاعتی معانه **کس**
 کشتی در فیم کانی بیل **پر سیم** صینه سندن فیل معانه
 صوره و یک **در دل** یور ک و کولدر یک **در باز** یور او
 انسب بود که و فی معانه اوله معناه بویله در که اکثر
 کینه انوک و صفی سندن صوره کولدر سندن سندن و فی
 سوبلیه یعنی حال بویله و فی نه سوبیلر و یا خود بویله
 بیان اولدر و فی نه بیان ایلر و یک اوله و آقن معانه
 مراد اوله جایز یعنی سندن نه کشتی این بویله و یک اوله
 لفظ باز بورداده بویای معانه سندن استعمال اولنق راست
 و ملازم اوله ایچانه کسین لفظ ایچونه کشتی در زایر و دیو حکم
 مناسب و کولدر **ه** **عاشقانه** کشتکان معشوقند بر نیاید
 ز کشتکان آواز **عاشقانه** عاشق جمعی در عاشق بویله

اول در کشف کشته فتح کافه عربی که کشتن لغظند اسم
 معمول در الفا و نون جمع اول نشان در کاف ثانی که جمعی در
 آف و کله ما اولی ایون قاعی سابقه او زرن جمع ایون زیاده
 قاعی و پلشتار و یک در **معتشوق** معتشوق ^{تندیر} اند
 نظر اند بر داده را بطن راست جمعی در بیگانه اند و زنده اند
 یاد در و کشتار در و یک اولور آفون الن و یا و اولور
 اسم او نشسته جایز در که النیرینه یا کتور در آختایند و در
 ینزکی و آفون ما و رسی اولان اسم لاحق اولسه النیرینه
 ایدر لر متالی کیدف بونار و غیری اسم متصل و لسه النیر
 حرف ایدر لر باشد و نشانی ینزکی گاه اولور که است
 سی طرر کن کتور لر **فوا** سی این گروه که نور سید سید
 عشق و جان و زور و سید سید و دخی نی معنای کتور که کتور
 عدون عبارتند **انور** کتور **انور** کتور کتور کتور

اند ساله ز فیره و حکم **بر** بورا ده علی معنای در نیاید
 کلمه دیک در یوقا در کلمه دیک چتر دن تعبیر در اسم استعمال
 یا تن معلوم در **آواز** او در صوت معنای و آفون برادر سی
 زیاده ایدر کجا و دیک اولور صفت و صرا معنای معنای
 شویله و یک اولور که باشد کتور معتشوق لری دیلفش لری در
 و پلشتی لرون آواز چتر **ملی** ارضایه دلا سز کید مر اینه
 فرو برده بود **یک** بر دیک در صاحب معروف **دلا** دلا
 جمعی در کلا کلا دیک **مته** فتح سینله باشد **جیب** فتح جم و کلا
 یا بله بورا ده یقه دیک در کربانه معنای و دخی سین معنای
 و دخی کتور یقه مسافه کسک معنای کتور **مته** **قبت** **نق**
 و یقه و جالنده و که دن قوتی و یر لر مشایخ قدس **مته**
آمر ریم دن جبر اولان معلوم ایدر کلا در حق بیانه کتور
 اولر غده و اولر علم و او مت طلب ایدر کلا در حق بیانه کتور

فی باب المراقبة العلم العبد بالاطلاع الحق علیه و استقامته
 لهذا العلم مراقبة لربه عز و جل جعفر بن نصر الخلدی
 ر. الله مراقبه دن سوال اولدر بودی که مرآت البصر
 لما خلق الله مع كل فطرة ففطن الله و اياك بالمراقبة بعد
فروبرده اشعه ایتمشی و یک در چکشی و یک دن تعبیر و
بود بود او ایبری معناته رابطه در اکثر بود و استمال الی
 وجود معناته اسم مصدر و فی استعمال اولدر **نظام** ای
 دن بود و غیش از تو به بود و پیش از تو **و تم بود** ^{نظمه}
 صیغه ماضی و کثرت معناته مضارع و او و مشتق
 بود و بر امر غایب باد و بر امر اصل بود و ایدی کثرت
 استعمال و اول ظرف اولدر معنی شود و اولدر که کل
 صاحب از دبری باشی مراقبه یا که به چکشی و دیگر
مکاشفه مستغرق ش **مکاشفه** لغت ایتمده و دشمن کرانکه

و در اصطلاح مشایخ رحمهم الله تعالی رفیع کتب مقداره
 ملک و ملوک سیر اقلیدر از بر اصدیت صحیح و وار و اندر
 ان الله سبحانه الخ حجاب من نور و ظلمه یعنی صفا کافیه
 یتمش بکل حجاب و در نور و در ظلمت و یک در بیکر که
 مرعاج کشف بر عالم سیر اولدر پیشش بکل عالم اولدر بود
 پیشش بکل عالم بتمازنا و انسان موجود و در هر عالم کور
 انسانیک بر کوزی و در هر که اول کوزله اول عالم کشف عاتق
 سیر بر صحنه مرید صادق حضرت راد قل اسفل السافلین ^{طبیعی}
 اعلا و علیین شریعت متوجه اول و قدم صدق با دهر است
 قانون مجاهدت و ریاضت و زریه سلوک این پس اول عالم
 مرور و عبور این بتلیه و اول مقام مناسب حق و علما
 اول کار به عبودیت بین بتلیه اول در حد عقل کوزله
 بود و ایره یک حجاب از ایل و لغتی و آینه در عقل صفا صراحت



مقداری اسرار محقولات کشف اولاً که اول کشف ظاهر و در
اکثر حکما و فلاسفه بوقایف گرفتن قلوب و بوقایف مقصود
و صور ما نیز بوقایف کشف محقولات و تصور اوله مکاشفات
تلقی ظاهر اوله و در که اول کشف شهودی و فی ویرا اوله
انوار مختلفه مشایخ اوله که در اندک مکاشفات
سری حیا و اوله و در که اول کشف الای و فی ویرا اوله
مقاصد اسرار آفرینش و هر چند نوک وجودی حکمت لری
مکشوف اوله که در اندک مکاشفات روحی ظهور اوله
که اول کشف روحانی ویرا ابتداء و انوار کشف حقایق و در
جنان و عظیم و در ذیبت ملائکه و انوار کشف مکاشفات ظاهر اوله
اما چون که روح بکلی صفا حاصل این و که در ان صفا و در ان پاک
اولاً ما مشایخ عالم از کشف اوله که در و اکثر خوارق عادت
که اول کشف و کرامات ویرا بوقایف ظهور کشف و در قابل

صفحات ۴

مکاشفات حق اوله و در تا سعادتی خلق و ایا خلق الله
بر مشرق قلبه و در یتر با الله و ایا کم مقام مکاشفات بعد
الجماع **سفر** حق و در **شش** شد بدو تقدیر و در
حاجی کلام شویله و یک و که مکاشفات ریاضت و حق اوله و در
طندری چو از ان حالت با نآید **ازین** از این تقدیر و در
و صلح و در و شش در این بود یک و در انوار و در
چون اوله و در بوقایف استوار مکاشفات و در کبر و کبر و در
ایتون اید از ورق عقل و روح مادام که نکر و در و اسباب و در
بردم بود و در هر نه و کلو بود و ریای پایانی حقیقی و در کرد و در
گزشت کبر و سامر هستی مجازی طرقت حودت ایتون و در
و کلو و در نه کیم خواجه عالم بیور و در بیع الله و در لا یغی
مکاشفات و در لا یغی **مکاشفات** و در لا یغی **مکاشفات** و در لا یغی
مکاشفات و در لا یغی **مکاشفات** و در لا یغی **مکاشفات** و در لا یغی

گستاخند و آنچه **دیر** گفت فعل ماضی در گفتن لفظند
 و یک در یعنی یاران از آن بری گستاخان یو لیل ایندی ازین ^{ستان} بو
 بودی مارا چه گفت که گفت آوردی **ما** گفت فارسی نیز یکی
 کن معنای غیر تکلم مع الفیر در **گفت** از معانی در یعنی اولی
 که این یکی بزه نه که گفت از معانی کتور و که گفته **ما** گفت
 که اگر بر رفت **ما** بر مع دامن پر کن **چنان** اولی دیگر ^{کن}
 معنای آمده چون آید کثرت اسمی از آن اتم و واضح
 اولی **بر** مع باد و بینو که کربله که افعال و ایلانه و اقل
 اولی **را** این باد و رشم رسیدن لفظند صیغه فعل مضارع
 تکلم و مع در ایرتیم دیگر **دامن** انگیز و یل معنای و
 و فی زبان و الف لفت در همان اولی معنای و معنی
 بر فتح یا و عیال طولو و یک در معنی و معنی معنای **کم** کردن
 لفظند فعل مضارع نفس تکلم و در ایرتیم دیگر در معنای

آن

اولی که

ایندی یعنی اولی عزیز طو و اولی طو و در که اگر کل اغاضه
 برای کل طو و در معنی و اصحاب را یعنی یا راه از معانی چون
 بر رسیدی بول کل چاه است کرد که دامن اردست برنت **بر**
 میزد لفظند فعل ماضی نفس تکلم و مع ایرتیم دیگر در **بود**
 یا یله و یا سوز و فی لفت و غود یک در **کل** معنای تقدیر بنا در
کرد کردن لفظند فعل ماضی در ایرتیم دیگر در معنای
 نمونه ابر الی ایرتیم دیگر **رفت** رفتن لفظند فعل ماضی
 کندی دیگر در معنای شویله دیگر که جو که ایرتیم یعنی کل لغاضه
 کل قدیمی بنی سویت است ایرتیم که اتکم المندن کندی **قطع**
 ایام و حقیق زبانه میاموز کان سوخته را جان شود آواز خایه
بر تو شد در راه معنی و معنی و معنی و معنی و معنی و معنی
 کلام شواهد شواهد و در و فریاد و فغان شهر و در سایر معنی
 حقیق و فی مراد اولی **عشق** فطرت و دیر و ایرتیم

عشقه عشقه دن مستق در عشقه فرشتی و دیگر اوتدور
نه کیم اوله مرشدی ایلی صغین ایلر و نور بودای صاصین
اوایل ایلر و فرط عشقه در ویرلر شیخ عطار طاب مرتبت
قد کیمین عشق است و درو نیست در در اوقاق در خود نیست
پزدان معروف بر طیار در که کیم کند وی شیخه او رو بیازد و عشق
او چنانه و فی ویرلر و فتح معانیه و فی استعمال اولور **ریاضه**
آموشن لفظن امر حاضر صیغه سیدر بوراده او کون و یک در او کون
معانیه و فی کلور زیر آموشن هم لازم و هم مستعدر استعمال
اولور **شیخ** **سهر** سکنیم شونی و ویرلر آموشن **مخلو**
ماز و عتاب و شکری آموشن **من** اول چین شکل قد و نور و در
نیز ایم کلر این شیخ از بر آموشن **مستقبلات** فای زایه قلب
ایسوب آموزد و آموزنا و آموز ویرلر و فعل که اوله عشق
اولا انوک که فعل اوله بر باد و توشن یا نون یا یه لاق اوله

اکثریا

اکثریا با دن ملک بریادی زیاده ایدر بر بیا و بیازناز دنیا
دنیا یزد ویرلر معنا شود و یک در که ای شیخ تو عشق پر دانه
دن او کون کان سوخته را جان شود و آواز نیامد **کان** کانه در
وز فیه و صلا کانه او نور **سوخته** سوختن لفظن اسم
صیغه می در بوراده کوینه و یک در و شوله قافیه و فی در
که بری کویندر و فی آنوک او زین جلق چتر و سوختن لام و شمره
کلور کوینک و کویندیک معانیه مستقبلات فای یه قلب
سوز و سوزن ویرلر **جان** فارسی و ترکیب مستر که مورد
رو و حیوانی معانیه اما علی نه طایفه و جقه اطلاق اولور
بانه فلتن در و فی بر نوع ایلام ویرلر **شده** شده لفظه
فعلیاضی در بوراده کنه و معانیه **در** معنا شود و یکدر
اول سوخته نکی بائی کتری آوازی کلور **این** معانیه **طلسم**
بخراند **مترجما** مدح نیک صیغه و دعوی اهل لری و یکدر فی

خبر آن خبر آن از تقریرین در وصلای مری ساقط و **مدرک**
 بود عوی اهل لرب اول حقل طلبین خبر سوز در کانه
شرخ **باز نیامد** **کان** بود او که آن تقریرین در **خون**
 وصلای کان تلفظ اول نور معنا شود در او که خبر اول
 بر خبر کرد و کلمی یعنی اول که که حقدن خبر دار اول
 که خبر آمدی و آنکه خبری معلوم اولی و نیز آنچه شود
 و فنا اخرفنا اولی اول وجود من و فیما یوانی کوبه و
 آله یو و پس اول متاع خبری کیم آنه و کیم ویر که کرد
مدرک اول بر قطره چون در یاب و **مدرک** وجود من و کوبه و
 مشام که المزا شوی بودن فنا بویای حق معنای بودن **دیگر**
 و دیگر لغت در بوراوه و فی دیگر و اینکه و وقت دیگر را
 بر تراز خیال و قیاس و مکان و و **مدرک** بوراوه اول تفصیل
 بر تری از برق و خورشید بود یک اول نور و یا شش دیگر در **طبی**

معنا **خیال** لغت بر تیج معنای کلور اول شول
 صورت ویر که عالم فوای کور نور و ثانی صورت ویر که
 مردم وین و معنای اول نور و ثالثا اول صورت ویر که
 بستان کرده و این لره و وزیر لغت در تا کیم و عویش و طیر
 اور کوبه و رابعی شخ معنای کلور و فاسا شول و
 بود که باطنیه ویر که هر صورت و اشباح که حقیق مشترک
 محوساتین اخذ اید اول قی یا اول قی قی اول نور که اول
 یا مطلق صورت من مشترک و یک اول اولی فقط اید حقیقت
 حقیق مشترک خوانه بیدر بوراوه معنای اخیر مقام مناسب
 اول قی و مشترک و یک یعنی اول قی و محظوظ اول صورت
 مشترک دیگر ذکر الحق اراده الحالی قبیلند اول یا اول قی
 در اول اولی یا مطلق صورت من مشترک و دیگر **اولی**
 خیم کان بخیال طلق معنای اسم مصدر در و صیغه زام و وصف

کلمه **قیاس** بر نفسی بر نفسی برابر شد که دیر و دیر
 و فی اصطلاح اولیایه قیاس فقهی و قیاس منطقی و بر **ر** و **ع**
 معروفند باینکه که حق جلی و علا صیوانا تن بر قوت قوت شد که
 انوک و لطمه بیل نفسی قسوسان جزئیة دن معانی جزئیة ادراک
 ایدر که اول معانی قسوسه و کولدر مثلا عدوت زید و عدوت
 کبی و قویون قوروی کوروب بر معنی اور که اندوک که انوک
 سبیل آفت نرفت ایدر بیت قاجر پس اوله قوت قوت و ایدر
 و اوله ندرگاه و هم اطلاق اولیایه معنای شویلا و یکدر که ای
 رک یعنی ای شتره خیالده و دخی ظندن و فی قیاس ده دخی دم
 و زمره گفته اند شنیدیم و خوانیدیم **شنیدیم** شنیده لغظنه فعل
 ماضی نفس متکلم مع الخیر و را شد که دیگر نشود و شنید
 یکی و فی لغت در **خوانده ایم** خوانده لغظنه اسم مفعول
 غیر متکلم مع الخیر لاف او شش و در زیر القطار غیر متکلم مع الخیر

[illegible][illegible]

ضعیفک بقعه یثربین جاور لرند در مشایخ کبار و فوق
 کسبه ایرانش در شیخ شهاب الدین سهروردی برآمدند
 و طایفه ایران که مدت بود بیت المقدس و بلا و شایع
 ایران و طایفه هوا و شهر مشرق تا حضرت فخر علیه السلام ملاقات
 اولوب انوک زلال انعام و ارفعالدن بیراب اولمش و در میان
 سوناته کیر و ب اولوبت لری صیقل و وفات پیدا و سفر
 و سیاحت عالم قلندر نیت کیم طایفه لرند فخر اولور و قریه
 مشرق لایق فاردر اوندون مقدم اول عز و شرف و کرامت
 و کلمات قبول بلکه بطوایف در نیت کیم و **قطع**
 و شرف کشته یثرب اندر هر چند که لایق بجای او ماند
 غزل راه و دوسی و انوری و سحر و اول زمانه که مشایخ
 بر یک حضرت شیخ شکر الحش بر کیم واقعه سن کور که کلاک
 قاپور ایلمش و ملاکه نوردن طبق لایق نازل اولور و صحرای

بوطیق لرند و ایتدی که سحر شیرازی بر بیت ویدر که مقبول
 حضرت عزت اولور بوطیق لایق ایچوندر و **آوده** بیت
 برک و رفقای سبز و قمر و شیار هر ورق و قریه سرفراز کار
 چونک عالم واقعه او نیدر لایق ایرند طریقه و شایع
 کلاک انشد که حان حضرت شیخ بوسی نکر ایران و حضرت
 جلال طایفند و در که هر سیاحتی مخلص ایکن مع تبریز
 تبریز قاصد ملاقات واقع اولمش اتفاق حضرت شیخ فاکان
 هاکم یا نه واقع اولمش و هاکم اوندون طریقه او غم واقع
 خایت قبول بودن ایتمش و مع حضرت شیخ بلایوب سولودین
 و قریه صومری ایتمش که نیراز و سحر کلایق نند و هر حال
 کن و ارمدریش حضرت سحر بر ای نازه غل او قش و نیزه و شایع
 بیجی حاکم دفعی اولیده غل لایق او قش ایتمش بیجی او قش
 بیجی حاکم لرند یاد کن و ارمدریش حضرت شیخ لایق بوسی

برده و نه اولاد و بر لر یکسان **رشته** رفتن لفظ
 نغز را با اسم مفعول در کشتن و یورش و یک در مستی
 فدا و اولاد و نوب و دوز و نوب و بر لر معاش شود و در
 دفعه اول سوز نوک کلاهی آواز سی که بر یوزن کشتن هر **تعب**
 الجیب حدیثش که چون شکر میخورن **تعب** ماد که سکون
 بوران سوز فدا در که اغزه و انطور بو تقدیر جیب **الجیب**
 پیغمبر خدای رینک و لا که جیب و صرا و فخر جیب **اللق**
 والسلام و یا جیب محبوب معشوقه نفیس فدا و یک اولاد و تعب
 سکون مادل او جیب باب ده مصدر و کلاش پاره **برشته**
 کز ننگ معشانه و تعب ماد که نغز سیر بوران کشتن معشانه
 بو تدریر جیب الجیب و نغز و شکر قاشی در یغ یا دوستی
 و یک اولاد یا محبوب قاشی و یک اولاد و نغز ایچ کز نغز و قاشی
 قاشی و بر لر و نغز شکر که مستی و ایچ بوش اولاد و نغز

صوا و قاشی و نغز او یک طریقه و بر لر که نفس یوزن در نغز
 یوزن و بر لر و شکر که نغز و بر لر آواز سوز **تعب**
 تعبیه و بر لر که عورت با شکر و بر لر عصاره لفظن و نغز
 اولاد در **عجده** بستی تعبیه نغز سوز و نغز زره
 بنه مارای دوست بر ستار **حدیث** بوران سوز و یک در
 معشانه و نغز تان و یک در **شکر** شین نغز و نغز و نغز
 کافه فارسی و ترک ده مشرک در و بین مهله محمود ایل
 و کان مشرک و نغز در **مخمر** خورده لفظن جمع فعل مضارع
 در بر لر و یک در و آواز و در معشانه و یک در که اول سوز
 سوزنک نفیس فدا و نغز و یا سوزنک شکر قاشی که شکر کبی بر لر
 و رفو و منشآت که چون کاغذ زری بر نغز **رقعه** پاره و یک در
 پاره و کاغذ و اکثر مستعمل در و شطرنج نغز و نغز و نغز
 معشانه و نغز کلاش **منشآت** صیغه فاعل مفعول و نغز آتش

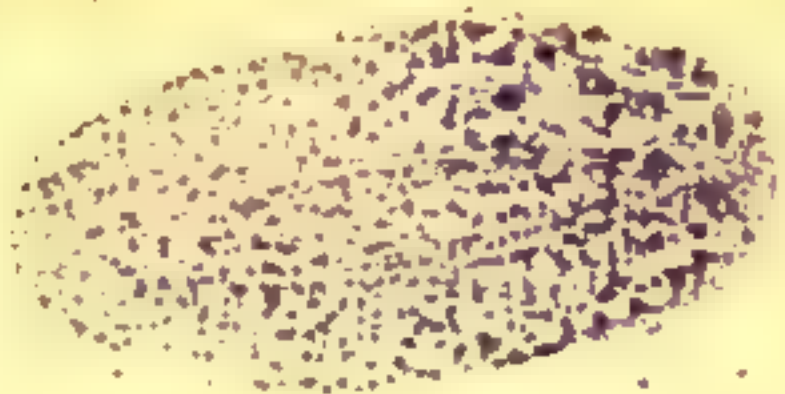
معنی این کلمات و نغز
 و نغز و نغز و نغز
 و نغز و نغز و نغز

معنی این کلمات و نغز
 و نغز و نغز و نغز

غنایت باری باری قلوب کند و یک وجود بخاری بین مظهر صفا
 لطف و توفیق سبحانه اعلیه و بصورت طبعی و توفیق الهی شریع
 مستغنی از قبح ابله و کند و نهادن اولان خزان و دو کسین قرون
 صقیقت کوزایل مطلق این تحت ملک ابرسی و سر بر سلطنت
 مردی که ملک الملوک اولی ملک و ملکوتی ازیر نیکو فرمان و انش
 سلیمان اولی انوک کی سرور سلطان اقلیم صقیقت و پادشاه مکرر
 او فرزند شکر مشهور مؤیدین و طاعت در کفایت مظهر نقش اولیا
 که دین نذر خورشید خداست **ما نزل من اولی مردی این دلیل**
لا اعب الاقلین کو چون خلیل **ریت از غرضه و از غیر ریت**
 پروردگار مغانه بلی و یک در بوراوه یارقی نذرین مرد
از غرضه کسیر غرض و در صلی رضی باری باری صیغه و امر و راضی اول
 ذیل در رضای تمام در اراده و توابد و **دیر غرضه** اولی مال شایسته
 و یک در **از غرضه** کسیر غرض و قطع از غرضی باری باری صیغه و امر

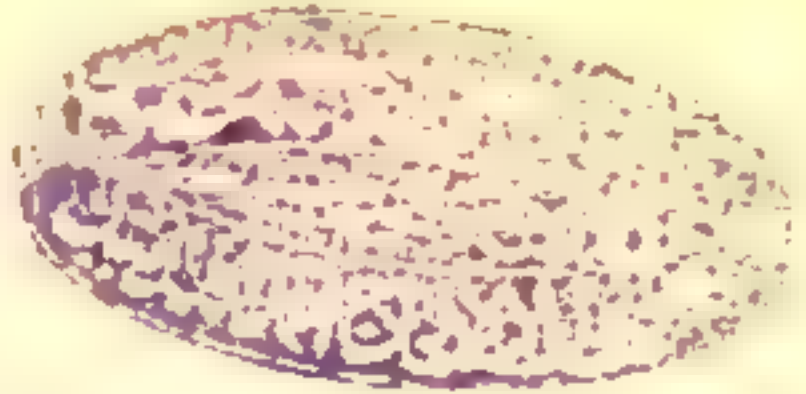
در غرضه و از غیر غرضه
 در غرضه و از غیر غرضه

و فی اول پادشاهی راضی قلوب کند و یک در رضا قلوب احقر ارضی ترک
 و فی بعض المشایخ الرضا و من العبد ترک ارادته فی نراوة الله تعالی
 یعنی یارب من خشنود اول او ابو بکر و فی اول ابو بکر خشنود اول
 سندن یتیم کیم آیت کریم وار و اولش در رضی الله عنهم و قلوبه بقی
 خایت نظر کرده است **جایی** لغت عربی خلی مغانه کلور اول
 کوزد یک در بوراوه و فی مراد اول در نیت کیم ترک و لفظ کوزد
 اوم کوزنه و او د کوزنه و دیر کوزنه و صو کوزنه و دیر کوزنه
 و فی اولی جمله مستحق در و فی التوبه و دینار و دینار و دینار
 و فی شود مغانه و دیر کیم عاقل قبل طفره کله و قرض آفتابین
 انچه دیر و شانه کوزنه و دیر کیم عاقل قبل طفره کله و قرض آفتابین
 یلدر و از عین التوبه و دیر کیم عاقل قبل طفره کله و قرض آفتابین
 و دلفی عین دیر و از غرضه و دیر کیم عاقل قبل طفره کله و قرض آفتابین
 البیضاء و دیر کیم عاقل قبل طفره کله و قرض آفتابین



چنان که بدانیم معروف و بخواهناز معروف و معروف و معروف و معروف
 عینیل نظر اخضر عین غایب و یک کسب لفظ و فی هم لفظ
 صنعتن خالی و کولوز زیر لغات لفظن حرف عین و اردو
 کیم عین سحلت و عین طبع ویر از موخالی در عایه ایبر
 و کسین بلین فرموده و فی کسین بلین بویر شده و اراده صلا
 نموده اراده و یکدیگر صادق که یک در عوده نمودن لفظن
 صیغه واسم مفعول در کوسر مش و یک در مستقبلات و او
 الف و یا کهور گایز و ثانی و بر لرین کجک ارادت کوسر مش
 لاجرم کاذب و انا از خواهر و عوام محبت او که کسین اند لا بفرح
 و رانوک نتمه لرید ترک و و فی مستعمل در لایر و لایر و لایر
 بالفرود و یک در کاذب فانک تشدی الی و و کلی و یک در حله
لنا نفعی عن یه ضلوق و یک در کرا بیت کسر کاف حوزی که کرا
 لفظن اسم مفعول بر میاید یلشی و یکدیگر مک اصنافی کزشت

Handwritten text in Urdu script, likely a signature or a note, written diagonally across the page.

[illegible]

فما رجاوه عيسى لما يقودوا اولاكم الى حال الدنيا يا عيسى
وذلك منتقلا من رايكم في حيات عوام قبليكم و

در بعضی کلمات که در این کتاب
در بعضی کلمات که در این کتاب

بر آن شاه که سیم شهر از کلاه را بجا اسم مکان و مناط فعل در
کریزگاه و تختگاه و دستگاه و یرمه **تراضیه** خطاب علامت
مرتب در و اورشلی القدر و شب متصل یا زلفش در اصل
در سکاویک در **من** بوراوه غیر متکلم و صر و ران معنای
و کثرت دیدار کننده که موافق یغ و بتان معنای و فی کلور
مخصوصی اسی در و تفتیه سند عنوان و یرمه مرآتین بر در
حق بود که معنای اول استعمال اولی نوعی فقه برده در فارسی
و معنی آخری ده استعمال اولی نوعی فقه برده در فارسی
مسکین معروف در هر مسکین کلور و فارسی مشکین دیک
معنا شود و دیگر در شول وقت و نه که مشکین مسکین اوزر
تغیر و ار در آن از آفتاب مشهور تر است **انار** ترک هم در
کشتی در غن معنای **تر** بوراوه آوازه تفصیل در بعضی از ترک کشتی
و مشهوره ده کف و معنیها برین است **خود** و اورشلی

بزدو و وقایع سند استعمال و نور بوراوه آوازه ترک بر سر
آخونه اولاشور حکم مرتب فی خصوص حالت دلالت ایدر ترک دل
و فی شایع در **یطیع** من خودی رسم که پای سنگت پیوستم
یارب رقیب ناپاک از پرور پیوستم و وفی کترو معنای کلور
نیتیم خرام معنای ذکر اولند **بدین** باین بنوع معنای
حاکم که الف و اله قلب اولند در **تر** فتح و الله بوراوه برین لفظ
باکم فی معنای در آنی تحقیق و تاکید چون کلندر یعنی کف و کتو
در بوقول وار در هر عیب که سلطان پیوسته است **پیست**
پیست در لفظند فعل مضارع صیغه سنده بکنور و دیگر یعنی
هر عیبی که سلطان بکنور پیست در **قطع** کلی خوش بود و رعای
کل کاف عی نوک کسر یل یلق و یک در طین معنای و طین کلن
و فی استعمال اولشور کل ارضی کی **حاج** معروف در مع آفک سکون
و توفیق کرک در اضافت فیه اولیه **روزی** ده کی یا وصتا اچور

برکون و یک اولور و ویر که اضافی که در قیام پادشاهی اولی تکرار
 یافته که دن اولور و یا نسبت چون کلامها شود در که بر خوش
 قزو باقی قاصد برکون رسیدار دست قبول برستم ایرتیز
فهمنا النور الوم بروکنم که مشکلی باعبر برو باوکی در
 بدین لفظنوک شرح بیان اولور یعنی او که ایند مسکن مسکن
 بی پیش که از بود ولا ویر توسع ولا ویر ترکیب توصیفی در کلام
 آجی دیگر در این سنوک کلام حیران ایدی قزو کن سر خوش بگفت
 من کلامی با حیرت بود بگفت بگفت او تقدیر من در اید بود که نای
 فتم بر ختم ما بینش تلفظ این لر و ویر که الف زاید در آن
 معنا ایلم ا اوافه ننی در سنوک توصیف ننی قصر اولور و تفصیل
 نون یافته نون شرح کشد چیر ننه در شی معناس یعنی
 اینست اولی بر ننه سوزن یعنی اید و لیکن نقلی بالک نشم ط
 فتح کانی الی بر او مشهور بود در نیکم تفصیل بیان اولور
 عظمی

لفظ کل و کل تجنیس ناقص در سوار سوار کی نشم
 نشستن لفظن صیغه فعل ماضی نفس تکلم و عدل در اولور
 مستقبلا ننه سین هم حرف اولوب انوک یرینه یا ونه کلام
 نشیند و نشیند ویر لر دکاه اولور که اولور نون نون دفعی
 ایوب نشیند ویر لر و متعری من نشاستن کلور اولور و متعری
 واقعاً و معنای قیاس بوییری که نشینا نیده و نیلایر
 نشاستن اشد لر آند سپهر اور ابلنتی نشاست
 بکین جفتی و یوسف نانی خواست معاشی در که و لیکن بر نون
 بر او توروم یعنی مصاحبت اعلم جالی معنی بر من از کر و معنی
 بل او ترن کاه اولور که اور تا دخی نون حرف ایرب معنی ویر لر
 شمری اگر قلم بفرز گفت نتر یا شد سیه گیر و معنی معنی اگر
 یعنی او تورانوک جالی بکا اتر ایلدر و کر ننه من نشم ط
نک طرقة در تراب معناس ست وار دیک در یعنی واکر اولور

جمله باجه دیگر

ورق معالنه من العلقان ملا من در آیات اینک هم و رأیت لغت

ویرای اصطلاح قرآن بر مقدار و بزرگی قرآن نیز

حدود بین تعیین اختصار معنا شوبل و در که شول نه صیقونا که تلا

اول نور قرآن مجید کہ اول قرآن کی آیت الرحمن الرحیم و تعظیم فرمودہ کا ثانی و ثانی

اول تقرير بمصدرية اولئك الله آمن بئنا واحفظوا نزل آية

منزل و حمد و ده و بیست و یکسوره بر و نون ساکنه بر آسن تا میخ و ن

امروز در این ایله دیک **درنگ** ملوک نوک هم و در شهر میو اردیگ

مِلْزِکِی مُلْزَانِ وِلاؤُفِی فِی کَلَا **حَفْظ** حَفِظْ حَفِظْ وَهَامِ مَافِرِ قَدِ

و علی در ولایت و علی حکمران و کس و انشیر شامل در مغرب و کس

عن مالك بن نويرة عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال: من اراد ان ينجى نفسه فليجتنب ثلث: ان يمشي عرياً، ولا يمشي سرياً، ولا يمشي عرياً.

شیش کمره بسمه لفتح یک دروازه بسمه اصطلاح

شعرا و کلام سوز و دل که مرتب و مقفیه و شکر و ادا و ویدم که کلام

وَمَوْزُونٍ وَقَصْدٍ لِيَقِينِ لَقَدْ سَعَى الثَّيَابُ دَامَ سَعَى لَقَدْ

مذہبکے جوابدہ مسعود مسعود درویشی بابہ نامہ فعل ماضی در شکیں

شیرمخانه در ایوانت لوا اولی و یکدر **رویا** اونی نوک سوتی

نشد که عیسی اهل نوک موافقی در دُنُو قریه و برادر دجله و دنیا و کلا

نه ۱۶ و ملاحتشندن قریب و نزدیکون در یک صیغه اجمع در

آوردند که در **وام** فعل ماضی و در **وام** اولی و یکدر مفعول

اولیادش کی سزا

نیز از حضرت قائم و اولاد او شایسته دعا و تبرک است که اسم شریفه کنایه بر طاعت

مستحقه تهنیت و تبریک است و این را به شما عرض می‌کنم و امیدوارم که در این سفر دایم اوستوا و

وَمِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْتُونَ زَكَاةً وَيَسْتَفْتُونَ فِيهَا ۖ وَلَمْ يُكُنْ لَهُمْ مَعَهَا عِلْمٌ وَلَا خَبْرٌ ۚ

المولى بالولاية المسترشد

[illegible]

و از او بوی یاقوت می آید و در کوه **سرخ** و در کوه **سبز**

بی بی بوبی خانم صاحبہ و اولاد
و عمارت خانہ صاحبہ و اولاد

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

نظام طبعی اما دستمال علی التکرار و تعلیم و فی بود که در اولوز
یابغی الاثنان والعدل والتقی مبالغه السیاسة فی کتب الشیخ
ایزدتعالی و تقدس خطه و پاک شیراز را **حد** کبریا و طایفه مستند
مکتوف میر و یک در و دیدید و ایرج و شهر در جی فقط کور **شیراز**
ولایت فارسک تختی در شهر مشهور در بین حق دعا و تقدس
شیراز پاک میر **بسیب** ماکان عادل و تمت عاکان عادل
عادل حاکم جنبی و عدل بری عالم لرختیل نازانه قیامت و راک
سلامت نگاه دارد **نگاه** تجنی و تثن صیفه سیر استخوان و نسبت
و یک در حفظ و میانت مفاسد و تجنی کردن صیفه سیر استخوان و نسبت
بقی و یک اولور التیاش و نظر معانیه یعنی قیامت زمانه ماکان
سلامت و مشیله **قطعه** ندائی که من و را قایلیم عزت **ندائی**
و انتق لفظند فعل مضارع فی اطلب در مستقبل از بنی قدر
ایروب و اثر و دانش ویر لرمتاج استخوان واقع اوجین بله سیرین

میزبان میزبان جمعی در ارسلان و یک در عی و ناری و ستم
 لغت در اسدی بر دهم او ده ز غان نیز کنگر و خوشک
 باران ز آب **خنگ** خنگ منسوب و یک در بیغ طاش سی بر کرام
 خنگ ارسلان کربی چنان بود و در اقله که **ویرم** **عید** **میر**
 کله و اول قول و قرار دیگر قول تعالی من ذریتی طالا
 ینال عذری الظالمین ایکنی آن معنانه در قول تعالی و او فوعد
 اذ احاد من او جی و عیث ایل و یک در قول تعالی اعد الیک
 یا بنی آدم و در جی بویر من معنانه در قول تعالی و عذری الی ابراهیم
 بنی صلی و یک در عذری صلی معنانه قول تعالی ان فتن
 من الایة التی نه معنانه در نه کیم بویر من او یله در قول انشا
 و کانه ذلک بعذر فلان یعنی او یله ایری اقله زمانه که کور و جانه بر
 غوغا و تشویش **تنگ** طالق و یک در یک که تنگ سکوة قول
 و در معنانه کله و اول طار و یک در ضیق معنانه تا نیا قولی دیو خان

معنانه تا نیا مشکل و عرب دره در آبا و معنی عبد القیسی و تنگی
 معنانه تشویش و مأخوذ در **مهر** بر لغت تنگی بنید و بر آموختگی
 برین وین بدوز و زجا ویسی مختال **را** بجای یوک تایی که تنگی ویر
 عذل معنانه یعنی همان طوایر که غوغا و تشویش و طار لغت
 چنانی شد و رایج **سلطان** **علاک** بوید سلطان حاله ایان معنی
 و نظام و امن و آمان بولور **آتا** یکی ابو بکر سعد بن زنگی **کیم** **اوت**
 ابو بکر بن سعد در که اول سعد و فی زنگی او غلی در و ویر یک که بقطعه
 کتاب کهنانه صحن و ده طاق او لغت و در تصرفات ناسخ قبیلن
 حضرت شیخ بونی رساننده بعضی ایراد ایشان دره و کاتب
 سعد بن زنگی او زرنه کار طایفه تا نیا مستغولی اولوب ملکند
 شیخ و فی الزار **لایطاق** بن شمس المشرقی مقتضای فهم کرد
 اقلش صحن سعد بن زنگی بر کس عظیمه که کله و دشمنی قدر طیش
 و فی کیم و غوغا ایراد بقطعه انشا اقلش که کجور **قطعه**

اقلیم پارس را از آب و غیرت **پارس** و مار لغت و در ملک
 آید و **آب** بری برینه بیا باشی کلک در امم مصر و رختی
 ز و نه بگویم چون به قدرت شاه که بگوشت تن آسمان از آن آب
 صحرای خشک و خاکستر سحر شایع اولد **دور** بوراده لوزا
 روزگار و یک درونی خلیج قانی لق معاصی کلور و برکشیدگی
 قارز معاصی در فال ابن العباس رضی الله عنهما الاستبوالد
 قانما الله مؤالله **نیست** است تدبیر نه در یوق و بوقدر
سجده مرکز امور بنده ستر عشق صونک دار و عیالیش نیست
 و دکه معاصی کلور شیخ **سجده** اه که کنی مع شکر بونه فرقا یار
 کرایید و صحرای پنداریان و شوارشیت معاصی و در یک یار
 اقلیم روزگار شدت قند غم و قدر تاب بر شوی بوی سایه خدا
 تا انوک باشد اوز رزم اولاسجلی ای اهل کون که سی امر و کس تا
 نه در رستگار **امر** و ز بکون و یک در **و نه** و اونه نظند
 فعل معاصی و در ویر و یک در مع بکون که نشا و بر ویر ویر

در این
 شعر
 از
 کمال
 است

حدیث نبوی و کلمه
 لا یعون ما ضیعه الدر
 فان الله هو الدر

مانند آستان در شام رضا **مانند** بگوش و یک در **آستان** آستان
 لغظدن مایه سی صدف اولوب تقیف اولمشدر ایشکل و یکدر
 معاصی **مانند** ایمن اولوبی و در مع سنوکی قاپوکی ایشکل بگوش
 رضا ایمن اولوبی میر بر نشیند بایر فاطمیه بی کاه و شکر
پاش بوراده حفظ معاصی مع صدر و مع پاییدن صیغه و کلور
 و بعضی ترکیب لوده صفت و فی استعمال اولور فاطمیه پاش کی پاش
 لغظی و فی بونن اوزور در مع سنوکی اوزر که در چهار و یک فاطمیه
 ستمی و فی شکر بر ما و بر خوری جهان آفرین **آفرین** بورا
 آفرین لغظدن صیغه و امر و بر جهان لغظیل ترکیب توصیف
 و شکر جهان یار دخی و یک در و و فی کلمه و کسبی **در جزا**
 جوض و مع و فی شکر بزم اوزر و مز در و فی جهانی برادر خدا
 اوزر و جوض یارب زبا و فتنه نگه دارا که **پارس** یعنی
 یارب فتنه یلنده سقله مار طوطی غنی چند که ناک را بود و اورد

این کتاب در بیان معانی و اصطلاحات
 و تفسیر الفاظ و کلمات است که در
 کتب قدیم و جدید آمده است و در
 این کتاب سعی شده است که معانی
 و اصطلاحات را به سادگی و
 اختصار بیان کند تا برای
 همه مردم قابل استفاده باشد

جمله نیمه و یک در یغ اوله قدر که طراغ وید بقالولاه
در سبب تالیف کتاب یک شب تا قبل ایام گذشته که در **شب**
 بورلوه یک در و معروف و مشهور بر طراش در قیقه در لردو
تا قبل ملاطه و کزشت کزشتن لغظندن اسم مغول و کزشتن
 در هر دو راض و یک معانند مستقبلا تنوع شین رای قلب
 کززد و کززد تنوع یغ بر کوبه کزشت کونای ناکر ایدر ایدم و بر کزشتن
شما شغلی خورج **تلف** ضایع و یک در **تاشق** پشما
 یغ تلف اولش و پشما تلف ایدم و شنگ سر ایدم و دل
 با ما سر آب دیدای ستم **سنگ** طراش در **سنگ** طراش و
 بر سبیل استعاره خبری بر لره و فی استعمال اول نور مضای
 اولان اسبابه نظر معانی ملاطه ایتم که سر ایدم و سر ایدم
 دیر **تاشق** بر نوع تنوعی طراش در که انوک و ملاطه بیل طراش
 جوانه در لرجع صلب نزل اوله طراش بولور اکانست طراش

فرشون برنج صنف اولور حشر بنای و در **آب** بورلوه
 در روح تا غلج بر آیوک آوی و که اغنوس و بر لردو و قدر
 و معنای اول اوله و فی لغظ و آوی و بر لردو اوله با لردو
 توانی و تباد و وار و ریته کیم پرتاب و پرتاب و لغظ و
 کی توان که چوماغ چکا و بکنر غوطه در میان و آوی **دین**
 و یون لغظندن اسم مغول سیغ سیدر کورمش و یک در
 بوراده کوز و یک در و یک معانند در **سنگ** سفتن لغظ
 فعلی نفی منکلم و صرح در و لغ و یک در مستقبلا تنوع
 نون کتور لر سنبند و سنبند و بر لردو کول و سنبند
 کوز باشی الماسیل و کزدم و این بیت مناسب خودی کفتم
بیت او و یک در خانه معانند و بونرن و که شعرونه ای
 مصرعه بیت و بر لردو معانند و فی مراد اولور و بر لردو
 گویا گو معانند و کیم لکن در ریتونه بونرن و بر لردو

بیغ و فی بویت لری کفر و عالم مناسبه ایبروم **خون** مروح
 از عمر میرود و نفسی **دم** فتح و الله فارسیغ نفسی معانه در
 و فی کوزک ویدکاری آنکه دموری لمرانو کلا اودی یا کلا
 شیخ معانه اما حوط و فاق و یکی و بز و ماء و و ماء کلا و بیغ
 هر طفره و دن کید بر نفسی چون نک میکنی فاند بی **چو** بایز که
 بوراده اما که و اشباع و تخمیل کیف معانه اولانته کیم و کرک
 و بایز که اما که و اشباع و تخمیل سوز حوف تعلیل اولانته
ناتر فونکی سکونیل مانع از نفطندن فعل ماضی و رقالمی و یکدر
بسیار معال نفطنکی اما که سی در آنجه و نیمه نیمه و یک در هر دو
 چه ماضی بود و دوتی با کسی که مایه نوار و زوانش بیسی نفط
 نه میرود که پیشتری درش چنانکه شهر بسیار ای مایه که زهر شر و زهر
 معانه یله که نیمه نظر این معین قالمی آنجه سی بیغ نظر بقدر
 کور پس که اکثر کیش اما که بجاه رفت و رضای **بجاه** الله و یکدر

معانه **خواب** و اور سی و او یق و یک در نوح معانه و دو
 و فی اطلاق اول نور و ثیا معانه ای شول کنه الله یل کتور
 مکر این پنج روز در **ما** اوان استفتا در ای معانه برکی
 و فی مستحدر و هم کردیدن نفطندن صیفه و فی کلا و اعلی
 ز سر شاولر نوک و لریه تابع اولب و ای تخفیف ایلدیلر نه نیم تیر
 جماعتک عموما عا و تیرر بوشکور تگاپوی مروح بود و زیان
 بتا و مکر مرسونی تازیان **پنج** پا و فارسیله بیش و یکدر فیه معانه
در بای و ریافتن نفطندن فعل مضارع مخاطب در ایر شایین
 و یک در و کلبا بین معانه و کلا و ادر اک این بین و یک
 معانه شویلر در که مکر نفط کونه ایر شایین و بویت حضرت
 بر قصص میسک مطلع و رقاق قصیل بود که ذکر اول نور کله
 کشتی و همچنان طفلی **شیخ** بودی و همچنان شالی **نویاز** ک
 میر بر تیر چرخ بر تانی تادیرین کلا کوسفندی متع نشیند ابلز رقابا

زیر اینانی که بویت و یکدر در نفطیل است اما که اولی و اولی
 و یکدر معانه کلا و نه که سیج و الله انصار کبی نفطی و یکدر
 کلا و نه که اولی و یکدر در نفطیل است اما که اولی و اولی
 بویت و یکدر و کلا و نه که سیج و الله انصار کبی نفطی و یکدر

تو باغی ناهوده دره باد خانه و در محرم سیلای که بر فضا بهر و کیوانی
 و رجبی آفتاب و هفتای در بنعت شریک فاروقی و در محرم خدیو شکرانی
 ملکه موت را بیل و زور نتوانی که پیغمبر بر تابی منتای کال نقصا
 کلی بریند بوقت سیرای تو که مبتدا مرصفت آیت نه سزاوار که و ای
 فشتت زیر خاک خواهد بود ای که سز بر کنار آفتابای با کبر طبعی که سیر
 تو که مرده و نه در خوابی بشی بگر وید و بشی خواه کنش بر سر پادشاهی
 جویمیز بعت و لوراک تو که مرده ای و آفتابی نتش و دیوار خانه تو
 که می صورتی و آفتابی ای میرید و آفتابی و بر تشنه بر سر طای
 بیعت فویشد خیش من که تو در اهر کور کای دست پای به پادشاهی
 که بجای میان تو بای بزرگی نیاز نتوان رفت جویمیز و توانی
 تو در خلق منتر می وقت لا و نه فی نصیب ازین جا کی دعای تو محتاج
 که بیک روی و در و ای یارب از دست ما چو خیر تو که مرده ای و آفتابی
 غیب و انو لطیف و بیچونی شتر پوش و کریم و توانی سوز یار استی رفاق
 غیب ۲

چون تو در نفس خود غنی یابی جای گیر است بر مصیبت پیر که تو کوونک
 هنوز لغای با هم عیب خفتن شب روز در نگار بر عیب آفتابی
 که هم علم عالم است باشد غنی علی مدعی و توابی پیش مرده و آن آفتاب
 با حاکم چو کرم متهای پیر بودی و نه نراختی تو نه پیری که طفل کشای
 خبر آنکس که رفت و کار ساخت **حجر** چیک کسریله او و لودیکه
رفت را نیک قیله رفتی لغظند صیغه و ماضی کنز و دیو
 و یک در مستقبلا تنع ما و او قلب و نور رو و دور و دور و دور
 کاف بریل ایش و یک در فعل معانه **ساخت** ساختن
 صیغه فعل ماضی و زدی و یک در مستقبلا تنع ما و او قلب
 ساز و ساز تنع و پیر لر مع او و لودیکه کشتی که کنز و دیو
 و زدی کوسر رخت زدی و بار ساخت **کوسر** معروف
 پیر یو یو کنعاره رحمت ساز و که بال شاکر قابو سنج او و پیر
 و و و لرا و زرنع و و کور کوسر کبی یافا باشند و فی و پیر لرا یب

غنی غری شمشیری که فکر از برای قوس خویشت کنوزی این فلک
 در کش را بوس شود و دانه و فشتا شمشیر که قان زبک
 فشتا که بر بوس **رحلت** کوچ و یک در اثر یکی معنای **زود**
 زدن لغظن صیف و فح ماضی و را و در و یک در مستقبلات زود
 زیاده اول نور زدن و زتن و بر **بار** بار و بری و بر و راه یوک
 و یک در فعل معنای ویش و رخت معنای و کز و یک در مژ
 و شوط معنای یک بار بر کز و دو بار یکی کز و یک در و یک بار
 لغظن امر صیف سی و ریغ و یک اول و **تجرب** ترکیب کرده صفت
 و فی استعمال اول نور اشکبار و مشکبار کی و باز معنای کل
 رفتن آبی باز نوا و نود بر ریغ اند و اروع اجازت و بر و یک
 بار و بر دیوان خانه و سلاسل معنای نتمیم و کار و ظاهر فایان
 پس و ز نر ابر غمیر کار کل از سر اید و صحت و در و بعضی
 معنای شوی و در کوچ کوچی او و یک و فی یو کین دوز و یک **خدا** نو

معنای شوی و در کوچ کوچی او و یک و فی یو کین دوز و یک خدا نو

نوشین با و از **حیر** **نوشین** نوشین و یک در نوش پورده
 بال و شک و طالع و نده معنای و فی ای یک معنای کلور اسم مصدر
 و صیف و معر و وصف ترکیبی و جام اعاجبه و فی و بر **بار** **بار**
 اید و یک در بر معنای و یا کلوز و یا کلر یا و فی اید معنای
رقی اسم و رخت در یغ که و صبا و کل طلع و او غوسی باز و **پیا**
 بر از **سبیل** **دار** و اشتن لغظن فعل مضارع و رطوت و یک در
پیا و یا و از رخت معنای و شکر یک بیرقی **سبیل** بود و یک
 طریقی که راه معنای یغ کر و طوت و یغی بولون مر که آمد و رخت
نوساف **نوی** و یک در جبر معنای نیت و نیکو شایع در و فتح و
 و فی لغت در سبیل کمال و جود آید و مروج به نوی طلبنده و یا
 طلق و ابروی او و طلبنده **یغ** هر یک کلر و یک کلر عار و زور
 رفتن مشترک بر یک **بر** و **یک** **بار** و فی و یک در بار و یک
 و بر بر و فی و یک اول و یک و یک و فی بار و یک کلر و یک کلر

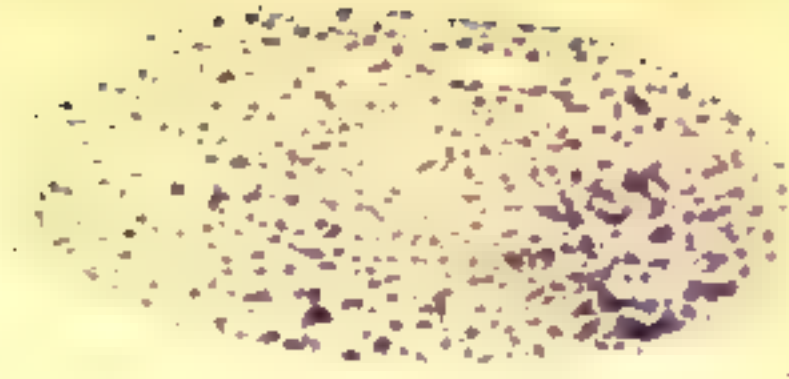
نور لغظن اید و یک

یونانی و یک اید

تخفیف آید و بگویند و در میان بومعنا به و در آنکند و قی و یکی
پیدا افت بر دافتن لفظی صیغه و فعل ماضی و بر بوراده امر لوری
 اکثر عام ایکن معانیه کلام مستقبلا تنغزایه قلب اولور بر دافتن
 و بر قارتن و بر ر بیگندی منزل بر دنی به امر لوری و آن در گفته
بجهان موسی بخت ضمیم با و بجهان بخت لفظی صیغه و فعل ماضی
 هم لازم و هم مستقر کلام بر بوراده بشوروی و یکی در بشور
 و فی امر اولی و مستقبلا تنغزایه قلب اولور بر دافتن و بر
 بین اولی و فی ایملاین بر موس بشوروی یا فو و بوجارت اولی و بر
 اولی گفته بجهان بر موس بشوروی و بر بجهان بر موس بشوروی
 باشد ایقوی بر گفته یا فو و بوجارت باشد ایقوی بر گفته
 اولی معنی مستقر بخت لفظی لازم کلام و معنی و معنی
 مستقر استخوانه ملایم در یار یا پایدار دوست مدار یا پایدار
 و حکم معانیه در اصل این طبعی و یکی در زیر لفظی و قی لفظی

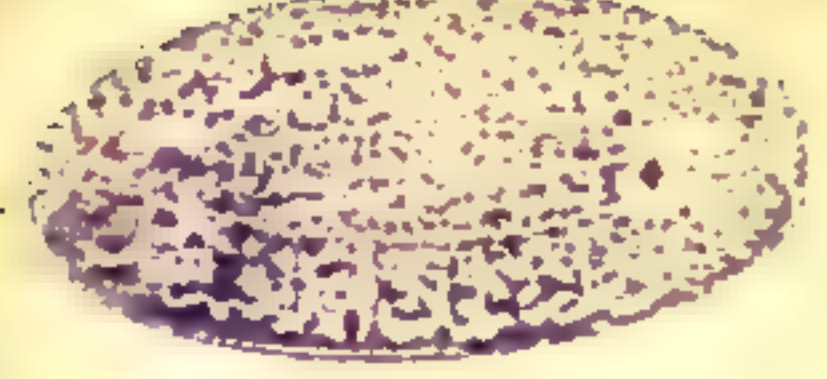
صیغه و امر و بر بوراده و صف ترکیبی اولش و در بین تابع اولین
 دوست طوطی دوستی را نشاید این غدار شاید شاید
 صیغه و فعل مضارع و ر بارار و یکی در زیر مستقبلا تنغزایه
 اولون غدار و سوز و یکی در بین دوست لغز یا فریاد
 نیک و بر چون بی بیامرد و بر بر لور و زوی معانیه و یا و زوی
 شیر بر معانیه باید بایتن لفظی صیغه و فعل مضارع و یکی
 اول و یکی در زیر مستقبلا تنغزایه قلب اولور بر دافتن
 لفظی صیغه و فعل ماضی و بر بوراده بیاید لفظی ترکیبی اولی
 حان معنی مصدری که اولی در اول امر او اولش در بونوکی
 کثیر من آن یحیی و در مستقبلا تنغزایه قلب اولور بر دافتن
 با بعد از بر یا زیاده این لر میرد و میرند و یا لر اما کلام اولی
 ضرورت و زن ایچون یا سوز استقامت امر او است شاید و چون
 آتش اگر چه چو زیرک نباشد گشت او میرد معاشی و کلام اولی و ز

به الفاسم ناعل و زربالا
 عدین صیغه



این است که **فکر** آنکه کوی نکی بر **و فکر** خانه و نو **فکر** فکر
 بوداده بخت و یک در طو با معانه و در **فکر** معانه کلور آب
 صوفیه صوفیه و معانی معانی **فکر** فخر کوی فخر کوی فخر کوی
 معانه در کوی کوی کوی و در **فکر** فخر کوی فخر کوی فخر کوی
 ترکیبی اولور بهیوه کوی و راست کوی و در **فکر** فخر کوی فخر کوی
 او زرنه یا سونو صوفیه کوی کوی و **فکر** فخر کوی فخر کوی
 طو پی ایله ییجه بانه **برک** عینی بکور صوفیه **برک** **برک**
 فخر کوی و راوی سکونید بوداده **فکر** فخر کوی فخر کوی
 معانه کلور **فکر** فخر کوی فخر کوی و **فکر** فخر کوی فخر کوی
 معانه **فکر** فخر کوی فخر کوی و **فکر** فخر کوی فخر کوی
 در **فکر** فخر کوی فخر کوی و **فکر** فخر کوی فخر کوی
 و مع بره و لیان بره و **فکر** فخر کوی فخر کوی
فکر فخر کوی فخر کوی و **فکر** فخر کوی فخر کوی

این است که فکر آنکه کوی نکی بر و فکر خانه و نو فکر فکر



فکر فخر کوی فخر کوی و **فکر** فخر کوی فخر کوی
 معانه معانه و در کوی کوی و **فکر** فخر کوی فخر کوی
 انرا راضی و طبع ایجابی بوداده کوی کوی و **فکر** فخر کوی فخر کوی
فکر فخر کوی فخر کوی و **فکر** فخر کوی فخر کوی
 زیر مستقیم تنوع واده و **فکر** فخر کوی فخر کوی
 کاخا و کوی کوی استعجابی و **فکر** فخر کوی فخر کوی
فکر فخر کوی فخر کوی و **فکر** فخر کوی فخر کوی
 معانه معانه و در کوی کوی و **فکر** فخر کوی فخر کوی
فکر فخر کوی فخر کوی و **فکر** فخر کوی فخر کوی
فکر فخر کوی فخر کوی و **فکر** فخر کوی فخر کوی
 انوکا و **فکر** فخر کوی فخر کوی و **فکر** فخر کوی فخر کوی
 کینی و **فکر** فخر کوی فخر کوی و **فکر** فخر کوی فخر کوی
فکر فخر کوی فخر کوی و **فکر** فخر کوی فخر کوی

زیر استقامت سیم یرینه و اوکتور لر استویر و شوی
 و نیز لر یغ و غی دفتر ی پریشان کلاتر یو یی بیت
 زبانه برین بکلی نشسته هم بکم بکلی بکلی بکلی بکلی
 کت ختم کان عریل بوجان ویک در کونه معانیه زود زود زود زود
 بر آید کت خاک افکنده مار سیم تزیج تزیج تزیج تزیج
 ویک در بکم بکم بکم بکم بکم بکم بکم بکم
 بر بوجان او ترش صاف و سوز لر یغ بو او صاف و صوف
 کفی لر باز کسی که زبانش نباشد بکم بکم بکم بکم بکم بکم بکم بکم
 طکنه اولیه تایی تایی تایی تایی تایی تایی تایی تایی
 کز او و کز ابکی تائی تائی تائی تائی تائی تائی تائی تائی
 و تباد و ارد و تعویب ایر و بکاوه ویر لر و مر لفظ تائی تائی تائی تائی
 ویا آفر نا علامت و لا تعویب ایر و بکاوه ویر لر و مر لفظ تائی تائی تائی تائی
 وین بنف و بنف بکم بکم بکم بکم بکم بکم بکم بکم

بریک که هارده ده نیم اینی بری بعفر نیم ده کی ده و خنخ و خنخ
 با بکم بکم بکم بکم بکم بکم بکم بکم
 طیس به بوی تدیر نوح و رقاع بکم بکم بکم بکم بکم بکم بکم بکم
 ج و ده بکم بکم بکم بکم بکم بکم بکم بکم
 پیوده ای ی کیر و چنانکه نشاط و ملاعبت کرد نشاط نشاط نشاط نشاط
 شوی لق در ملاعبت ملاعبت ملاعبت ملاعبت ملاعبت ملاعبت ملاعبت ملاعبت
 شایق و ارفق ایله و بساط ملاعبت کتر و بساط بساط بساط بساط
 نیو بایه گشتی بر ذغال مکان ویک اولر کسیر بایله و نه مکمل بساط بساط بساط بساط
 بساط الرقه ویر لر سفر معانیه ملاعبت ملاعبت ملاعبت ملاعبت ملاعبت ملاعبت ملاعبت ملاعبت
 معانیه بکا قال النبي عليه السلام المؤمن وعبد لعبد کتر کتر کتر کتر
 لفظن فعل ماضی و در و شری ویک در تمهید معانیه و کتر
 و غی لغت و در تائی تائی تائی تائی تائی تائی تائی تائی
 آفاق خزان بزل واصل بکم بکم بکم بکم بکم بکم بکم بکم

جوابش بگویم یعنی اول جواب سویدیم و سر از انون تعبیر
 نگردیم **ز انون** ز انون جا بود و در یک در **نوع** خدمت دیگر
کردیم گرفتن لفظن فعل ماضی نفس منکلم و صرح در طوع دیگر
 نصیح بود که مستبلا تن یا زبالا بر رگه و دیگر نه ویرا و فرس
 نوک شعر نه یا سوز و فی کلور و قیغه گاه فیکر مرای تو بای مال بود
 جواز تو دوستی گریه خون من ملاه به معنی ماضی خدمت و فرس تو
 مقدم یعنی فالدر مع عدم اتفاق تعبیر در رئیس نگردد و گشت
رئیس رئیسین لفظن اسم مفعول در انجمنش و یک در اینجا اول
 یار قدیمی انجمنش با قدری و ایندی **قطر** کنونست که امکا کافار
مست کنون الکنون لفظن کنینا و انشدر شوی و یک در کنون
 کنون ترا تقریر نه در **کنش** فتح کان عجل کلاهی و یک در سواد
 معنای **مست** و از و یک در معنی شعرن لکاکه سویدار امکا
 وار در بگوای برادر ملطن و خوشی برادر از فرزندش و یک در خوش

و اورسی در آتش قافیه سن اسما بر آوده بخشی و ایو دیگر
 بروی قاین اما و یک در مادر زن معنای **مجبور** نازمانه و تا
 چو کبر فر سوز اندر شکسته چون کن خوش اما خوش که انشاء الله
 اوله موسی قافیه سن قوری و یک در عنکر معنای شمس قری
 اگر نبود فیض سنی و بخشش تو شری و فتح اسیدی باه به خوش
 و گریه شد و عود تو در ضمیمه و قی بر آید از اهل جهان فغان و
 و خوشیدن لفظن صیغه امر و وصف ترکیبی کلور یعنی
 شویدا ای قرواش لطفا و باو کله که فر و چو یک اهل در رسد
روا یارین و یک در خدمت معنای یعنی که یارین چو اهل یکی
 حکم ضرورت زبان در **کشی** کشیدن لفظن فعل مضارع یکی
 یعنی ضرورت عکله و یلوک چاکرین یکی از متعلقان متشبه
 واقع مطلع گروانید **مفتش** معنای او را تقریر نه در **حسب**
 مانوک و سنیک فتح ریله خاطر کور و مال و او با قبیل معنای و اندازه

حکم اولیه مگر آنکه سخن گفته شود بر حالت مالوف و طریق معروف

آنکه اول وقت و یک در آنگاه گفتند که کیف او بخشد و کمال او

حالت مالوف و طریق معروف او زرد که آنروز در دوستانه بهلستند

آزار طاق و در مستی لاشه زایل را از اسن الف زباله ایدر از آزار و

ویدر **جمل** بلرنگ در بین دوستی انجمن که در و گفتار معنی

گفتار مرگ یک متبادس که اهل شرع بر نه تعیین و تقدیر لشکر

مثلا در مصافحه بر کوفی بر کشی بلا عذر قصور بپس بر قول آزار و یک

الکر کوی یقین از این گفتار سکین طویر مکرک در اگر کوی یقین

کون متصل اوز طوقه کمر در گفتار صوح بودر گفتار یقین

کشک قرن طویر و یا فود او و کون اوز طوقه در **بین** بودر

آز و یک در سوکنر معانه و ساعه و یک در راست معانه صایغ

و صایغ این استل اول نور و قوت و قدرت معانه کلور و باور کلور

در تبه و کونکل اوله ویدر **سرا** قولای و یک در آسان معانه

اگر سوز سولیا که انرا پیر پیسه یا خود بود و نیت که بیان شایسته

او فو بال عهد و در نقضدن آغ اولور و یو خوف ایدر سولیا گفتار

قولایدر و خطای راه صوابست **خلاف** او یا مقدر و سگور

اشا جده ویدر بر پیده معانه **صواب** خطا نوک متقابل در معانه

یولنه مخالف ویدر و عکس رای اولوالالباب **رای** فای و نیت

و دخی خند و تسان پاک شاهی در **اولوالالباب** عقل استی ترک

یعنی عاقلار که تیر سیر نوک عکس در و بعضی نشوده و نقض کلور

الالباب و دوشتر من یعنی عاقل عهدی بود مقدر و و الفکار عاقل و نیت

نیام قیمن در و صبان طوق در شیخ معانه و طویر نایکل

کاتان علی کترم الله و الله انما سر نیام یا زاما تو انتبهوا یعنی علیک و

قیمن ده و زبان سعید در **کاخ** کافی مجید بودر و طاق معانه

و چکایه ویدر و آید و یک در قسطوه معانه یعنی دخی سعید

طاعتن **قطعه** زبان ویر و بان ای فر و مندر جیت **و مان**

در فغان که سوز سولیا
در فغان که سوز سولیا
در فغان که سوز سولیا

یعنی و الحاصر و لوی انوکل کما تدن بکون وقت طومع یعنی بکون
 اولی و دیگر در سوره انعام و سوره بقره و سوره نساء
روک اما سوز یوز دیگر و چه معانی **مروت** معروف در
 لغتین مشتق از اصل مروت ابرو فعل و زنه انی است
 انان در کتب جویته و بر **و انفس** و انفس لغتین فعل ماضی
 و مع و در بلع دیگر مستقبلا تنه یعنی ضیق او خوب دانند
 و بر لر یعنی دخی بوزی انوکل می آورده شدن و در یکی مروت بلع
 که یار موافق و لب صادق بود یعنی موافق یار و یکدیگر دوست
بیت چو جنک آور با کسی برستیز **ستیز** ستیزه لفظه
 امر و انکول دیگر خبری است معانی و وصف ترکیبی هم ضروری
 است و انور صلی معانی لطیف انی بکبر بلنکر و خلک ستیز این
 ستیز و بکبرت به چینه یعنی چو که کتوره سین یعنی جنک این سین
 بر کسی صلی ایل که از وی گزیرت بود یا گزیرت **گزیر** ضم کان

وزاء و بونوک تقدیم چاره دیگر را بزم معانی تا گزیرت
 دیگر **اولور گزیرت** گزیرت عجله و راه و اولور تقدیم گزیرت
 صیغه و امر و رقا و دیگر در فرار معانی و وصف ترکیبی هم ضروری
 مستقبلا تنه فازیه قلب اولور گزیرت و گزیرت و بر لر یعنی
 او زن رکا چاره اولایا چای سین یعنی او کاظم بولاسین بکون
 اولاسین تعبیر بحکم ضرورت سخن گفتن **گفتن** گفتن لغتین
 صیغه و فعل نفی شکم مع الخور زیر ایم ساکن که افعال او افزون
 اولور قبل بر یزالی اولور نفی شکم مع الخور ایا یعنی ضرورت عجله
 و تفریح کنان بیرون رفیق یعنی تفریح ایدارک طاشره کنک و فضل
 صولت بر و آرمید بود **فصل** امولق دیگر در جدایی معانی
 یعنی فضول کور و اوقات معانی افعال اولور زنه کیم بوراوه اولور
ریت بار دیگر در و دخی بار یغورنه و بر لر و چایر یک معانی **گور**
 شدت و سورت معانی **بر** و دخی با و سکوة رایله صوفه دیگر رت

کانونه ثانی شباط آذر نسیان ایاز خیزان غور
 آب ایلول تور بای ده بیله شهر دور و شهر دور
 کانونه وینک شباط آذر نسیان ایاز است و خیزان غور
 آب و ایلول نکند ارشک از من یال کار است و دیو کور اولان
 انشع ارقام منور بر کون لرنگ عدولر قوشن در شهاب
 درت ییلج بر کلبه ییلدیر یاکم طغر اولور اوچی تاریخ فرس
 قییم در جنبیدر ما تنقا ما شدر سر زمان بر در لوا اعتبار
 شمشک زمان تا تعقیب ره اعتبار اولان نوک مبدی ملکی
 جود بن شهر یارین بر دیو که آفر ملوک عجم در خنک او توغی کانونه
 در ریه لا اولان یک انج کون تاریخ جرنک اون بر نبع و بول
 شنبه و غنیمت ضبط ایوه اون الی آک وضع ایتر یاکم ذکر
 اولور فرزندین آرد بهشت خود او تیر مراد
 شهر یور ویر آبان آذر صف بهمن انقار

و بو آیلک هر برینجی او تور کون طو تر یال مجوعه اولور
 کون اولور آبان آیلوک افرنج بهمن کون و فی زیال آیل
 شنبه و غنیمت به موافق او و یوز انقی بش کون اولور
 و اول بش کون که ایام مستقیم ویدر برادر فی آد ویر
 ایشود ایشود ایشود ایشود ایشود ایشود
 ویدر ربع یوز اعتبار ایلدی یوز یکم ییلدک یوز یکم ییل
 ییل برای ار تور ویدر ربع یوز من حاصل اولور یوز یکم ییل
 و اول آیل اولان آفرنج بیرام ایلدی اول ییل اولان آیل
 اولورک وای لرنگ او تور کون بر آد ویر دیل فرشته
 اولر نون اول ایامده اوقاف بو اولر ییل ضبط ایلدی فرشته
 کونلر اعتبار ایلدی اول اولر یوز و ذکر ایل نور
 اورمز و بهمن ارد بهشت شهر یور انقار نون خود
 مراد ویدر آذر آبان خور ماه تیر جون دیگر

ایرانی در دوزخ با معنای یمن بلبل کونین ایری بر آتال منبر
 بیکل سرخ از غم افتاده **لالی** سرخ قزل دیک در عارضه الملام
 اول نور رنگ سرخ کبی و معوضه اطلاق اول نور سرخ رنگ کبی
 تم و یخ لغت در چم و یک اولور که میگوید نوری ویر لر عیض ک
 سنگی غم و آب بی زایش به زنا وان به بارایش **اوتقندو**
 افتاده لغت در دوستی و یک **در لالی** اولور که هم در انجور
 یمن قزیل کل اوزره به ده انجور و دشمنی چو خلق به عذار
 شایر غضبان **عرق** عینوک و رانوک فتمه لریله بوراوه در
 دیک در که آدین حاصل اولور خوش معنای و وفی زینل در
 و از گوک واث گوشت معنای و بر قوگر بهج و یک **دخدا**
 بوراوه یوزک کنار ی قولقدن اشاعه بکاکوش معنای
 و بولاره ویرلر و وفی قناده اولان و اخ و قوون و نیم
 و یک در **مشا** طابق در کواه معنای و وفی صفتا ویرلر

عنه السلام و فرشته و موکل و حاضر و دیل زبان معنای
 کون و عرفه کونی در ویرلر و شول صوکه یا نور ویرلر چو تیرا
 محبوب معنای در اقراب بود که یا یلدر دن و یا خود فرشته دن
 استعاره اولفتی در **غضبان** قطان و زنه اسم فاعل و ز
 غضبانک و یک در یمن دز که غضبان ک قبو یک بکاش غن
 تاشب بیوستان یا یکی از خوشان اتفاق بیست افتاد
 بیت یمنو معنای مصدر یمن در یکدیگر و یک در یمن یا یک
 بوستان و دست لرون بر یل اتفاق کیم کل ویرلر موصی
 خوش **فرخ** و در غنای و یکش در **فرخ** هر یک صو یلدر
 ایل و بیکی لریله آراسته اولشی اول و یای مصدر لقا و اید
 قوی ویرلر قزمت و تراخت معنای و بوسیدن شد لولان
 کشیه **فرخ** ویرلر و زانه و فی صفت اولور **انور** صفت
 چو وزیر روشن بال روز تو چو عید **فرخ** بال و کاه اولور که رای

[illegible][illegible][illegible]

اور کینوں کے لئے اور نوزہا ویرے دیوئے کہ خستہ کی غایت
زیر باب طلاع الفاظ گمانید و در صلح دودن تعجیب
از انور عالم او فخری عروب الملک اقبال بد قدر

ویک در جوی بزرگ معنانه و اول آنچه ویر لکه او کوز کشته
 قور لر و ایر مق قاز مق و رو با غرق و **سلسال** یک صو
 ویک در آب خوشگوار معنانه و ایترا که سلسال و سلسال
 جتنح الی اثر تا قدر یعی اول بر با غرق در که ایر با غرق صوی
 یک و ریاسلسال جتنح در ویک اول و وقت جمع طیر نامور
رو و الکل نقیل بحسب اللغة اولو اغاج ویک در ربعی قو
 کور اما بحسب القام کثرت اشجار و ن تعبیر فم اولو رتائل طیر
 قوش و یک در مرغ معنانه یعی بر اولو اغاج در که قوشی فک
 آوازی سوز و ندر آن بر از لاله های رنگارنگ **رنگارنگ**
 رنگ رنگ ویک در رنگ لغت الی معنایه کور اولو بویا
 ویک در لون معنانه ثانی طایع کسی که ایما ویر لر **سمان**
 رفت آنکه رنگار و نیم سبزه و لاله گفتی که شیخ کور و لیل کز رنگ
 یعی اول با غرق اول طرف طو لور رنگ رنگ لاله لون **وینا پرار**

سی نای کونا کون **سی** عیش و رفا که معنانه کونا کون
 در لود و لودیک در کاف عیال در معنی ده رنگ دن عیار در **سلسال**
 یار کوز کون و شش سوز سوزیل سوزیل سوزیل سوزیل
 خواهر و او چون کاس و کر یعی بود و وقت یا بوطرف طو لور
 در لود عیش لرض غالباً بو نر نمر او بود و دم در لود و لودیش
 کشتی و اندک عونه لری ظهوری وقتی اولو شش و یک در
 با خود بو جانیه در لود و لودیش لری بال فعل که تناول و شش
 کشتی و دکل شش و یک اولو والا معلوم در که اولو بریا
 بنابر قلمذ ایام و کولور و ما خود و کیشی کلام اولو مقتضای
 تنساق سماع ایون با و در سایه و در قضا شش **کشتی**
 کشته اند و لفظ نون اسم مفعول و در شش و شش و یک در
بد تلون کشتی کما که در لود و لودیک نور هر بر طردن نظر
 اولیسم بر نوع مفعول و رنگ کوشتر و ایترا که بر نوع جانور

بنابر قلمذ ایام و کولور و ما خود و کیشی کلام اولو مقتضای
 تنساق سماع ایون با و در سایه و در قضا شش کشتی
 کشته اند و لفظ نون اسم مفعول و در شش و شش و یک در
 بد تلون کشتی کما که در لود و لودیک نور هر بر طردن نظر
 اولیسم بر نوع مفعول و رنگ کوشتر و ایترا که بر نوع جانور

یعنی ایتم بستان کلنوک اولی و چهل که بلورسین بناسی اولم
و عهد کلستان او قای نه یعنی دفعی کلستان زمانیکه وفای
و حکم گفته اند هر چه نه پایرد و بستیک را نشاید **حق** چیکل
پایرد پایردن لفظند فعل مضارع در بوداده قایم اولم
معنا نه در لطیف جوهر که بخشدن پایم و غرضی که بدیگری
و بریرده گویند معنای کلور است **مر** این و از هر طر
چه پایم که چیکل آید اکنون بدیر و حکم طوق معنای کلور است
زبان را بجای از برانیشی و است که نزد یکدیگر سخن بپوش
و بحق معنای کلور لطیف **بپایرد** پایم مرا ناگهان **بپایرد**
بپای نهان و آید و چیکل معنای کلور لطیف هر که در پیش
آیدش بری جلد و نران زنده هر که در پیش می رودی پایرد و توان
شاید شاید لفظند فعل مضارع در یار و دیگر در
مستقبلا تنه شین صرق اولم و یعنی نه گیم قایم اولم

کوکل بخله یزمن کسنا طریقی چیست یعنی اولی یا ارتیک
یول منر کفتم برای نرمت ناظران **برآف** حرف در لام جاره معنا
برای فلان ملا چون دیک اولم و **نرمت** ضم نون فرخ اولم و
بناظر بر یوزی تان لکم در **ناظران** قاعده فارسی اوزرنه
ناظر کلمه در یعنی بن ایتم نظر ایدری لر فرخ اولم و
و شین ناظران کتاب کلستان توانم تصنیف کردن **فست** لفظ
و معنی وسعت کبی و گشتن کبی و یک در یعنی دفعی خاطر و وسعتی
کلستان کتاب تصنیف ایتم که گویم غیر که بالخران را بر ورق او
دست نه طاوول نباشد یعنی که قرآن بیلنه انوک بپراغنه ال
اوز نلفی اولیا و گردش زمان سیش سیش بطیش حرف
مبتدا **نگنر طیش** انوک فقیله و سکون یا یله یینی اولم و
سبکبار معنای **و یق** کوز فله و کوز بغورنه ویر **نر**
تبدیل و نر تغییر معنای یعنی دور زمان انوک یا نه و قی قرآن

یغنی سیر تغیر بلیه زیرا وقت خوانا اکثر اشجار برک و باران
 خفت بلور **شش** چه کار آید ز نظر طبق اکلستان من
 بیهوشی یغنی ایشو که کور کلدن بر طبق هم کلتان آله بود
 کایمی پنج روز و شش باشد **شش** التي دیگر رستمخانه
 یغنی کل جای پیش التي کون اولور وین کلتان حیثه خوش باشد
 یغنی بوکلتان حیثه خوش اولور حالی که من این سخن بکنم **حالی**
 اول ساعت و یک در یغنی اول ساعت که بن بوسوزی سوسیلیم
 و این کل بزخت و در و امن او یخت یغنی کل الیمن و کرد
 و فی انکله املد که الکیه اذ او غروفا و اذ اذ الف جفا
 یغنی کریم قس عهد ایله وفا ایله کانه بوکلام سابق حضرت شرف
 و عد اولدک زیرا کلی بوستاندن آتی متع ایوب کند و کلتان
 ترغیب انک عان بوکلتان تألیف ایلم و یک در برد و وفی
 فصل و دوران چند روز در سیاه افکار **سیاه** آیه دیگر و کلتان

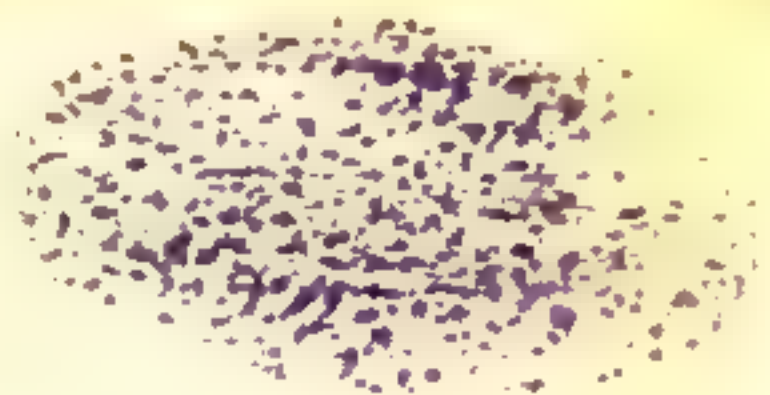
دست کل پیش التي کون اولور
 بوکلتان و کون حاکم اولور

ویر لکن نغمه و در مان روز واقع اولمش یغنی الی فصل اول
 کون بیاضه و وندی یغنی قریر اولندک در حق معاش
 و آداب فی اوت **معاش** عشرت و ندر صحت ایر شکی معاش
 آداب او بی جی در یغنی کو چکر صحت ایر شکی و کلام ایر شکی
 او باریک بیاتن و ایندیار که بندگی و سکر بی باب مراد در
 لباس که مشکلمان از بکار آید **لباس** کیفی و یک در پوشش
 معاشه و صدر کور پوشیدن معاشه لباس التقوی ویر
 شرم و لباس الرجل ویر لکن مرد و لباس امرأة ویر لکن
 زن معاشه **مشکلان** مشکلی جی در سوسیلیم و دیگر یغنی
 بر کشتن که کلمات اهلانه اینه کور کرک اولور و یار دیک
 دن تعبیر در و متر سلمان بلاغت افزاید **متر سلمان** مشکلی
 جمع در سال اهل و یک در **افزاید** افزاییدن لغظندن فعل
 در افزون لغظندن صیغه و مستحضر از تو در دیگر یغنی

این سخن تا سوزاننده و آهسته آهسته در یغنی

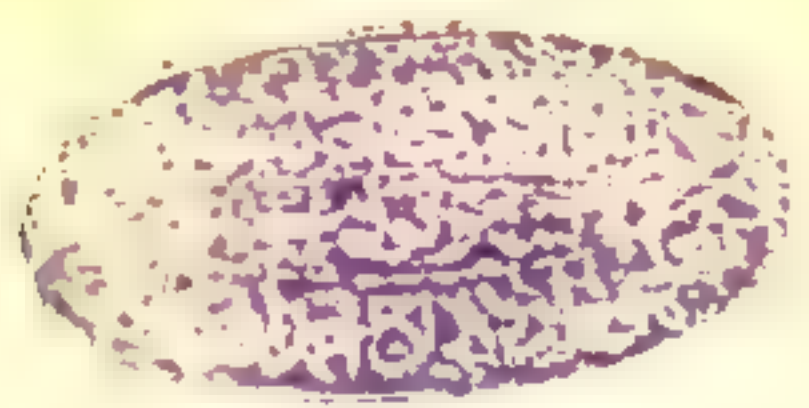
وَرَقَبَةُ ارْقُورِي حَكِيمٌ طَائِفٌ وَيَكُونُ فِي دِيرِ رَامِ اسْتَكْبَحَ وَتَرَ ظِلَاقِ
مُخَانَمَةً يَحْيَى خَلَايَتِكِ بُونِيَارِيه مَالِكُ وَرَدِيكِ فِي ظِلَاقِ بِنِ بَرَكَا
وَيَكُونُ تَعْيِيرُ سَعْدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ الْأَعْلَمِ شَاهِنشَاهِ لِلْعَلَمِ مَطَرِ الدِّينِ
أَبِي بَكْرٍ سَعْدِ بْنِ زَيْدِي يَحْيَى بَوَادِ مَانَدِ مَوْصُوفِ وَبَوَالِدِ مَوْصُوفِ
أُولَانِ أَبَا بَكْرٍ الْأَعْلَمِ شَاهِنشَاهِ مَطَرِ الدِّينِ أَبِي بَكْرٍ سَعْدِ بْنِ
زَيْدِي نَوَكِ أَوْغَلِي سَعْدِ دَرِ اِدَامِ اللَّهِ اِقْبَالَاهَا اِدَامِ اللَّهِ اِقْبَالَاهَا
تَعَالَاهُ أَبُو بَكْرٍ سَعْدِ اِقْبَالَاهَا دَائِمِ قَلْبُهُ وَفَعْلُ اِي كَلِّ كَلِّ
أَمَّا هَا أَنْتَ كَرِيمٌ وَرَامِدِرٌ وَيَكُونُ دَعْوَى فَرْمَدِ مَاتِ
وَوَشْرُ مَشْنِ مَرْجِعِ وَيَكُونُ دَفِي مَرْفُوقِ قَلْبُ سَوْنِ اُولِ اِكْبَسِي نَوَكِ
آرَزُولِ بِنِي وَبَكْرُ شَمِ وَلَطْفِ خِرَاوَنْدِ مَطَالِدِ فَرَايِدِ كَرْنَمِ
نَازِ وَتَقْدِيرِ وَكَوَزِ قَاشِ اَوْجَلِ بِرِ شَمِوهِ وَحَرَكَتِهِ وَبِرِ بَرِ بِنِ اُولِ
وَقْتِ قَاعِ اُولَاكِ دَفِي خِرَاوَنْدِ لَطْفِ نَوَكِ كَرْنَمِ سِيلَه مَطَالِدِ بَوَبَرِ
قَلْبُهُ كَرَامَتَاتِ خِرَاوَنْدِ بِنِ بَارِيهِ آرَامِدِ آرَامَتِ لَطْفِ

صیغه و مضارع و در بَرِيه و يَكُونُ زَيْنَتِ مُخَانَمَةٍ مُتَقَبِّلَانِ
بِنِ رَايَةِ قَلْبِ اُولَاكِ آرَامَتِ دَفِي لَغْتِ وَرِ خَوَلِ سَلَامَتِ
بِيَارِ شَمِوهِ بَرِيهِ مَنِ دَلَاوَنْدِ كَلْبِ مَنِ دَلَاوَنْدِ تَرَامِغِ مَنِ آرَا
عَنْصَرِ بِنَامِ كَلِيفَتِ آرَامَتِ اِلَا سِتَايَتِ كَلَا شَمِوهِ وَخَطْمِ
يَحْيَى اُولِ اُولَاكِ كَلَامِ كَلَامَتِ خِرَاوَنْدِ لِكِ التَّغَايِ بَرَايِهِ نِكَاغَانَه
جِيَنِي وَنَقِشِ اَزْزِ نَكِيفَتِ نَكَارَتِ كَافِ عَجِيلَه نَقِشِ سَعْدَانِه
اِسْمِ مَعْدُورِ وَصَلِ نَعْلِ وَنَكَارَتِ بَرِي وَنَكَاشْتِ لَقَطْنِ
صیغه و امر و وصفِ تَرِكِيهِ وَبَوَبَرِ نَوَكِ قَبُولِ بَارِهِ نَكَارَتِ
خَوَلِ سَلَامَتِ اَمَدِ نَكَارَتِ مَنِ بِنِ دَرِ نَكَارَتِ شَمِ اَزْزِ نَكَارَتِ
زَوَسْتِ نَكَارَتِ كَرَبَتِ نَكَارَتِ جِيَنِي نَكَارَتِ دَرِ نَكَارَتِ
مَنِ بَعْدِ بَرِ قَلَمِ تَهْدِيَتِ نَكَارَتِ صَوْتِ كَلَامِ نَقِشِ بَرِ
دَوِشِ بَوَبَرِ بَارِ كَلِمَتِ اَزْزِ نَكَارَتِ نَكَارَتِ بَوَرَاوَهُ وَصْفِ تَرِكِيهِ
وَاقِعِ اُولَاكِ جِيَنِي بَوَرَاوَهُ بِرِ مَوْصُوفِ نَمُوذِ اَوَدِرِ دَوِ بَرَاكِ



ولایت آیدر تعریب ایروب چین ویرار و صیر و نظیر و
 امر کلور و تو شوژ و یک دور و وصف ترکیبی اولور کلر چین و
 حوق چین کی و طوری و یکدر و نگار و در شکن سوانه نگار
 خانه و چین و نه مراد ویدر که چینک و نر ل و در که غیر تصویر
 و یکب نقشه بر و اوله آراسته در کیم نظیری منو و کولدر و
 استیال که چین و بر کار خانه و قدیم و ارد که مر زمان کلل استاو
 آنج بر منیع یا و کار فو شاد و را کا نگار خانه ویدر ویدر که
 مطلق نقش خانه و چین و یکدر کال نقش چین و اولما چین
 چین اضافت اولدر **ارزنگر** ار تنک سوانه مروی نقد که
 مایه نقاشی کتای و در که اول رسم اینک عجب تصویر بر نقش لر
 انوک چین جمع اولفشی در و بعضا رباب بافت مایه نگار
 در که هر نقش که انوک مایه نگار و آنی یز و ویدر و چین
 نگار خانه سید و فی **ارزنگر** نقش در ایست که روی طلا و رنگ

صورت



در بورای زایر در آتای لقیقه افاده و مفاد و دهی خالی و کولدر
 یعنی لیدر که طالی یوزین چکیه یعنی طالت کو ستر و ب یوزین دور
 ازین سخن که کلستان نه جانی و لقیه است **ازین سخن** جانیه که
 در نگار و نظیر مستحق اولای یعنی بوسوزن یوزین چکیه و یکدر
 و جانیه که اولوب بوسوزن او تر و دیکر اولای که کلستان کلر
 طار طری بر د کولدر **علی الخصوص** که و بیایه و بیایه **و بیایه**
 اینک یکان دیکدر رف و معنانه و بوند ندر که کتاب اول
 لرینه و بیایه طلاق اولور **مایه** فو تلو فرض و قرخ معنانه
 خصوصاً که و بیایه و بیایه بیایه سحر ابوبکر سحرین رنگی است
 مع سحرین ابوبکر سحرین رنگی آوند و ضرورت و بیایه
 این نظری صرف او ندر بلط که ضرر فیکر و عده الله و بیایه
 نرینه سن استقام و کما یه یوزن نر انشانت لطیفه می و ارد
 یعنی اولای سحر و نظیر معنای صدری مراد اولوب ابوبکر

سعاد و تلوا و دیک کو ستر رکن مقصود و اول و در زیر اضر
 شیخ نوکای ابو لطف ابوبکر بن سعد که مخدوم راوه سی سحر بود
 دیش در اما مناسب بیک واجب ابوبکر که ترفیقی تقدیری اولما
 پس اول کند و کن ذکر قبلی عذر نکر مناسبی نه ابوبکر بن سعد
 ثانیاً کنایه موقوف قبول شرف راوه اولما علی سعد بن
 ابوبکر که عربی ایدی بود و در بهر به نیاج سعد ابوبکر و عیله
 عبارتنی اشارت کنایت دن عالی قلمی تنگیم حقیقتاً بیک
 سعد بن ابوبکر آونه اولدغنه فقرت مولانا جانی علیه السلام
 بو بیتله فقرت المشرور کلانان کریم سعدی کرد و ازین پیش
 نیاج سعد بن زنگ قاضی کامر **ذکر امیر کبیر خاوری**
بن ابی نصر یعنی امیر کبیر خاوری ای بکر بن ابی نصر که کنی
 که ای بکر بن سعد و وزیر در بطور بوقوله سرخس لومانی
 و نصر کی بر ققه نوک بر ققه و افوی دن و سیاتر با قور

انفصال چون کور و ققه و آتیه نوک اچالنه قال اولور او انا
 ای اولقا لازم دکل در دیگر عروس فکر من از نه جای سز نیاید
روس یعنی عیند کلین دیکر رجبی و ایش و ایش و عروس
 عورتم عیند **بی قالی** ده کی یا صدر زیه در معنی دخی بنم فکر کلین
 قال سور لقرن باش یوقار و قاله رضر **وینا** یا نیس ازیش
 یان جان بر ندر **یا نیس** امید کسکر در دیکر معنایه و کی
جانات او تنق و در شرف کی معنایه یعنی دخی نویدر کل
 او تنق پشت و پالنده یوقار و طوغر و در زمره صاحب
 جالان سبلی نشود **زمره** بو کور دیکر کرده معنایه **تجلی**
 عیله تجلی باندن اسم فاعله تجلی و صر حاله و بر لر یعنی دخی صاحب
 ای رملو کنه و صر حاله این منر مکر آنکه تجلی کرد و بر یوقار
امیر کبیر تجلی عاده آنکه یله بر نشی دیکر در حلیه بزرگ و در لفظ تجلی
 تجلی نجیبس خط در **زبور** بزرگ در حلیه معنایه یعنی مکر اول وقت

از امیر کبیر بن جلاله بن ابی طالب و ابی طالب و ابی طالب و ابی طالب
 از امیر کبیر بن جلاله بن ابی طالب و ابی طالب و ابی طالب و ابی طالب
 از امیر کبیر بن جلاله بن ابی طالب و ابی طالب و ابی طالب و ابی طالب
 از امیر کبیر بن جلاله بن ابی طالب و ابی طالب و ابی طالب و ابی طالب

جملان قاعده و کس و زور
 الف و فون الیه جالو ک جعفر ریح
 و در کس و زور الیه جالو ک جعفر ریح

باشین قلدر و کوزین یوقاری طور و مضر حال ایدر که ایگهردا
قبول زیوریل مرتین اولایجا عاقل مؤید منصور ظاهر
سلطنت و شیر تدبیر عکس کنت الفقرا ملاذ الغرمانه
الفضل الحبت الاتین انقار الی فارس عین الملک ملک الخواصر
سیر بر قج مغایره کلور اولانخت و یک در دینت کتور
و کلر صال و فوشلق و راحتلق و کلنجکیر آرمگاه
مغانه و پشته اوزرن اولان قیم و غزار که ایچن حار
اوله شیر فتح میل ایشارت ایدر یک **در کنت** مغاره و صغیر
یر در ملاذ صغیر یردیکدر **فقرا** فقیرک جمع **در غراب**
عربیک جمع **در مرتی** تربیع ایدر **در فضلا** فاضلک جمع
اتقی اتق نوک جمع و بر برین کار و الله و ن نور قوی و یک در
نیکر نیکر صغیر و کسر لهفت **در نیکر** فتح صبح و کسر لامل و سکون لامل
لهفت و ریلوشاد مغانه و ن لامل و ن اولفق بوراده جایز و نرشته

تشیب جنترک یی ایا و تشیب و تشیب
تشیب جنترک یی ایا و تشیب و تشیب

تشیب جنترک یی ایا و تشیب و تشیب

مغانه

مغانه خواصر خاصای و یک در فالدوله والدین غیث
الاسلام و الحسین ابوبکر بن ابی نصر یغیا بوا و مائل موصوف
اولان و و لیک و دینک خزی اسلام و مسلمانک فریاد
ابوبکر بن ابی نصر در لخال الله عز و اجل قدره و شره قدره
و ضاعف آفت **اطال** **راجل** و شره و ضاعف بومر حد فعل
باضی ادر موقع و عاده واقع **در صدر** بوراده کونک و یک در
سینه مغانه و ن قوی اولان و هر نه نوک اوکنه بیکله
مغانه و آیک او لفته و کیر و و یک مغانه کلور یغیا الله
اول ابوبکر بن ابی نصر کثرن اوزن اتسون و قدرن عظیم
فلسون و کونک مشروح الیسون و اونی قن قن اتسون
کصد و اکا بر آفاق است و جمع مکارم اخلاق **ممدو** ممدو

المکار اولور در آفاق اطراف و کونکنارای **در جمع** ممدو
مکار ابوایش و نسانی کونکیر بر رویک **در اخلاق** خلق

تشیب جنترک یی ایا و تشیب و تشیب

تشیب جنترک یی ایا و تشیب و تشیب
تشیب جنترک یی ایا و تشیب و تشیب

بهج در بین آفاق اول و لکن مدح اولی در دفع کو چکر خلق کر
 مجی در هر که و سایه و غایت اوست یعنی هر که که او یک غایت
 سایه سن در کنش طاعت و دشمن دوست یعنی او یک کمال
 طاعت و دفع دشمنی و دوست و مرید از سایر بندگان
 و خواشی خدمتکاران خدمت معین است خواستی کنایه
 از نو و کوچک دود و دیر بر بور او و مراد متعلقان و دیگر
 یعنی سایر قولی و خدمتکاران متعلق اولان و در هر نوک
 او زرب بر خدمت معین در که اگر در آوای آبی بهی ثبات
 و تکامل و او در در متوفر خطاب آیند و در ثبات
برای فتح بایله بر نزد دیگر بعضی معانی تا او بر نسیه بی خوار
 طوق در تکامل کامل کل در بین اگر اول خدمتکار اول
 بر خواطری و کامل یعنی رواد و در خطاب معروضه و خطاب
 محله کلور در هر که برین طایفه در و نشان که فکر نعمت بزرگان

واجب است و ذکر عید و صاع و غیر بین که بود و درین لطایفه
 از ره که اول و لکن نعمتی شکر واجب و دفع اندکی کو چکر خدمت
 اکت و انکار کیون و عای غیر اتمک و ادای فیض خدمتی و غیر
 اولی که در حضور یعنی دفع بود یک کی خدمتی غیبت و اتمک
 یک که در حضوره اتمک نشسته که این بتعلق نزدیک است
 و آن از تکلف و در ریاضات موقوف تکلف لاف او و خواور
تکلف زحمت چگون در دفع کند و او اولین خدمتی که در مکن
موقوف قوشانی در بین بو شکر نعمت و ذکر عید و صاع و غیر
 خدمتین یوز لر به اتمک لاف او و مع قریب در و اول غیبت
 بشقت و ریاضت ایراق در و قبول اولی یلداش در زیر
 حدیث ده وارد که دعا ظهر غیب که ردا و لیس شعر
 پشت دونه نای ندک راست شد از قری یعنی فلک ایلی قات
 ارقای طغ و اولی فرج لعدن تا چو تو ز نر ز و نادر ایام را

زاد و زاد و صیغه سنده فعل ماضی در لازم و متحرک کما در مستقبل
 وال یا ی قلب اول نور زاید و زائنه ویر بر بوراوه مناسب متحرک
 اول حق در لازم طو ق و فی جائز و بر تقدیر هم آیات الفطنی
 راز اید اول نور **ماورا** و **رایا** یو یک همی در کون و دیگر یو یک
 تا سکن کی با و غل طو غی نری آیات اما سنده زیر اطلاق آیات اطلاق
 طو قوز اما ویز کمال کو کلمه و دورت اما ویر بر عناصر اربعه
 او غل ویر بر معدن و نبات و حیوانه کلمه حضرت کریم
آفرین **حضرت** و یک در بعضی ملک عالم در اگر فانی عالمی
 حاضر کنیز و مصلحت عالم را یعنی اگر حاضر این بر قونی مصلحت
 اکنون دولت جاوید یافت که بگویند زلیست **جاوید** اید معانی
 اسم در صفت و فی استعمال اول نور **زیست** زیستن صیغه سنده
 فعل ماضی در ویر ملک و یک در حیات و معیشت معنای
 مستقبل تنز بین حزن اول نور زاید و زائنه ویر بر وای

این کلمه در بعضی
 کتب آمده است

زی کور بعضی ترکیب کرده صفت و فی استعمال اول نور و بعضی
 مقادیر بای می شده و فی اول قدر لطیف ای بزنی که که روح زی
 مرد خدا مرد باد عوی و صورت مرد و نبو و مرد باش و زنی که
 کلمه تحسین در وقت اول که تکفیف اید و به زنی ویر بر یو یک
 آب بولدی هر کس که ایو آید ویر بر لری که خشن و کفر زن کنز با
عقب فتح عی و قافل از و چه دیگر در صوک معنای اقامت غیل
 و فتح قافل جو ملک و پنیر اول طعای پاره لرنه ویر بر و کثیر
 اینک نشان لرنه و خرت لغه ویر بر و فتح عینی و قافل ایک
 سینه و شربت ویر بر و فتح عینی و کسر قافل او که در شیشه
 معنای و او غل او غلنه و ارد چه کلمه و نور یعنی اول کسوک
 ارونن ضیره یا که اول حق آفرین ویر بر ایله و صفت ترا که کند
 و زنه کند اهل فضل یعنی سفوک و صفا که اید و کرامتیه
 فضل اهل حاجت مشاطه نیست روز و لارام را **مشاطه**

خاتون پاک یوز لربین دوزن عورت ویرلر پیرایه گرمسانه ^{ایملن}
 مشاط طرقي ویک در آینه وارمر او اولور ^{دعک} **د آراج** کولک ایلچی
 گوزله لره اطلاق اولنور یغ آینه وار حاض و کولر و سوز
عذر تقصیر خدمت و موجب افتبار عزت یغ خدمت تقصیر
 غیری **و عزت** افتبار تمکک سببی بود که ذکر اولنور
 تقصیر تقاعدی که در مواظبت خدمت بارگاه خداوند میرود
 یغ تقصیر و اتورق که خداوند بارگاه خدمت که کیدریغ که افتا
 اولدی بنا بر آنست که حکما و هنر و فضایل بزرگوار کنی گذر
بزرگوار بد حکم حافل در که نوشروانوک وزیر او کش دی یغ
 اکا بناؤد که هند حکمای بزرگوار کی فضیلت مزع سوز سوز
 آفرین عیش نیافتند که در سخن گفتی بطلست **فوق** جان
 و صلا مزع کفیف او شده بودند خیری ویک در **نظمی** کیمیک
 یغ بودند خیری عیشین بودید که سوز سوز یکن کیمیک **نظمی**

شید و گفت یغ بزرگوار شدی و ایتدی **انزیه** کرون که
 به کیم به ازینما که چاکتم **انزیه** فکر در یغ فکر ایلی که
 سوز یغ کیدر یغمانق دن که چون سوز یغ **شید**
 سخن دان پرورده پیرکس **سخن دان** وصف ترکیبی در زیر لفظ
 دان دانقن لفظن صیغه و امر و سوز یغ و سوز یغ
 ویک در نیت کیم سخن آفرین سوز یغ شد یغ یغ در سوز
 کالند و برنغ سوز یغ در یغ معانه و سخن چین قوی
 در غام معانه **پرورده** پرورده لفظن صیغه و اسم مفعول
 بسلفی ویک در اوئی بود که بورا به پرورده لفظی پیرکس لفظ
 اضافی او قند یغ پیرکس پرورده می ویک اولانسانت
 فاعل و اضافت اولد که مضاف آفرینی جو را و قند نیت کیم **نظمی**
 مضاف الیه اولانک آفرینی جو را و قند لکن بو متاعل صورت
 وزن دن کوه و کت ویدر تصور کول در زیر ابر شید و یغ

اثبات انگ لازم کلور پس طریق اولی که پرورده نوک دانی
 شکرک تلفظ این سخن و نوک نظیری شعر فرسکل کلا شکر
 کثیر من آن جیسی در خوابه نیاید. خابیش روزه و غوغی نکر
 از حاجت تا تو بر جایی و بارت تا پیونج الیین بقا **پیر** شلو
 قریه و قریه اطلاق اول نور **کنی** اسکی دیک در افصح بود که **مستحق**
 او قند مفتوح و فی استعمال او ندر من و من فایده کسب یعنی
 سوز اصل بلبل و فی اسکی پیر که پرورده سی بندیش اگر بگوید
سخن اندیشیدن لفظ من صید و فعل مضارع در فکر
 ایدرد یکدر بوراده شوی با که لوات تو شلی در اوله و افصل
 اوله لفظ من سنی یا به سبزی قلدیل زیر قاری دل ظرافت
 لطافت اوزرنه اوله غنی باد یکدن قیامت فهم ایدوب بوی
 امثال من سنی یا به قلب ایدر نیتیم سبب افغان بیان
 اوله **در آنک** و آنکاه و آنکای و آنکای اندون صلی دیک **اوله**

کلام **اصغاری** ترکی بزرگ مقدمه و فعل نیکی است کما قول علامه
 بیمار اقامت. خودنی باطل اول لفظ شرا و نسته کما قول اعوف
 و آنک **المر** و **القصی** است. برخی بوی و راحت نیکی بول رسد آنکه
 بران کسی که دل و ضلالت تو خواست. یعنی فکر ایلر اندون صلی سوز
 سوز **مزن** فی تأمل بگفتار **روح زن** بوراده زن لفظ من
 صیغه و امر و راورد یکدر اوله نیم مفتوح که علامت ننی در
 او خالی اولمش و بعضی ترا کید صفت و فی استعمال او ندر
 نای زن و نیمه زن کبی بلک اوات و زنی و یک اوله که اسکی آفرین
 لاصق اوله را نوک فاعله و مباشره دلالت ایدر خشت زن
 کبی که تیج بی و یلابی معانیه و و فی زن عورت و یکدر **امراه**
 معانیه **فردوسی** فلان زن که داروشی زن نه مطرب که مردی **نیلز**
تا تل علامه و یکدر نفاک معانیه **گفتار** فتح کاف مجمل کبی در که
 سوز **یعنی** او ربه **نار** سوز سوز و نفسی نیتیم که بعضی

زنانه کاف و سبب آنکه و در که
 فاند در که

مشایخ حکم قدس الله اسرارهم کلمات جامع بنده در که موثر و
 و نظر در قدم دیو بیور شد در یکنو کوی و زیور کوی به غم **نکو**
 کبر نون و فتح کاف و جید نیک کی نیکو لفظند تفتیف اولش در
 ایو دیگر ر حیدر معانه **دیر** کبر و الی کج و یک در یغ ایو
 کبر کج سویل سک نه غم بنیدیش اگر بر آور نفس یغ نکر اول
 نفسی طاهره کتور یغ سوز سویل از آفت کشی بش کن که کزیر
پیش پای و جید اوگ و یک در قبل معانه **بس** نه باغ
 دوراهه یتر و اخن و یک در فقط معانه نه کج ضربت کج
 بر سو منور و فی سو رندر سخن کره و نیز و شیرین بود و سر لوار
 تقدیر و غیبی بود و چو یکبار گفتی مگو باز پس که حلوا پو یکبار
 خور و ز پس و و فی با لفظند تفتیف اولش و پیچ پیچ
 کلور شی **شعری** بس نامور بریز زنی و فی که دماند کند
 مستیش بروی نمی بر نشان فانه یغ آند اوک ایس اول کیم

دینار نطق آدی بهتر است از جواب **نطق** سوز و ریسی
وواب و ابه نوک هم و در مطلق مایدت فی الارض یغ ریو
 بدینار اطلاق اولش و در صانع فاقه درت ایتلورده
 و اصطلاح قلندر چارپا معانه یغ سوز آدی یار کدرت
 ایتلور و اب از تو به کرم کوی صواب یغ در ایتلور
 سندن یکدر اگر صواب سویل سک تفتیف در نظر ایمان خدا
 و نری عز نفس که جمیع اهل دلت و کز علما و شجر **ایمان** شک
 جمیع در معنی و برگزین که بر یکدر **جمع** جمع اولش بر یکدر
نیز شول نقطه دیر که دایره نوک مدار اولش و و فی شک
 دایره حقیره و بر **جمع** شول عالم و بر که علوم و معانی
 و اشتغالی اولش یغ خصوصاً که پادشاه عز نفس نوک ایمان
 نظر که اهل دکن معنی بر و و فی و یک عالم که کزیر
 یغ هر سوزی ناکه سویل که خصوصاً بو نوک کج معانی

اگر در سخن ویری کنی شوی کرده باش **و تیر** باور دیگر میخیزد
 بهادری و یکدیگر **شوق** اولاً لغت کبر و پاس و یکدیگر در در
 معانی شوق در شوق و نشه بودن ملکه پاک شست
 عدلش بآب یغ تن ملکه از شوق و ثانیاً اچون و سجه قانلو یکدیگر
 مطبوع معانی شوقی **شوق** سپهر کنت جو کنت شهنشهم دیار و
 شوق عقل بود کنت مان بکوی شوق **بوم** معانی معانی ثانی ملایم
 یعنی اگر سوزده بهادری اید چوق لوق یعنی خفت و مالی کنت شوق
 اولی و بصاحت مزاجات بفرز عزیز آوخته **بصاحت** بریه
 کوندر این شای و در و فی بر چوق نسه نوک ایچین برشی و طبع
 دیگر **مزاج** مر نسه به دیر که تا جو آنی ضار و روی عتایلیه با
 رد ایلیه و بودن در که اثری تزیی التجاب دیر **مزاج** عزت ایتی
 کرای بی عتایلیه جوراده مراد بر مصر در نیت کیم این کرمه
 وار و اولش در فلان و ضوا علیه قالوا یا ایها العزیز متشفا و ابله

در این کلام
 در این کلام

الف و جنتا بیضاوتی مزاجه فی الف الکلیل و تصدق علی
 ان الله یجز المتصدقین یعنی و فی بر حقیقتی غریز حضور
 اولی و شیه در بر جوهر یان جوهر نیاز و **شیه** شینکر و بانو
 نکر لیل اوج معایه کلور اولاً صار و بریخ در که باقره توتیلی
 مر ازین دن و وزیر التون زکنت صار و اولور و بید شیه دیر
 بعدنی و فی اولور پس آونک نامی اصلی در ای علامت و کلور
 تا کثرت استعمال سبزون مای علامت کبی استعمال اولور بکین
 کسی را بچین بودم تبه چوزر معتبره نباشد شیه **عجده** چون
 رطب اندام و چور و غلش سرا پای **چون** شیه زلفین و چوبلیت
 اشراست **انوری** خدکهای شهاب اندران شیه کون
 و ان چونوز خور و در روان اهرس ثانیاً بر دکنلوایخ در اوج ذرا
 مقدار بی اولور قتی بر لره و بر بوداق لری قاتی اولور بر سی
 پیرانی کبی پیرانی اولور بیشتر صولحه مایل قنله کبی اولور کنتی

بیست و یکمین
 در این کلام

کمی نمی اولور صافقا ایچین یلشوک رطوبت چو نالت شیه کوبه لیک
دیک اولور یک شیه بریکه نکر دیک اولور و شیه الی کوبه لیک علامه
چو دی حقیقت عظیم سلطنت است **زین** شفتون آزاد خوش بن
بیت برای یک شیه فوقی که خاک بر سر اوست ایس زنه نتوان شد
بسالار و دراز بوراوه معای اول مرادور و بعضی ارباب لغت
بوختن معنای نقل اندیک **چو** نیت جمع علی و سکون و اواصل
ارپه دیک در شعر معنای هر چی که شعر از آن اعتبار اولسه
بر مشتاقا کم و در قیراط و بر قیراط و در شعر صاب اولور یونش
بر مشتاقا طعن الی شعر اولور یعنی شیه جوهری را بنام بر ایز
کنوریز و چو ایچ پیش آفتاب پرتوی ندر و **چو** آغ فیتش
فتیل ده یان اولور ک آدی و آلت مخصوص چو ایچ دیکار که
باز در **چو** برق و نور و شعاع معنای یعنی چو ایچ کنش
اوکنش شعله ملوخر یعنی نور اولور و شماره و بلند در و انی

کوه **الو** ندر بیت غایب **شماره** یعنی نقلی سر و قدر و و فی چو ایچ
پایه دیک در و و فی یولی کرده اولان علامت لره و نشانده
ویر **لر** بلند بوبه دیکر **کو** و کاف علی له طاع در حقیقت معنای
الو ندر اشعاع خداند بر طاعن اویدر که از نفع علی غل او ش
بیت نیت با و عجله **الچ** و عکار اولور و بوندر در که خیل و و
و فر وایه معنای نیت و فی استعمال اولور **نایت** خود و لغظ
فعل مضارع در مستقبل تن و اویرنه الن و یا کلور یعنی فی
یوم **شماره** **الو** ندر طاع انکند **الچ** کورینور **بیت** که کون
بدعوی **افرازو** **کرون** نیت کاف عجله بویوندر رقبه معنای
افرازو افراشتن لغظن صیغه فعل مضارع در لازم و
کلور بوراوه ایکنه و فی **لر** و نیت بیشتر در لازم اولور حنا
شویه اولور که هر یک که بویی و عویل بویل هر گز اگر در تقدیر
اولور متقدر اولور هر یک که بویی و عویل بویل هر گز اگر در

تشریح اول در سخن از هر طرف بر و تاز و تازو

تا چشم لفظی در صیغه مضارع در مستقبل تنه فارابی
قلب اول نور بروراده چپق معانی در سید قاسم فرار
تحقیق از برای طلب ز صبیح کاه از تابش تا فضا
و آنگاه قدرتی و بورق معانی و فی کلور کسای
ز هوای تا فتن و کینه آفتابش را می کواخته چون کنایه تا فتنه
و بر تو می نشناخته و مملو بچپق معانی کلور کسای
ز بالا و چیز از دل تنگی کینه از فتنه تا فتنه مجبور از فتنه
لکن محقق در که معانی اخیر معانی اولی و ماضی و اوانا
یعنی معانی ماضی و اولی و از ریه سکر در سحر
افتال ایست ازاده آزاده خلاص اولش و یکدیگر بوسیله
سر و آزاد و اراده و برادر خواندن و طاعت خلاص اولش و یکدیگر
یعنی سحر بر خلاص اولش افتال و کس نیازی بکفر افتال

یعنی کس و شمشل جنک اینکه کلر دیگر اول اندیشه انگیز
یعنی اول فکر اندن حکم سوز کلر در پای بست اوست
پس دیوار بست با و عزلی در بستن لفظی در صیغه و فعل
در بخاری و یکدیگر مستقبل تنه نون سینه قلب اول نور
اما بوراده پای لفظی ترکیب اول معانی معانی مصدر مراد
اولش در یعنی ایق بخلق کلش در حکم دیوار یعنی قاعد
اولی که اول دیوار که ای غنی که ترکیب نمل و برادران غنی
حکم دیواری بنا بر نخل نخل و بی و بی درستان یعنی بن
دفعی نخل بنده و بی بستن در کول نخل بنده معانی
و کرا و نخل در یوسف بن و بی در کنعان کنعان ولایت شام
بر یوسف نوک آید که یوسف بنی علیه السلام اندک طوطی در
و یعقوب بنی علیه السلام اول بقعه نوک قومه تبلیغ رسالت
یعنی بنده یوسف بنی کنعان و کول کنعان کنعان از که آموخت

نشان الی در بری نشان عادی در که هو و علیه السلام زمانه کلمه
 و بری نشان حکیم در که او و بنی علیه السلام عهد نه اید و بو
 نشان که علما بنو خنوع اختلاف القتل در اصحاب اولد که بنی و کولار
 و حکیم و فاضل کند در مطلقا نشان ذکر اولد و بوم و اولور
 نیت که بوم مقام و فی اولد یعنی نشان و دیگر که حکمتی کیدن ^{اگر}
 گفت از کوران تا جای نه بینند پای نه **نهند** **کوران** کافی عیله
 کور که چی در کوز سوز لر دیگر در **بینند** ویدن لفظند غیر
 قیاس صیغه و بی مضارع در کور لر دیگر **نهند** نهادن
 لفظند صیغه و بی مضارع در کور لر دیگر وضع معانه
 مستقبلا تنوع الف حذف اولور یعنی ابتدای کوز سوز لر
 نماید کور صیغه ایق قومه لر **قدیم** **لایق** **قتل** **لایق** **قتل**
 قاتل فقیه و وال مشد که کبریل تقدیم باندن امر و فیه مالی
 یله اولق وافی جایز و پیشی پای معانه **خود** **خود** باندن

مصدر در پیشه حق معانه و قریب کلمه فایله چی کولر کلمه لر
 دیگر اولور فارسیه قریب و قریب ویر لر و دیش دوی
 دیگر که اگر کندن اید و یا تور و شول سحاب در که کند و بین
 دیگر لر بیج حقیقی تقدم ایلد و خولده اوک بیج اولد حقیقی فاک
 ایدوب بریره کیر مک **کوک** **مصرع** مردیت بیاز مالا و انکه
 زن کن **مردیت** قاعده اولد که یایه فقه و کت ویر لیدر
 دافور ورت و زن ایچون یاقه تلفظ اولور **از ناک** آزمودن
 لفظند صیغه و امر حاضر در صیغه و دیگر رتبه معانه مستقبلا
 تنوع و اول الف قلب ایدوب مابعد تنوع بر یا زیاده اید لر
 آزماید و آزمایند ویر لر و ندر که اشتقاق طریقی
 آزمودن و آزمایش کور اسم مصدر اولور صیغه معانه
اسم یکی تیغ فارغ الماس کون بزخم تو فواعتش کرد آزمودن
نی بوراده کردن لفظند صیغه و امر و ایلد و انکه دیگر

و وصف ترکیب و فی کلور مولانا قدس سره غار گنه بصفت
 چون فرشتی باید و در کون لغظت کفایت اولی و بکن
 دیر لر او تر جوی که اسه در دژ بر سخنانه یقین ارکوی
 صکای **ص** است از آن صورت طلب ایل بعضی نکرده بهر حال تحمل نمود
 و فی دوشن مش اولی تقدیر به بریت اولور یقین و کل مال
 صبر کو چاکر **ربانی** که چه شایسته خوسرینک صبح و یقین
 که چه شایسته اولور خوسرینک **تر** پیش باز روی چک
روینی و روینه توجیه اولان اسباب و آلات دیر لر آروی
 بوسه داده اما بر له تلفظ اولقی کر که در و غبارت روی و
 اولقی بایز در که شیفته و قصه جوق سکودیل **در چک** صبح
 بگیل بورا و قیناق معانیه در یقین پی اورا مز توج تیانلو
 طوغان اوکنده **که به شیر است** در کرتین **موش** که به فک
 و یل کرد و چنوک دیگر بر مره معانیه **شیر** بورا و اما ایل

ارسلان و دیگر اما ایل سوز کیر صرکچیل سود و دیگر زین معانیه
کرتین طوقدر فیج بود که مستقبلاتن یاز یازده ایل
 کیر و کیر ند دیالر لکن فرس شاعر نوک شعر ن یاسور و
 کلور و قیق کان بیکر می تو جان مال به جزا تو در شمع فوج
 طلال **موش** صی و دیگر قویر غی اوزن و کسکی و فی دیر
 قاره معانیه یقین که بر اصلان در چکان طوقدر بیکر **موش**
 در مصاف پلنگ یقین بیک صی اندر پلنگ جنگند اما باغمار
 سعت اخلاق بزرگان **سعت** سیکل و عینک فتحه لیر لکش
 دیگر و سعت معانیه ولی نیاز اولم و دیر لر **اطلاق** خلق
 فتحه لیر **در بزرگان** بزرگ لفظ نک صبح در اولور و دیگر فی
 اشیاء صفح اولور افیج اولور که زاد فی باکی فتحه لیر کتیل و سکول
 تلفظ اولم **بیت** با ادب باش تا بزرگ شوی که بزرگ تویر
 اوست اما از آن سکونیل و فی استعمال ایلر **یقین** اما اولو

رک خلق لری و شوقه اعتقاد که چشم از محایب زیر دستان
 بیوتند **چشم** کوز دیگر دین یکی **محایب** عیب دیگر زیر
 دستان اله التوفیق لری دیگر رعیتا و خدایم معانیه پوشند
 پوشیده لفظند میخ و قلع مضارع و بر بوراده اورتر لری دیگر
 نیم کر معانیه و هی کلور بینا که کوزی الی التوفیق لری عیب
 اورتر و در افشا که جوامع کتران نکوشند **افشا** که
 منع یل فاش ایلمر در **جوامع** جوی دیگر **کتران** کاف و یل
 یکی رک لری دیگر در **کوشند** کاف و یل کوشیدن لفظند صیغه
 مضارع و در طشور لری دیگر در یقین و فی یکی رک جوی یل
 فاش انکه دور شمر **کله** چند از نو او را شمار و امثال و حکایات
 و سیر ملوک ماضی درین کتاب و در **کرم** **اشعار** فتح معنی یل
 بوراده شعور که کسر شیند در جوی و در شعور دیگر و شعور که
 و فی کف شیند در جوی کلور تلی لری دیگر اولور نتر که بوی مناه

چند غده دیگر رعدون
 سواله که معانیه نو اور
 نا و رک جمع در عجایب دیگر
 شمع

نیم کار

ستورده

سیم کاه **قندر** شمر و شرو و ب تاج اشعار **قندر** **سبب**
 کمال از تر شمر اشک ملر هر یک سلمان شده که از اشعار در و معنی
 ز یکی را **اشال** مثل لری دیگر **حکایات** حکایه لری دیگر در
بیت سینوک کسر یل و یا نوک نقیل سیر تک جوی در که طوقان
 عبارت در که که جیس اولسون کر که ذیمه یوریشل دیگر نوک
 معانیه در **فتح** دال و سکون رایط جمع ایدوب یا ز معن و لری
 و فی تینه ایلمر ویر لری معنی نی کله و خیب شعور و شمر لری
 لری و کیش بکر یوریش لری نوک بوکنا با جمع ایدوب یا ز معن ایلم
 و تر فی از **کرانایه** برو **فتح** **بسم** فتح با و معن لری سیر و یکی
 در بعض معانیه **کرانایه** **آخ** با لری دیگر زیر القطاران کسر
 کاف عجیله الی معنای **آخ** و لری دیگر اولور نقیل معانیه ثانیاً
 قزو یک اولور خالی معانیه **فتح** و فی برزا و با لری و نون انوک
 او ز رینه **فتح** ایلمر **شعر** باند سالایه نظم و ترتیب **مانر**

مانند لفظ صیغه و فعل مضارع در قالور و یک در مستقبل
نونه نتمه و کت ویر **در سال** میل دیک درسته معانه وقت
الف و نون جمع ایدر اول وقت بریادنی زیاده ایدر سالیا
ویر **کال** معناه ماه و خورافه برهم ای خورای و ارمش
برهم آن همه را سالیان **یعنی** قالور میل لر بو قلم و ترتیب زمانه
ذره خال افتاده جایی **یا** بوراده نیز دیکدر کن معانه طریقه
ویر بر بو مقاصد و فی خاک متاخر سنه ذکر لطافتدن فانی دگر
نه کیم خواجه سلمان بواکی معنایه نام پرورش ویر و بویر شدر
چنانچه کیریم کس بعد اگر کسی آید بکوی تو نتواند زما کر نشست
یعنی بزود هم ذره طریق بریر و دشمنش او را بوراده به ذره خاک
مضاف لولندر ضرورت و زنجون حمزه و جملیه زیاده اول فکد
خو ضرر نقیضت کر با بازماند **یعنی** خو ضرر بر نقیضت دیک بزود مکان
قل که هستی را می بینم قیاسی **هستی** و اراق وجود و ذات سمانه

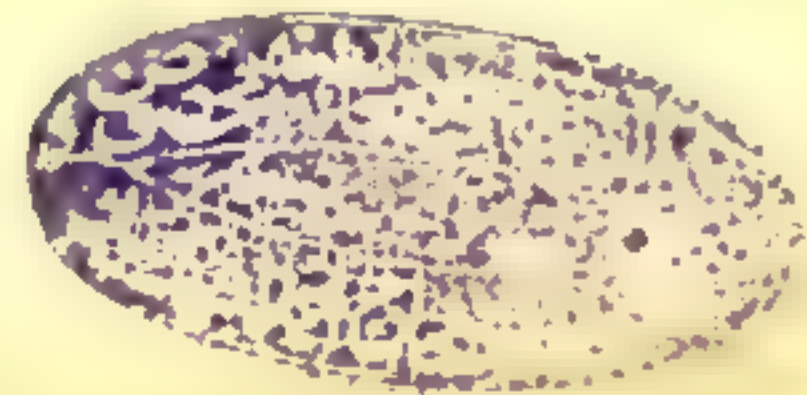
دنی کلور **یعنی** که و لر لغه بر بنا کوره مزج مکر صاحب دلی نوری
برگشت **یعنی** مکر بر بکو کلر استی بر کون اسر کیوب کنه در در حق
در ویشان و علی ایلیه در ویش لر حقن بر دعا بدکل که
شیخ ریانه روضه رحمت کبی کتاب گلستانی سکر باب او زرنه
ترتیب ایدوب بویردی که **باب** **اول در برت**
پادشاهان **باب** فایو دیکدر در معانه گانه و فعل متصو
بورادون نظر بو نور نه کیم بویر مشا در فاد خلولا بیات من بوا
نایب گلستا نوک اول قیوسی پادشاه لک سیر شدر
باب **دو در افلاق در ویشان دو**
والک و واک فیه لیرا ایکفی دیک در زیر دو ایک دیک در
و بومیع ساکن اوات در می معنانه در دو ایک و سیم
او چنچی دیک در بونوک ماتیلی دایا مفعول استمار او نورینا کفی
باب در ویش لر افلاق در **باب** **سوم**

چندی عجب در که سایر اندون صادره او تغییر نقل اولان
 لغت کرد سینله تلفظ ایدر کن بونی سینله صیغه لغت ایدر صادره
 دخی تلفظ آتور یغی جوت نبوی دن الت یوزالتی التخی سلیک
 مر او مانصوت بود کفیم یغی بزم مرادغر نصبتی ایدر سلیک
 حوالت با فواکیر و رقیم **حوالت** اص مصدر اصله معنائنه
 لغت مع سلق تلر دیر اصطلاص نقیاده بر ذتین بر ذتین
 نقله دیر ماریمه زویا زون کردن دیکل در یغی یوزالتی
 و حوالت لغت معنی تا اکثر احوالی اولدر که تلر خطاب اوله حواله
 ات تقدیرین و یا تلر مصدر اول فارسی به نقل اول لغت تلر اصله
 تلفظ اولوب آردن یاز تلر یغی سنی خدایه حواله ایدر کتورک
 سنی دیو خاصه محمدی اولان پادشاه خطاب اوله یا عامه میرکم
 بوکتا به نظر و التفات ایدر اوله والله اعلم بالصواب والیه
 المرجع والمآب **خاتمه** لایله که بو شهر دیباجه در گلستان

بعون الملک المنان شهر و ملک اوایلین دو سیم کونین اونی
 ساقین که فصول در دخی و زمهریرک بشنی کونی و فوج نبوی و مار برک طغوری کونی
 نوک طغوری یوزالتی و تلر الکترک بیل سکر یوزالتی و تلر
 یز و جودکی سکر یوزالتی اکیسی و تلر تلر ملک شاهکی و تلر یوز
 یکرم سکر یوزالتی کونی تسویردن ظهور بیاضه و تلر ریاضه
 شرح ریاضه چقدر که حزا و ملک خلود کوره غیره پراخود
 اچین و سنی حوانک اناسی بر و و تلر تلر یالی معنوا ایدر
 صون اجماز و او و حله السلام لی تلر آوره آینه و اسکندر و تلر
 دوزر دی **بیت** زبیدی آورش اول سیدی آب پولاده
 صون آینه دو کردی بار حزا و و سراج تلر و تلر القیم و المسامک
 حجابدن نوازلی قضا و قدر کی کوزا چدر میوب لو قدر یغی که
 بود و سیم تلر زبیدی از بای تلر بفرق پولاده فرق اولدر
شویب قوروب ستم کانتی تلر تلر تلر ایدر تلر تلر ایدر اوما

و شهر قریه نوک بر دخی
 و مار برک طغوری کونی

خیر پر چال آفتاب جانکوشن ایام قزو تلب
 قزیش لاریکی یعنی بزم بوزی استی کوزی اود لوانی
 فروغ ماه دن و از در فراغی که نور غن یق عالم چو لای
 ایرشسه آهنی سوغ این شوقی اویروب صو این قاری ذوقی
 بو سنبل کور اول کل یونک لولا یا توری او کوزی دریاک وزار
 بو خوبک لاسی سور کل ضایع بدورین باغ دهر ک خودن فاسی
 دیزون یک هر باغ دیزست اول هوا ایلی کی آتش پرست اول
 اود راود دن جهان ایمن متعنی سنی زریکی فالعرا یه اول اول
 بو آتش ده مکان حاصل ایله یورک شوق لودنه اول اول اصل ای
 اول اول اول اول اول درختی یقوب نوریت فاسی تحت درختی
 انایت و فاختی ظاهر اول قرا یک ناره یا قوب نور ظاهر اول
 ای سن ناره نور وریاک بودوک یوق اول سون باشه
 لای ناره غلک اسر غبستان خیال قلم نور



که شوقی روزی دلن آورو تباب و صوم کلین ایقون نور خراب
 چو افع لوب شب صیرق جان
 ایرشون حضرت اول یانه یانه
 آه یاقی العالمی



ما سوا صر المحو بمرور // فوز اخا صبر
 الامم و في كوكب نوره من انوار صبر
 هر صبايح بالاله و يا فخر يدورده اليه استوار
 بعد كمال اولور دفع ايدرا كرو برده اولور
 دو كره خاتمه بطر بدر

7158



مجلس

[illegible]

ادبیه
شهریار و یار کشته عالم
مولا از دنیا طهر تنقوی
کوشه در

بعضی اگر آرائے سوالیہ علی علیہ السلام

شرح مسند

آریزیه، آریش، آرام، آرکار، آرامکا، آراک، آریدن

آرام نیدن - آرام کردن - آراستن - آبی بیدن - آراییدن

ارکا یا نیدن. آزون. آرتنگ آریان. ایج. آرجن.

[illegible]

آردانه، آرداو، اردوشت، آره، آرزو، آرزومند

کشتن از بزرگ ، از برون ، از زانیندن ، از زانیدن

ازین که در این کتاب مذکور است

[illegible]

بیمارین از سفر

ن ایست ، ازان اوست ، ازان ماست

آزادی
آزادی

ازمان خورون، ازمان خورایند، ازمن، ازمن

از کمال او کور خدای
آزغ دونکر
از حق و دهری

تلاوت
دیوار از اسبق قرار

بدرقطن
از نوایان
ت از غنی ایرام

سفره السعدیه
تحریر فیروز
تحریر فیروز

آبِکَ، اِنْگِلْتَانِ، اِنْکِنَهٗ، آسمانِ، آسمانِ، آسمانِ

آبِکَ، اِنِکَتَانِ، اِنِکَتَہ، آسمان، آسمانہ، آسمانہ، آسمانہ

شفقتی شدن. انصاف پندن. آشفته کردن. آشوب

اشک
اشکن
اشکوئی

عبدالکریم و جواد و قیام

آغا لیدن - آغ - آغش - آغشتا پیدن - آغشته

آغاز آغاش
اول کسی که کسی پیادو

پاس اچی
واشلی

افسانا پیدما۔ افسوس افسوس داستان افسوس

الوا الوا
صنعة وعصاة
شجرة ميتة

امدشہ کردن، آمدن، آمد، آمد ز بدن، آمد زان بدن

آموزگار آفرین

اگنی بایں
یا ستہ اہی

اُتُرُوذ اُتُرُوذ
 اُتُرُوذ اُتُرُوذ
 اُتُرُوذ اُتُرُوذ
 اُتُرُوذ اُتُرُوذ

اجالیندہ، اجا پیندہ، اجا یا پیدن، انجکین، انجکامہ

انجمن انجمن
 دانش و سیاست
 و نیز مردم

ندودن - انروز کردی - اندوزده - اندیشه - انداؤ

انگشت ، انگشتان ، انگشتی ، انگشتی کر ، انگشتی

[illegible]

سازمان یونسکو / دفتر ویرایش و چاپ

صلى الله عليه وسلم

بیت این
و پیاده و روزگار
اینها اینها
یت الهم
و پیاده و روزگار
اینها اینها
یت الهم

الملك

باب المذبح

بادکنج. بادکنده. باددفعه. باددفعه. باددشاه. باددشاه.

یا چند گرفته :

بار باره باره با ساء با سائان بار باره

پاک باز پاک بوی پاک بالیدن بالانیدن بالایانیدن

یا کوسه بالا دهم بالا زو بالا یه بالا دوا بالا ز با تو ای

پاوزه پا کانه بالود بام بام با مرار با کانه با من
 با سن با کیدن بان بایدن بانو بانواه بانقش
 بانز نره هزار با نصد بانصد هزار بانک با کن
 بانک ناز بانکش بانک دن باوز باورچون باور کردن
 باوارایدن باور کردایدن باورد داشتن باورده
 باوزار باو باه با با با هم با هو با هک پایا
 بایدن با یایدن پای کردن پای کردن

باستن بایدن با یایدن با ستنید با ستن کردن
 بایدن پای خرد پایمرد پای دانه پای کوز با برگر
 پایا بست پای بافت پای افراز پای افراز پایا
 پای خام پای بر من پای بر من با نیدن با نیدن
 با نیدن پای دانه پای افراز پایان پای به
 پای تاوه با نیت با بر با نیر با یکدیکر با یکاه با ن
 پای **ب** پیاز پیافد پیافم یافت پیافد پیافد

خفت خفته خکلیون خکلول خککون خککو

خکون خکون خکون خکون خکون خکون

خکون خکون خکون خکون خکون خکون

خکون خکون خکون خکون خکون خکون

خکون خکون خکون خکون خکون خکون

خکون خکون خکون خکون خکون خکون

خکون خکون خکون خکون خکون خکون

خکون خکون خکون خکون

خکون خکون خکون خکون

خکون خکون خکون خکون خکون خکون

خکون خکون خکون خکون خکون خکون

خکون خکون خکون خکون خکون خکون

خکون خکون خکون خکون خکون خکون

خکون خکون خکون خکون خکون خکون

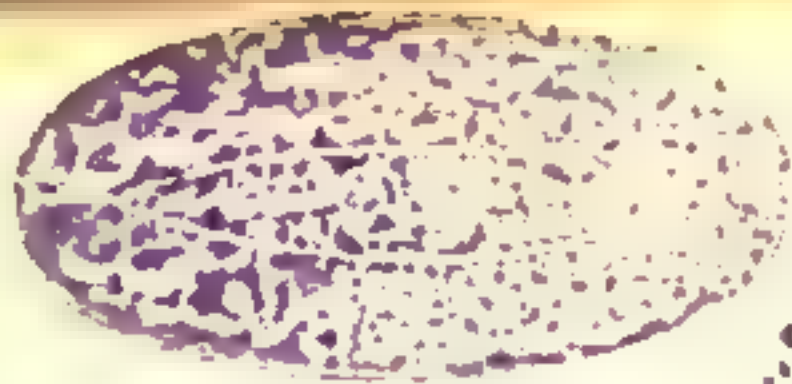
خکون خکون خکون خکون خکون خکون

خکون خکون خکون خکون خکون خکون

برای من، برای تو، برادر، برادران، برادری
برادرزاده، برادرین، برادر مادر، برادر فتن
برادری، برادر، برادر، برادر، برادر

براور
بلغتین
ایمان

[illegible]



شجیدن • شجاییدن • شولیدن • بشولاییدن • بشولیدن

شویا بشویم بشوید بشوید شاه فانی پشیان پیشین

بصرف معاملہ کردی ط بظ ای بظ بظ

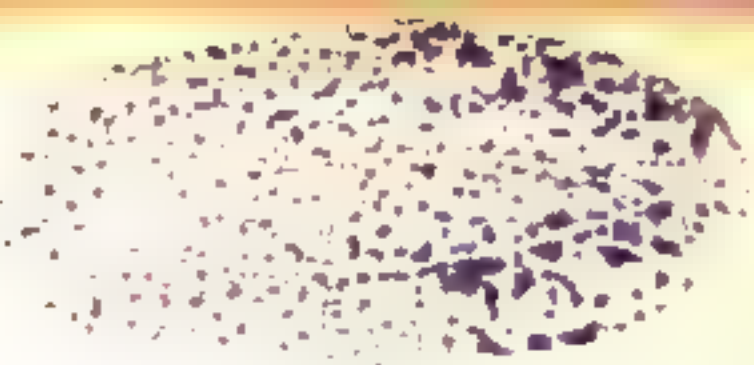
تغشیر بدین - بعشر ایندن غ - بغار - بغاش - بغانوش

فَلَا تَقُولُ مِثْلَ مَا يَقُولُونَ وَلَا تُنَاجِي الْكَافِرِينَ بَعْدَ آنِ مَا بُعِثُوا بِالنَّبِيِّينَ إِنَّ هِيَ غِلَظُ قُلُوبِهِمْ

بگویند که اینها را در میان خود بکارند

از بگذشتن بگذار ایندن بگریست بگریست

يُفْتَقِرُ
فَكَرَّ



بمقدم بکش بکشتم بکشند بکش بکش بکشید بکشید

[illegible]

بگو بگویند بگویش بگو رفت بگم بگویم بگویند بگویش بگو

بلا دہ بلا بے بلا و بلا و بلا لک پین پین پین

بَلْعُورٌ بَلْعُورٌ بَلْعُورٌ بَلْعُورٌ بَلْعُورٌ بَلْعُورٌ بَلْعُورٌ بَلْعُورٌ بَلْعُورٌ بَلْعُورٌ

بک بک بل تل لمر وده یلمیدن یلما نیدن یلمه

[illegible]

بیشکاه پیشکار پیشاره پیش باز پیش فور و
پیشین پیشترم پیشواز پیش پیش پیش
پیشا پیشک پیشی شرم ی شرم ی یطار پیشا پیشه
پیغم پیغام پیغم پیغم پیغم پیغم پیغم پیغم
پیش پیش پیش پیش پیش پیش پیش پیش پیش
پیش پیش پیش پیش پیش پیش پیش پیش پیش
پیش پیش پیش پیش پیش پیش پیش پیش پیش
پیش پیش پیش پیش پیش پیش پیش پیش پیش

پیشکاه پیشکار پیشاره پیش باز پیش فور و
پیشین پیشترم پیشواز پیش پیش پیش
پیشا پیشک پیشی شرم ی شرم ی یطار پیشا پیشه
پیغم پیغام پیغم پیغم پیغم پیغم پیغم پیغم
پیش پیش پیش پیش پیش پیش پیش پیش پیش
پیش پیش پیش پیش پیش پیش پیش پیش پیش
پیش پیش پیش پیش پیش پیش پیش پیش پیش
پیش پیش پیش پیش پیش پیش پیش پیش پیش

پیش

تارکی تارپ تارپلگش تارمنغ تار تار تار تار
 تارود تاراج تار تارپ تار یاز تار یک تار تار
 تارما نیدن تاش تاش تاش تاش کرفتن تاش تاش
 تارغ تارغ تارغ تارستان تار تار تار تار
 تارک رز تار تار تار تار تار تار تار تار
 تارستان تار تار تار تار تار تار تار تار
 تاروان زده تار تار تار تار تار تار تار

تان تار تار تار تار تار تار تار تار
 تارما نیدن تار تار تار تار تار تار تار
 تار تار تار تار تار تار تار تار
 تار تار تار تار تار تار تار تار
 تار تار تار تار تار تار تار تار
 تار تار تار تار تار تار تار تار
 تار تار تار تار تار تار تار تار

تار

[illegible]

یہاں دیکر
عشق

[illegible]

بقدره و بکمال

چاروا چارو چاروب زن چاره چارشنبه
 چارچ چارطاق چارمنبع چاریک چاش چاشنی چاشک
 چاشت چاشنگاه چاشسته چاشنی چاف چاق
 چاق چاق چاق چاک چاکش چاکر چال چالاک
 چالی چانه چانه جواب چانه دان چانه دار چانک چانم
 چارمنبع چانه چانه غول چایین چانم چانگان چانگون
 چانه وار چانه ولری جان چانان چانوار چاندان

چالیش
 چالاک

چانش ورا آید چانه جان پذر چاکش چانبار چاوله
 چاوید چاویدان چاوانیدن چاویدی چاویدرایه
 چاویدران چاوشیر چاو چاوا چاوا چاواش
 چاه چاه چاه چاه نوز چاهیدن چانانیدن
 چای چای گیر چایگاه چای باری چای بنای چای کزن
 چاییدن چایانیدن چای چای چای چای
 چاییدن چایانیدن چای چای چای چای

چنان کند چنان گردن چنان کردید چنان است
چنان چنان چنان چنان چنان چنان چنان چنان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

چند است چند نیست چند هست چند عباد چند

چنگر چنگر چنگر چنگر چنگر چنگر چنگر چنگر
چنگالی چنگال چو است چنگلوک چنگیدن

چندین، چند، چنبر، چنیستر، چنیدن

جنانیدن . حبیب . حبیبیه . جواز . جواز . جوازه . جولز

جَوَانِي - جَوَانَان - جَوَال - جَوَالِدُوز - جَوَانِدُوزَانِي

سین سیم سیم سیم
جوبان، جوبانی، جوبانان، جوب، جوبسای، جوبور

چوبک چور بار چو پسر چو مینه چو ب چاه شوی

چوب زمین چوبان چوب دستی چوب سرخ چوب فروش

[illegible]

جوشیدن: جوشانیدن: جوش چو شش: چو شک

خداوندگار خداخوان خداایکان خداایگاه خدایت
 خداپیکار خداوک خداپور خواب فریات فرابافا
 خراطین فراشیدن فراشایدن فراش فراش
 خراسیدن فرامانیدن فراشی فروزه فروز
 خربزک فربوز فربوزه سندی غریبه فرینا
 قربان فریط فوتوت فوت فرینا فرصدن
 فرماییدن فرمال فرقیته فرقیته فرقیان فرقا

خردوک
 تالیر دول
 خراس
 ایگاه کربلای
 کرد و انور

ضرب
 مردوز
 میخیز

فرینک فرد فردی فرداد فردادماه فردیگر
 فرد فردی خرده دشت فرد ووش فرد
 فردشتی فرد فردمند فردی فرد ووه فرد
 فرسند فرسندیدن فرس فرسنگ فرسند فرس
 فوک فوک فوک فوک فوک فوک فوک فوک فوک فوک
 فوک فوک فوک فوک فوک فوک فوک فوک فوک فوک
 فوک فوک فوک فوک فوک فوک فوک فوک فوک فوک
 فوک فوک فوک فوک فوک فوک فوک فوک فوک فوک

حق بر تیر چو از کوه در قعر نعل
صورتش طور شیر تاز

فرو

فرا

فستق

خرم کوب خرم خرم خرم خرم خرم
خرد از خردن خرد خردن خردن خردن
خرد خرد خرد خرد خرد خرد خرد
خرا بیدن خردان خرد خرد خرد
خرا بیدن خرد خرد خرد خرد خرد
خرا بیدن خرد خرد خرد خرد خرد
خرد خرد خرد خرد خرد خرد خرد

خود خردان خرد خرد خرد خرد
خرد خرد خرد خرد خرد خرد خرد
خرد خرد خرد خرد خرد خرد خرد
خرد خرد خرد خرد خرد خرد خرد
خرد خرد خرد خرد خرد خرد خرد
خرد خرد خرد خرد خرد خرد خرد
خرد خرد خرد خرد خرد خرد خرد

خشت

خُشُوكِ خُشِيَارِ خُشِينِ، خُطَّ آوَرِ، خُطَّ، خُطَّ كُشَرِ خُطَّامِ

فَقَارَ، فَعْنَانٌ، فَضَاتٌ، فَصِيدَنْ، فَغَمَا يَغْدُو، فَخْمٌ

ففتند، ففتح، ففتحة است، ففتح، فتح، فتدین، فتدین

ضَعُودٌ، فَرُودٌ، فَفٌ، ضَعِيدٌ، ضَعِيدٌ، فَفٌ

خداوندن، خلا گوش، خلا له، خلا، طاه، قلب

فَلَمْ تَقْلَعِ، فَلَقَانِ، فَلَئِمَ، فَلَنَدَّ، فَلَبِغَ، فَخُلُوعِ

فَلَا خَلَّةَ، فَلَيْتَةَ، فَلَيتِي، فَهَلِكُ، فَلَيْسَ، فَطَبْدُونَ

(Faint handwritten notes at the bottom of the page)

ضم: ضم غیر مایه غیر کنده غیر حیدن

خافید و غیظ و فناء ما و فناء ضربه و ضربہ

[illegible]

فَصَحِيحٌ، فَصَحِيحٌ، فَصَحِيحٌ، فَصَحِيحٌ، فَصَحِيحٌ

ضد آن • ضد بدن • ضد ایندن • ضد تنهایی کردن

فکر، فکر، فکر، فکر، فکر، فکر، فکر، فکر، فکر، فکر

والتلوه في كل صلاة

رد المحتار

دروغ در غار در غشت درفش درفش در نشان
 در نشیدن در نشانیدن در کردن درگاه درگاه
 در کون درم درم زن درمن درم درم
 در مان در مان در مایی در نکر در نکر دن
 در نگر در نکیدن در نکا پیدن در نو در نو
 در وازه در وازه بکر در واز در واز در واز
 در ویش در ویش در ویش در ویش در ویش

در ویدن در واییدن در ووزن در ویدن در واییدن
 در ووز در وایست در ووز زن در ووز کوی در ووز کوی
 در ووز کوی در ووز در ووز در ووز در ووز
 در ووز در ووز در ووز در ووز در ووز
 در وایا پیدن در واییدن در واز در واز
 در واز در واز در واز در واز در واز
 در وایش در وایش در وایش در وایش در وایش

دوانت • دوازده • دوازده • دوازده • هزار • دوال
دوال باز • دوال • دواج • دواج • دوان • دوان
دوال پا • دوالکرمندی • دویک • دویازده • دوبر
دوان دوتا • دوتو • دویازده • دوفت • دوف
دوفتن • دوفتی • دوفتم • دوفته است • دوفت • دوف
دودله • دود • دود • دودمان • دوز • دوز
دودکند • دودانکر • دودکند • دوزن • دوزن

دور اینر دور دوری دور دور درشن
دوریت دور نه دور دوری دور فیان دور
دوزک دوست دور دار دوشکام دوشکانه
دوشیدن دوشکر دوشیدن دوشایدن دوشیدن
دوشانیدن دوشیده است دوشیده دوشیدن
دوشا دوشاب دوش دوش دوشنه دوش دوشا
دوغا دوغایه دوکان دوکان دوش دوکان

دوجک دوجک دوجک دوجک دوجک دوجک دوجک دوجک
 دول دولاب دولت دولتی دولتیان دوم
 دومی دود دودو دون دوندو دونهزار
 دویست دویست هزار دویست دویست دوانند
 دماز دمازه دمان دمان دزه دمازه دمهزه
 ده خدا دهن دهن دشت ده صد دهقان
 دهد دهد دهلین دهل دهل باز دهل رنا

دتم دتمست دهن دهن بند دهنه دکام دهنه
 دند دنداست دمنق ده ده دکر
 دسید دهمین دپیزه دپیزان دمانیدن دیار
 دیبا دیبا باق دیبا دیبا جتان دیکو دیوار
 دیداری دید دید ور دید بان دیدوان
 دیدگاه دیدن دیانیدن دیدم دید دیدند
 دید است دیدیت دیر دیروز دیوانی دیوانند

دین و دین الذال ذات الجنب ذات الیه

درب و بدیدن اراد را را زاتیه

رابت رافت راد راز بوی راز راز دار راز بار

راز یانج راز راست راستی راسته راسته راسته

راستخ راست راستی راغ راغ برآله رام رام

رامیاد رامشکر ران رانیر رانین رانین رانین

رندایند رند رند راه رانین راه آرد راه مرد

رو
راوی
نویسنده

دیوانم دیونم دیونم دیونم دیونم دیونم

دیونگوار دیگر دیکنکن دیگر آزار دیگر دیگر

دیکنند دیگران دیگر دیگر دیگر دیگر سال

دیگر دیلک دیلک دین دین دیون دیون

دیوانه دیوانی دیوانه دیوانه دیوانه دیوانه

دیوانه سکر دیوانم دیوان دیوان دیوان دیوان

دیولاف دیوپای دیو دست دیو دیو دیو دیو

دیو دیو دیو دیو دیو دیو دیو دیو

راهبر دهنايي را منمون راه گشان راه بزر
 داشتند ري را افقار را هكوز طعام را ي را ي را
ب زيار رباط رب ربي زبج ربوفه ربونا
 ربا نيدن **ت** رب رتشلخ **ج** رقام رفين رفت
 ربح رفت رفت رصار رصار رشيدن رشا
 رشت رشتان رسته **ز** رده رزبان رزبو
 رز دز انكوم رز دزم رزه **س** سنجيز دشافيز

دستم دشكار دشته دشوار دشتن درويانيدا
 دشتن درسا نيدن دشتن دشتن دشتن دشتن
 دشتن تار دشتن دشتن باز دسواي دسواي
 ديدن ديدن درسا نيدن دشته دشته دشتن
 دشتن دشتن دشتن دشتن دشتن دشتن
 دشته **ع** دغد دغنا دغين دغاد دغين
 دغو دغين **ف** دفا نيدن دفته دفتار دفتن

رویا بیندن • روفا بیندن • رفتن • روانیدن • روف

رفوگور • رفوگور دن • رفاص • رقص • رتم • رکاب

رکابدار • رکبند • رکون • رکودن • رک • رک کردن

رکوب • رکوبی • رکوک • رمد • رمز • رمق • زمکان

رمد • رنه • وان • رنه • رمیدن • رانیدن • ن

ربخ • ربخ • ربخوری • ربخوری • ربخیدن • ربخا بیندن

رنده • رندیدن • رندا بیندن • رند • رند • رندر • رندر

رنگر • رنگ • زن • رنگرآور • رنگر لاک • رنه • روا

روایی • روا بودن • روان • روانه • روان روانه

روانیدن • روان خوا • رواش • روباه • رؤیه

رؤیه • رؤیه • رؤیه • رؤیه • رؤیه • رؤیه • رؤیه • رؤیه

رودکان • رود • روز آور • روز • روز • روز • روز

روزگور • روزی • روزی • روزگار • روز با میغ

روز به میغ • روز روشن • روزیدن • روزه • روز

ش ز ت ث ج ز ج ای شدن - ز ج ج ز ق م - ز ق م و ز و اییدن

ز دایا پیندن • زوانا پیندن • زودودن • زودور •

زَوِيَّهٌ زَوْهٌ اسْتِ زَوْهٌ زَوْهٌ زَوْنٌ زَاوِيَةٌ زَاوِيَةٌ

زراعت و زکون، زراعت و زراعت، زراعت و زراعت

ذرد و زرده خایه زربفت زرده برنج زردی

دروکی دژ و آب دروه زمین دژ و گی دژ و دشت

برالو زرد، چاد، زرده، چوب، زرده، چور، زرد

فرویدر زود و زور زار رشت زار رشت زار رشت

ز ز ساو ز ز ساو ز ر شکر ز ر فین ز ر ف ز ر ف

ذُرِّي ذُرِّي ذُرِّي ذُرِّي ذُرِّي ذُرِّي ذُرِّي ذُرِّي ذُرِّي ذُرِّي

[illegible]

زُعَارُ زُعَارُ زُعَالُ زُعَالُ زُعَالُ زُعَالُ

دُعَا رَدِّدَن • دُعَا رَا بِنِزَن • دُعَا لَه • دُعَا رَدِّدَن • دُعَا رَدِّدَن

زغنکیدن • زغنکا بندن • زغنند زغن • زغن فغان

ما را ایند سازق. ساطور ساغر ساغر سایی

سیار دی . سیار د . سیار غ . سغد . سنو . سوز داز .

شماره
چهارم

سَمَرْ دَا سَمَرْ بَدَن • سَمَرْ اَبْدَن • سَمِيقَان • بِبَسْمَت

سست اندام ط بطام بطر سطل ح

سفری کردن سقد سقون سقوط سفر شغ سقی

سُغْفَرٌ سِفَالٌ سِفَالٌ بَوَسْتُ سِفَالٌ فَوْشٌ سِفَالٌ سِفَالٌ

سفالینہ • سفانا • سفان • سفید • سفائید

نفتند نفیة نفیة نفت نفیة نفیة نفیة

سقط سفل سفلجیدن : سقوط سفید سفید

سَقَرَاتُ . سَقَطَ . سَقَفَ . سَقَوْنِيَا . سَقْفُوذَ . سَقْفُوذَ . سَقْفُوذَ .

سکابی . کتاب . سکا انکور . سکا . سکا

سُكَّارُ آسِیَخْ، سُكَّاجِهْ، سِكَافْ، سُكَارُو

سُكَّارٌ سِكَاوَانٌ سَكَّانٌ سَكَارٌ سَكَّانٌ سَكَّالِدٌ

کالا نیدن، سکا نش، سکتا، سکبان، سکتہ

سکھ، سکر دیوانہ، سکوا، سکین، سکر، سکر فیدا

بکر فایده . شکن . سکندر . سکر شکاری

سه هزار و سیصد و شصت و یک
سه هزار و سیصد و شصت و دو

شونام شوفته سوفتکی سوفتانی سوزانیدن

سوفتند سوفته است سوزا سوزا سوزمند

سوز سوزا سوزانیدن سوز شدن سوزان

سوزا کوه سوز سوزنا سوزنای سوزن سوزن

سوزندان سوز سوزن سوزن سوزش سوزان

سوزانیدن سوزا سوز سوزا سوز سوزا

سوفیدن سوز سوزوار سوز سوز سوزا

سوز سوز سوز سوز سوز سوز سوز

سوز سوز سوز سوز سوز سوز سوز

سوز سوز سوز سوز سوز سوز سوز

سوز سوز سوز سوز سوز سوز سوز

سوز سوز سوز سوز سوز سوز سوز

سوز سوز سوز سوز سوز سوز سوز

سوز سوز سوز سوز سوز سوز سوز

باب

دانی کون اینیل

شکندن . شکسته . شکفته . شکویدن . شکیباییدن . شکافتن
 شلوار . شلغم . شله . شلگ . شلال . شلد . شلم
 شلوار . شلوار بند . شلم م شلاه شمای . شمار . شمار ب

منومعه صيني باب الفلاد فراجا

فداس فراجا باب الطاولا

طاش طاق طاووس طابريه طبان طبانة

طباشير طباع طبر خون طبق طبله طبله خور طبله

طبري طبرين طبايرين طراز طراز كره طرازين

طرازين طراقين طراقين طرب طرب طرب طرب

طرايين طرايين طرايين طرايين طرايين طرايين

ش شمشع طعنه ف طعني ل طلايه طليدين طليدين

طلي طلق اليدين طلي م طلاق ن طناب طنبور

طنبل طنبل طنبل طواريزون طواريزون طوطي طوطيان

طوطيا طوطيك طومار طويري طيرك طيره شيدن

طيراشيدن طير طير شدن طيفر طيفور باب

العين اعاف عار عار عاشق عاشق واه

ب عيريه عيراني عيرت عيرت عرش

طنيز

طنطنه
يا لمرود و دريما
و آواز

قلع. قمل. قناره. قنیل. قنیر. قنیر. قنیر. قنیر. قنیر. قنیر.
 قنیر. قنیر. قنیر. قنیر. قنیر. قنیر. قنیر. قنیر. قنیر. قنیر.
 قنیر. قنیر. قنیر. قنیر. قنیر. قنیر. قنیر. قنیر. قنیر. قنیر.
 قنیر. قنیر. قنیر. قنیر. قنیر. قنیر. قنیر. قنیر. قنیر. قنیر.

قنیر. قنیر. قنیر. قنیر. قنیر. قنیر. قنیر. قنیر. قنیر. قنیر.
 قنیر. قنیر. قنیر. قنیر. قنیر. قنیر. قنیر. قنیر. قنیر. قنیر.
 قنیر. قنیر. قنیر. قنیر. قنیر. قنیر. قنیر. قنیر. قنیر. قنیر.
 قنیر. قنیر. قنیر. قنیر. قنیر. قنیر. قنیر. قنیر. قنیر. قنیر.

اسمکندر المکر

کارفرمای. کارگزارد. کارکن. کارگیر. کارنیک. کارود. کار.
 کارزار. کارزارگاه. کارافزول. کارین. کارود. کارود. کار.
 کارود. کارساز. کارزیر. کاره. کاره. کارود. کار. کار.

کاشی. کاشن. کاشیدن. کاشته. کاشه. کاشه. کاشه. کاشه.
 کاشه. کاشه. کاشه. کاشه. کاشه. کاشه. کاشه. کاشه. کاشه. کاشه.
 کاشه. کاشه. کاشه. کاشه. کاشه. کاشه. کاشه. کاشه. کاشه. کاشه.
 کاشه. کاشه. کاشه. کاشه. کاشه. کاشه. کاشه. کاشه. کاشه. کاشه.

کارزار

کارزار

کبود در کبود کبود کبود کبود کبود کبود کبود
کبود باز کبود کبود کبود کبود کبود کبود کبود
کتخدا کتران کتوب کتود کتوم کتیر لا جا گیای
کجا بود کجا رفتن کجاست کجا کوی کجاست کجاست کجاست
کج جلا چون لاج لاج خسته کردان کردار کردار
کن کرام کرامت کرامش کرامش کرامش کرامش کرامش
گذاشتن گذرایدن گزار گزاره گزاره گزاره

[illegible]

کسان گسایند گستران گسترین گسایند گسترانی

گستران گستر گستر گستر گستر گستر گستر گستر

گستر گستر گستر گستر گستر گستر گستر گستر

گستر گستر گستر گستر گستر گستر گستر گستر

گستر گستر گستر گستر گستر گستر گستر گستر

گستر گستر گستر گستر گستر گستر گستر گستر

گستر گستر گستر گستر گستر گستر گستر گستر

گستر گستر

گستر گستر گستر گستر گستر گستر گستر گستر

گستر گستر گستر گستر گستر گستر گستر گستر

گستر گستر گستر گستر گستر گستر گستر گستر

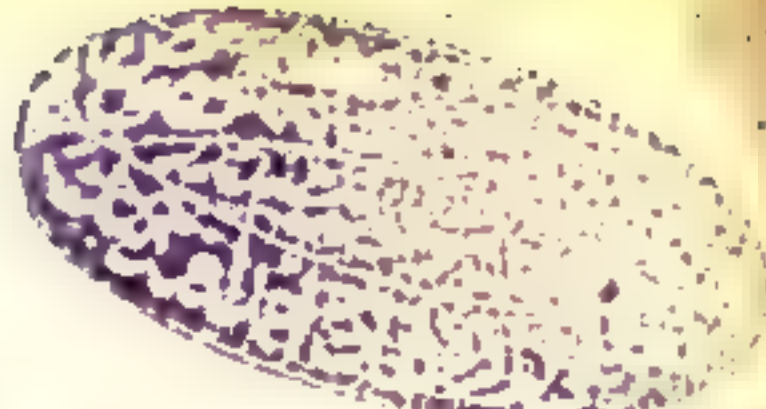
گستر گستر گستر گستر گستر گستر گستر گستر

گستر گستر گستر گستر گستر گستر گستر گستر

گستر گستر گستر گستر گستر گستر گستر گستر

گستر گستر گستر گستر گستر گستر گستر گستر

گستر گستر



گنبد. گنبدون. گنجیدن. گنجاییدن. گنج. گنجاره. گنجال.
 گنج. گنج. گنجینه. گنجش. گنج. گنجینه. گنجور. گنج.
 گنج. گنج. گن. گن. گن. گن. گن. گن. گن. گن.
 گن. گن. گن. گن. گن. گن. گن. گن. گن. گن.
 گن. گن. گن. گن. گن. گن. گن. گن. گن. گن.
 گن. گن. گن. گن. گن. گن. گن. گن. گن. گن.
 گن. گن. گن. گن. گن. گن. گن. گن. گن. گن.
 گن. گن. گن. گن. گن. گن. گن. گن. گن. گن.

مکتبہ
دستار خان

کتابخانه

21

[illegible]

کونواذ

کتابخانه

سید محمد باقر خاں

[illegible]

三

۷۷

[illegible]

ماند مانند پستن مانندین مانانین مانن

مانانین مانی مانو ماناگ مانمکان مانی مانی

مانمیان مانی کزو مانی سیم مانی خورد مانی کول

مانی خور مان زعفران مانیز مانی ماسام مانار

مانر مانوان مانع مانی مانن مانیم **تب** مبارک مبادا

میرد بر مهن **ت** متار مرس مرس مشط مت

میشین متاک متتاک متل مجلس مجنون چیدن

تواک خورس محک متل مجله مخ خوف مجیدن مانین

مراو مرارا مراره متع مذمذ مذق موقه مذکشی

مزدک موشوش موشوش کردن مرا مرار مرابعد

مرافانین مریخ مرتبقر مرترا مرجان مرقو مر

مردن مزد مردانه مردان مزدک مزدک مزدک

مزدق مردانین کوک مرداسن مرداد مرداد مردا

مرد مرده مرده شود مردار مردن مردن مردن

مرد مردان مردان مردان مردان مردان

مرا ویکر
مرا ورا

مردان

مردان

مردان

مردان

مانند

مرنگوش مرزق مرزجوشه مرزبان مرزق مرعوا مرزق

مرغوت مرغ مرغزار مرغاب مرغاب مرغاب مرغاب

مرغیشا مرگ مراده مرز مرز مرع مرع مرود مرود

مرد مردرا مردنگوش مردنگوش مرداب مرداب

مرداف مرداف مردکافی مرداف مردکافی مرداف مرداف

مزدگن مزدگان مزدگن مزدگن مزدگن مزدگن

مزدگن مزدگان مزدگن مزدگن مزدگن مزدگن

مزدگن مزدگان مزدگن مزدگن مزدگن مزدگن

مستی مست سیربون سیربون مست مست مست

مست مست مست مست مست مست مست

مست مست مست مست مست مست مست

مست مست مست مست مست مست مست

مست مست مست مست مست مست مست

مست مست مست مست مست مست مست

مست مست مست مست مست مست مست

مست مست مست مست مست مست مست

مست

مافوق ناگاہ ناگامیدہ ناگاہ آمدہ ناگہ

بنای نبیّت تغییر نبرده نبرده نبی مکرده نبی نبشی

تاریخ

نکسہ لکھو نگویں نگویں نگویں نگویں نگویں نگویں نگویں نگویں نگویں نگویں

نگوٹا

نوازش نوازده نواز نوارو نواله

بيان

باز نیز ایشان نیست نیمی نیش نیش نیش
نیش خورد نیشک نیز اید نیش نیکو نیکوکار نیکو
نیلای نیکویی نیکوت نید نیلور نیکوه نیم نیمه نیمه
نیم برکت نیم سوزد نیم لنگ نیم بنار نیم خرد نیم زله نیم سال
نیم جوان نیم نور نیم نه نوش نیوی یونزده باب
الوا و او وابّه وایی وایشانم دایش
واکیدن واجیده واجیدن واقایدن وافوردن وافراپنه

واواشت

[illegible]

[illegible][illegible]

باب اول

یا یاریده یا بایندن باشد یاد یادگار یادگار یادگار
یادگیرنده یادگرفته باز یاری یاران یارانه یارانه یارانه
یاران گزین یاریده یاری دلده یارانش یاران یارا یاره یاز یازه

یَلْبَارِكُ یَلْبَارِکْ
یَلْبَارِکْ یَلْبَارِکْ
یَلْبَارِکْ یَلْبَارِکْ
یَلْبَارِکْ یَلْبَارِکْ
یَلْبَارِکْ یَلْبَارِکْ
یَلْبَارِکْ یَلْبَارِکْ

یکصد و یک ضلع پاره بگردان یک زو یکسان یکسان

یکتا سوره یکشنبه یک یکا کوته یک مصلی یک ماهه شدن

یک یک یک لکدا یلقر بل یلم بله رسی بد

بدگرون **ن** بخیدن بجاییده بخشوده بخاییدن

بنو شد و با او بود یوز یوز وار یوزه یوز

یون یوسف یوہنا یوحنا



وہابیہ

جميع اقسام



الاقتلاج

بسم الله الرحمن الرحيم

الكرمانى سكره وهو سكره ايره الكرمانى يرسى سكره الى طوارى جزى لولا الكرمانى صاغه في سكره
 سقا واره الكرمانى سكره يافى سكره غريب لغه وونه الكرمانى قولاني سكره لولورده ابو سوز اشق
الكرمانى قولاني سكره وشخانن ملاك انى الكرمانى فاشكر اراسى سكره شال لغه وكه الكرمانى فاشق
 سكره مالى طوارى حوق اول الكرمانى فاشق سكره باي لولا الكرمانى كوزى سكره بزر كوز
الكرمانى كوزى سكره سونه الكرمانى كوزى قوبيرى سكره مراونه وكه الكرمانى كوزى
 قوبيرى سكره اوغلى اول الكرمانى كوزى قباغى سكره شال لغه وكه الكرمانى كوزى قباغى
 سكره سونه الكرمانى كوزى يوره سكره ايشى يوره الكرمانى كوزى يوره سكره
 اوغلى اول الكرمانى كوزى آغى سكره اولوغه وكه الكرمانى كوزى آغى سكره اوده
 سوز سويلير الكرمانى كوزى كرىو سكره جوفه كورى كرىو سكره سونه
الكرمانى كوزى كرىو سكره ياوى وارمن ننه سكره الكرمانى كوزى كرىو سكره
 سوز كلى اشق الكرمانى كوزى سكره مراونه وكه باي اول الكرمانى كوزى سكره
 سكره سونكلو اول الكرمانى كوزى سكره قيشكلو اول الكرمانى كوزى سكره

روا اولاً اگر بعد از کرمه و یکی سره قومند کنه او که اگر صول و لوکی سره صحن و
 و ندر سر اولاً اگر اوشتن طواغی سره صحن کی که اگر آنی سره و شنی هلاک اولاً
 اگر وی سره کنه ایا شویله صحن کرک اگر خلیف سره طلالی روزی اولاً
 اگر بوزر سره یانی سره بای اولاً اگر بوزر نرغای سره صحن و بزر کرک
 اگر صاع لوموز سره استی یوری و یکی کبه اگر صول سره باور سکی سره و شنی
 او که کونه حال کوره و نرغی صحن او که باروسی سره صحن و نرغی اگر صاع
 و نرغی سره و شنی بر سر صحن این اگر صول و نرغی سره او که و نرغی سره اگر
 صاع الی اباسی سره صحن و نرغی سره این اولاً اگر صول الی اباسی سره و نرغی سره
 اگر بانی بر مانی سره صحن روا اولاً اگر نرغی بر مانی سره شنی که اگر
 او که بر مانی سره بر نرغی سره اگر نرغی بر مانی سره استلک نرغی صحن اولاً
 اگر صول الی اباسی سره صحن و نرغی سره اولاً اگر نرغی بر مانی سره بر کوبه
 صحن اگر کوبه بر مانی سره صحن او که بر نرغی سره اولاً اگر صاع یا نرغی سره
 شنی اولاً اگر صول بر مانی سره صحن و نرغی سره اولاً اگر صاع یا نرغی سره



اگر صاع یا نرغی سره بر نرغی سره یا نرغی سره اگر صول الی اباسی سره و نرغی سره
 کون سره اولاً اگر صاع کون سره صحن و نرغی سره اگر صول کون سره شنی سره اگر
 کون سره و نرغی سره صحن و نرغی سره کون سره و نرغی سره و نرغی سره اگر
 سره شنی سره استلک سره اگر و نرغی سره شنی سره طلالی سره اگر
 نالی او که اولاً اگر صاع الی اباسی سره او که اولاً اگر صاع الی اباسی سره شنی سره
 اگر صول الی اباسی سره بر صاع او که اولاً اگر صاع او که صول الی اباسی سره
 او که صول الی اباسی سره بر صاع او که او که صول الی اباسی سره او که صول
 اگر او که صول الی اباسی سره و نرغی سره اگر صول الی اباسی سره او که صول
 و نرغی سره بانی اولاً اگر صاع بانی سره یا نرغی سره او که صول الی اباسی سره
 یا نرغی سره او که صول الی اباسی سره او که صول الی اباسی سره او که صول
 صول طلالی سره او که صول الی اباسی سره او که صول الی اباسی سره او که صول
 سره صول الی اباسی سره او که صول الی اباسی سره او که صول الی اباسی سره
 اگر صاع او که صول الی اباسی سره او که صول الی اباسی سره او که صول

باش بر مانی سکره تور صافون الله با فضل عايب كوره الكرمه اذن بر مانی سکره الكليه الكرمه
 بر مانی سکره جنكراين الله نعمت كبرج الكرمه اذن بر مانی سکره بنه جنكراين الكرمه بر مانی
 سکره كلى استر ليه بوله الكرمه اذن اياي باش بر مانی سکره حاجتى روا اوله الكرمه اذن
 بر مانی سکره بر مانی اشليه كذا اذن خير كوره الكرمه اذن بر مانی سکره فسته اوله خير كوره
 الكرمه بر مانی سکره قرونى كوله الكرمه اذن بر مانی سکره فيفوا اذن كين قنق



7158

